



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تاریخ اسلام

(سال ۲۵ تا ۲۶ هجری)

آغاز حکومت حضرت امیرؓ تا جنگ جمل

بر اساس درس گفتارهای
استاد دکتر سید حسن المنجلی رانده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ اسلام آغاز حکومت حضرت امیر علیه السلام تا جنگ جمل سال 35 تا 36 هجری

نویسنده:

حسن افتخارزاده

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تاریخ اسلام آغاز حکومت حضرت امیر علیه السلام تا جنگ جمل سال ۳۵ تا ۳۶ هجری	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۹
فهرست مطالب	۱۳
پیش گفتار	۱۹
چیستی تاریخ اسلام (تاریخ اسلام در معنای عام و خاص)	۱۹
فصل اول: امامت و خلافت	۳۱
۱- بررسی دیدگاههای مختلف در باب امامت و خلافت	۳۱
۲- رابطه ی بیعت و مشروعیت	۳۶
فصل دوم: آغاز حکومت امیرمؤمنان علیه السلام	۴۵
۱- حکومت امیرمؤمنان علیه السلام پس از ۲۵ سال	۴۵
۲- تأملی در شناخت جامعه در زمان بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام	۴۶
۳- نخستین خطبه ی امیرمؤمنان علیه السلام پس از بیعت	۵۳
۴- آغاز بیعت رجال سرشناس با امیرالمؤمنین علیه السلام به گزارش ابن اثیر	۶۴
۵- کراهت امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش حکومت	۷۲
۶- انگیزه های مخالفت با امیرمؤمنان علیه السلام	۸۴
فصل سوم: واکاوی سیره ی امیرمؤمنان علیه السلام	۸۷
۱- سیره ی امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با مخالفان	۸۷
۲- طمع ورزی طلحه و زبیر	۱۰۷
۳- برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با پیشنهاد ابقاء معاویه در شام	۱۱۰
۴- مدیریت در سیره ی علوی	۱۱۳
۵- منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (۱)	۱۱۶
۶- منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (۲)	۱۳۸

- ۷- منشور حکومت حضرت امیر علیه السلام (۳) ۱۴۰
- ۸- منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (۴) ۱۴۳
- ۹- سیره ی علوی در تقسیم بیت المال ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
- گزارش اول ۱۴۶
- گزارش دوم ۱۵۱
- ۱۰- استفاده ی امیرمؤمنان علیه السلام از علم الهی خود در تقسیم ۱۵۷
- ۱۱- بیت المال ۱۵۷
- فصل چهارم: مقدمات جمل (۱) ۱۵۹
- ۱- درآمد ۱۵۹
- ۲- هشدارهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باب دشواری های علی بن ابی طالب علیه السلام در مرحله ی حکومت ۱۶۳
- ۳- خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام اعلان جنگ از سوی طلحه و زبیر ۱۷۴
- نقل اول ۱۷۴
- نقل دوم ۱۸۰
- نقل سوم ۱۸۳
- ۴- هدف امیرمؤمنان علیه السلام از حکومت داری ۱۸۷
- فصل پنجم: مقدمات جمل (۲) ۱۹۳
- ۱- مثلث شوم ۱۹۳
- ۲- عایشه بنت ابی بکر ۱۹۳
- ۳- طلحه بن عبیدالله ۱۹۸
- ۴- زبیر بن عوام ۲۰۲
- ۵- زبیر مصداق ایمان مستودع ۲۰۵
- ۶- مقدمات جمل به گزارش شیخ مفید ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- نقل اول ۲۰۸
- نقل دوم ۲۱۰

۲۱۵	نقل سوم
۲۱۷	نقل چهارم
۲۲۲	۷- احتجاج حضرت امیر بر ناکثین (پیمان شکنان)
۲۳۲	۸- حرکت دو سپاه به سمت بصره
۲۳۹	۹- عایشه و نقش او در اغتشاش علیه حکومت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام
۲۴۷	فصل ششم: مقدمات جمل (۳)
۲۴۷	۱- ام سلمه، مدافع ولایت امیرمؤمنان علیه السلام
۲۵۸	۲- پارس کردن سگان حوآب
۲۶۵	۳- نامه نگاری عایشه با حفصه
۲۷۰	۴- اعزام امام حسن مجتبی علیه السلام و عمار یاسر به کوفه
۲۷۰	اشاره
۲۷۰	گزارش اول
۲۷۵	گزارش دوم
۲۸۲	۵- سیمایی از اخلاق نیکوی امیرمؤمنان
۲۸۵	۶- مسلم بن عبدالله مجاشعی، نخستین شهید جنگ جمل
۲۹۲	کلام آخر
۲۹۳	فهرست منابع
۳۰۲	درباره مرکز

تاریخ اسلام آغاز حکومت حضرت امیر علیه السلام تا جنگ جمل سال 35 تا 36 هجری

مشخصات کتاب

سرشناسه : افتخارزاده، سیدحسن، 1321 -

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ اسلام آغاز حکومت حضرت امیر علیه السلام تا جنگ جمل (سال 35 تا 36 هجری)/ بر اساس درس گفتارهای سید حسن افتخارزاده؛ تهیه و تنظیم نیره روحی؛ ویراستاری علمی سمیرا مهدی نژاد؛ نظارت علمی عبدالحسین طالعی.

مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی نبأ، 1400.

مشخصات ظاهری : 292 ص.؛ 5/14×5/21 س م.

شابک : 0-125-264-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [283]-290.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- خلافت

موضوع : Caliphate * -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق.

موضوع : 'Ali ibn abi-Talib, Imam I, 600-661

موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا 41ق.

Islam -- History -- To 661

شناسه افزوده : روحی، نیره، 1350 -

شناسه افزوده : طالعی، عبدالحسین، 1340 -

شناسه افزوده : مهدی نژاد، سمیرا، 1360 -، ویراستار

رده بندی کنگره : BP37/35

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 7527810

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

تاریخ اسلام آغاز حکومت حضرت امیر علیه السلام تا جنگ جمل (سال 35 تا 36 هجری)

براساس:

درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخارزاده

تهیه و تنظیم: نیره روحی

بازنویسی و ویراستاری علمی: دکتر سمیرا مهدی نژاد

نظارت علمی: دکتر عبدالحسین طالعی

(عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

انتشارات نبأ

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

پیشگفتار... 9

چیستی تاریخ اسلام (تاریخ اسلام در معنای عام و خاص)... 9

فصل اول: امامت و خلافت... 21

بررسی دیدگاه های مختلف در باب امامت و خلافت... 21

رابطه ی بیعت و مشروعیت... 26

فصل دوم: آغاز حکومت امیر مؤمنان علیه السلام... 35

حکومت امیر مؤمنان علیه السلام پس از 25 سال... 35

تأملی در شناخت جامعه در زمان بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام... 36

نخستین خطبه ی امیر مؤمنان علیه السلام پس از بیعت... 43

آغاز بیعت رجال سرشناس با امیرالمؤمنین علیه السلام به گزارش ابن اثیر... 54

کراهت امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش حکومت... 62

انگیزه های مخالفت با امیر مؤمنان علیه السلام... 74

ص: 5

فصل سوم: واکاوی سیره ی امیر مؤمنان علیه السلام... 77

سیره ی امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با مخالفان... 77

طمع ورزی طلحه و زبیر... 97

برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با پیشنهاد ابقاء معاویه در شام... 100

مدیریت در سیره ی علوی... 103

منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (1)... 106

منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (2)... 128

منشور حکومت حضرت امیر المومنین علیه السلام (3)... 130

منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (4)... 133

سیره ی علوی در تقسیم بیت المال... 136

گزارش اول... 136

گزارش دوم... 141

استفاده ی امیر مؤمنان علیه السلام از علم الهی خود در تقسیم... 147

بیت المال... 147

فصل چهارم: مقدمات جمل (1)... 149

درآمد... 149

هشدارهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باب دشواری های علی بن ابیطالب علیه السلام در مرحله ی حکومت... 153

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام اعلان جنگ از سوی طلحه و زبیر... 164

نقل اول... 164

نقل دوم... 170

نقل سوم... 173

هدف امیر مؤمنان علیه السلام از حکومت داری... 177

ص: 6

فصل پنجم: مقدمات جمل (2) 183...

مثلث شوم 183...

عایشه بنت ابی بکر 183...

طلحه بن عبیدالله 188...

زبیر بن عوام 192...

زبیر مصداق ایمان مستودع 195...

مقدمات جمل به گزارش شیخ مفید 197...

نقل اول 198...

نقل سوم 205...

نقل چهارم 207...

احتجاج حضرت امیر بر ناکثین (پیمان شکنان) ... 212

حرکت دو سپاه به سمت بصره 222...

عایشه و نقش او در اغتشاش علیه حکومت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام... 229

فصل ششم: مقدمات جمل (3) 237...

ام سلمه، مدافع ولایت امیر مؤمنان علیه السلام... 237

پارس کردن سگان حوآب 248...

نامه نگاری عایشه با حفصه 255...

اعزاز امام حسن مجتبی علیه السلام و عمار یاسر به کوفه... 260

گزارش اول 260...

گزارش دوم 260...

سیمایی از اخلاق نیکوی امیر مؤمنان 272...

مسلم بن عبدالله مجاشعی، نخستین شهید جنگ جمل... 275

ص: 7

كلام آخر... 282

فهرست منابع... 283

ص: 8

چیستی تاریخ اسلام (تاریخ اسلام در معنای عام و خاص)

تاریخ اسلام، تنها به تاریخ زندگی پیامبر و ائمه معصوم علیهم السلام محدود نمی‌شود بلکه ترکیبی از عقاید، احکام، شخصیت‌ها و سیر جوامع اسلامی است؛ گرچه می‌توان گفت که انبیاء و رخدادهای آنان نیز جزء تاریخ اسلام محسوب می‌شوند.

در بررسی تاریخ اسلام در معنای عام، باید دانست که تاریخ اسلام، از آغاز پیدایش انسان شروع می‌شود، نه صرفاً از زمان ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. آن نظام تشریح الهی که انسان را به هدف آفرینش می‌رساند، از ابتدا اسلام بوده است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»؛ (1)

ص: 9

«مسلمان دین [واقعی که همه پیامبران مبلغ آن بودند] نزد خدا اسلام است...».

اسلام تنها به معنای تسلیم بودن نیست و دین اسلام را نیز شامل می شود. اسلام دین خداست که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را اظهار کرد و این نام را بر خود نهاد.

به تعبیر دیگر، تاریخ اسلام مربوط به مرحله ی نخستین خلقت بشر است؛ آن جا که پیامبر اسلام در مقام نوری قرار داشتند و سپس مراحل عوالم ذر پیش آمد: .

«.. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ لِمَ سَمَّيَ أُوَيْرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ سَمَّاهُ وَهَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (1) وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (2)

«جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وجه تسمیه امیرالمؤمنین چیست؟ فرمودند: خدا به او این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: «چون پروردگارت از پسران آدم، از پشت هایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرد که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم» و محمد فرستاده ی من و علی امیرالمؤمنین است؟».

این عهد میثاق تا ولایت و امامت امام زمان علیه السلام می انجامد که از

ص: 10

1- اعراف: 172.

2- الکافی، ج 1، ص 412.

همان آغاز مطرح بوده است(1). این مباحث از اعتقادات دین است؛ از این رو تاریخ اسلام از این نقطه شروع می شود.

اما تاریخ اسلام به معنای خاص آن، مباحثی همچون دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، تاریخ احکام، تاریخ قرآن و حدیث، تاریخ مباحث اخلاقی، تاریخ روابط اجتماعی و سیاسی، تاریخ رفتار مسلمین، تاریخ شخصیت های اسلامی و ارتباط این مبانی بایکدیگر را در بر می گیرد. با این وجود مشاهده می شود که در کتاب های رایج تاریخ اسلام، تنها به بررسی حکومت خلفای اسلامی، رجال سیاسی، جنگ ها و غزوات مسلمانان پرداخته می شود. با این وصف، از انتقادات مهم و اساسی بر این نوع روایت گری تاریخ، این است که تاریخ نگار به جای تاریخ اسلام، به نقل تاریخ حاکمان مسلمان یعنی خلفا و اقدامات حکومتی آنان می پردازد.

در بررسی تاریخی زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، اگر تاریخ نویس کار خود را به بیان زندگی مادی، سیاسی و نظامی آن حضرت منحصر بدانند، باز هم نمی توان این مسیر را تاریخ اسلام دانست؛ بلکه باید گفت که تاریخ نگار، فقط بخشی از تاریخ زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بیان کرده است.(2)

ص: 11

1- برای تفصیل بیشتر، بنگرید: المقاصد العلیه فی المطالب السنیه، نوشته علامه امینی که بحثی گسترده در مورد عالم ذر آورده است. نیز: جایگاه عالم ذر و ارواح در فطرت توحیدی انسان، نوشته محمد بیابانی

2- حتی در بهترین رده های کتاب های تاریخ اسلام، که به روش دانشگاهی تنظیم گردیده و تدریس می شود، مانند کتاب «تاریخ زندگانی پیامبر» نوشته ی مرحوم دکتر محمدابراهیم آیتی یا کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام» نوشته ی دکتر سید جعفر شهیدی که به عنوان یک کتاب تاریخ تحلیلی مطرح است و در شمار کتب درسی دانشگاهی است. بیشتر مباحث به درگیری های بنی هاشم و بنی امیه پرداخته شده است. البته مطلب نادرستی در آن نیست، اما بیان ناتمام سبب می شود که ذهن خواننده برخی عوامل را پررنگ ببیند و به برخی عوامل توجهی نکند و یا آنها را کم رنگ ببیند. نفس همین مطلب یعنی عدم جامعیت، نوعی خطای روش شناختی در تحلیل تاریخ است. برای نمونه مرحوم دکتر شهیدی، برخورد امام حسین علیه السلام با یزید را به جنگ عراق و شام برگردانده و ریشه های ملی گرایانه ی بابلیان قدیم و سومریان را بررسی کرده است. او چنین بیان میکند که این جنگها ریشه دار بوده و همواره بین عراق و شام، درگیری وجود داشته است؛ کوفیان نیز قصد جنگ با شامیان را داشتند و در این میان از امام حسین علیه السلام استفاده ی ابزاری کردند. به ادعای وی، تمام جنگ های پیغمبر اسلام با قریش، به نزاع تاریخی بنی هاشم و بنی امیه باز می گردد که نزاع دیرینه ملیتی - قوم و قبیله ای - بوده است. زمانی که بنده در دانشکده الهیات تحصیل می کردم، کتاب تاریخ اسلام دکتر علی اکبر فیاض برای ما تدریس میشد. سیمایی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای خواننده ی این کتاب ترسیم می شود، چهره ی جنگجوی فاتح است. به علاوه آنکه بعد از هر جنگی پیامبر با فلان همسرش هم ازدواج کرده است. اما در تحلیل تاریخی این جنگها، سیر مبانی اخلاقی، معرفتی، نزول آیات توحیدی، جهت گیری پیامبر، رفتار ایشان با اسرای جنگی و... مطرح نیست. بنده همان زمان به عنوان نقد بر این تاریخ، به رئیس دانشکده الهیات مشهد پیشنهاد دادم این کتاب حذف، و کتاب «شیعه در اسلام» علامه طباطبایی تدریس شود.

در تاریخ اسلام باید بررسی شود که عامل تغییر و تحول یک جامعه چیست؟! چه عواملی در صحنه گردانی حوادث نقش بازی می کنند؟! شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه در چه سطحی قرار داشته است؟! توجه به این موارد و امثال این ها ضروری است و بدون توجه به این مبانی، هرگز تحلیل جدی در تاریخ اسلام انجام نشده است.

ص: 12

یکی از این عوامل بسیار مؤثر و کلیدی که عموماً به آن توجه نمی شود، نقش شیطان به عنوان عامل نفوذی بر افکار و اندیشه‌ی مردمان و حاکمان دینی در طول قرون و اعصار بوده است. حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در تبیین تغییر و تحولات بعد از پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، به نقش شیطان اشاره فرموده اند که چگونه لشکر خود را تجهیز کرد تا حق را از جایگاهش خارج سازد (1). هم چنین به بررسی حیل‌های او می پردازند که در چه مواقعی کارساز و در چه موقعیت‌هایی ناکارآمد است. این مباحث، مباحثی است که نوعاً در کتب رایج تاریخی مطرح نیست.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در خطبه‌ی روز عاشورا به مسأله‌ی غلبه‌ی شیطان بر دشمنان اشاره می فرمایند که آنها را از یاد خدا غافل ساخته است. حضرتش ضمن خطبه‌های خود به این آیه اشاره می فرماید: (2)

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (3)

«شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطان اند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیانکاران اند!».

ص: 13

1- نهج البلاغه، خطبه‌ی دهم: «ألا وإن الشيطان قد جمع حزبه واستجلب خيله ورجله وإن معي لبصيرتي ما لبست على نفسي ولا لبس على...».

2- «لقد استحوذ عليكم الشيطان وأنساكم ذكر الله»؛ تسليح المجالس وزينه المجالس، ج 2، ص 273.

3- مجادله: 19.

مسلم این گونه مباحث در تحلیل های تاریخی نادیده گرفته شده است و این مسأله، به بررسی های تاریخی خلل وارد می کند.

از سویی خداوند در مقابل شیطان، ملائکه ی خود را برای یاری اولیای خود فرستاده است. به عنوان نمونه در جنگ بدر، که یکی از فضایل حضرت امیر علیه السلام جلوه می کند. آمده است: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام برای امتثال امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تاریکی شب و در آن بیابان مخوف برای آوردن آب، به سمت چاه های بدر می روند، به هنگام بازگشت، طوفان عظیمی که مانع از ادامه ی حرکت بود به حضرتش هجوم می آورد. پس از لحظاتی که به راه می افتند، باز طوفانی دیگر راه را برایشان سد می کند، و این امر سه بار اتفاق می افتد. آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام به لشکرگاه باز می گردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از علت تأخیر خود آگاه می سازند. در آن هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «آنان سپاهییانی از ملائکه بودند که بر تو سلام و درود و تحیت می فرستادند» (1).

اکنون باید نگریست که تاریخ نگاران تا چه اندازه به این قضیه و مانند آن در متن تاریخ اسلام توجه کرده اند؟! آیا بحث ملائکه به عنوان یک حقیقت تاریخی در بررسی حوادث و رخدادها مطرح می شود؟! برای نمونه، آیا ذکر حضور ملائکه در روز عاشورا (2) در مسیر

ص: 14

1- مدینه المعاجز، ج 1، ص 96، ح 51.

2- در حدیث آمده است: جمعی از ملائکه در روز عاشورا خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند که ایشان را یاری رسانند، اما حضرت به آنها اجازه ندادند. [الکافی، ج 1، ص 283، بَابِ أَنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِّنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ، ح 2] در حقیقت، زبان حال حضرتش این بود که اگر بنا داشتیم که با غلبه ی نظامی بر آنها پیروز شوم، خود من یک طرف و برادرم ابوالفضل علیه السلام از طرف دیگر و فرزندم علی اکبر علیه السلام از جانبی دیگر برای قلع و قمع و نابودی ایشان کافی هستیم.

تاریخ نگاری شان دیده می شود؟! همان ملائکه ای که به یاری حضرت سیدالشهداء علیه السلام شتافتند و اجازه ی نبرد به آنها داده نشد و به اذن پروردگار غبار آلود و پریشان و گریان، در کنار مرقد حضرت حسین علیه السلام ماندند و تا روز قیامت، از زوار امام حسین پذیرایی می کنند، برایشان طلب مغفرت می کنند و آنها را مشایعت می نمایند. (1)

از سویی دیگر، در بررسی های تاریخ اسلام، بسیاری از حوادث و مسائل اسلامی، رابطه ی تنگاتنگی با اشخاص و شرایط اجتماعی دارد. (2) به عبارتی در بررسی و تحلیل های تاریخی باید به بستر جامعه توجه داشت و در غیر این صورت، شناسایی دین دچار اشکال شده و دیگران نیز در این مسیر به مشکل خواهند خورد. برای نمونه، ممکن است بخشی از احکام اسلامی تا 500 سال هم تحقق پیدا نکنند و نیازی به تحقق آن ها هم نباشد.

ص: 15

1- محدث بزرگ شیعه جناب ابن قولویه قمی در کتاب شریف کامل الزیارات باب 27 ص 83 - 88 هفده حدیث در این زمینه روایت کرده است.

2- سید جعفر مرتضی عاملی در عموم آثار خود و شیخ محمد رضا جعفری در بیانات و جلسات درسی خود، به این نکته ی مهم اشاره میکنند که برای ارزیابی دقیق گزاره های تاریخ اسلام و نیز در مقام استنباط صحیح از گزاره های مورد اعتماد، به پژوهشهای میان رشته ای بین تاریخ، فقه، کلام، تفسیر و... نیازمندیم. چنان که هر دو شخصیت، در آثار خود با چنین رویکردی وارد شده اند.

یکی از این نمونه‌ها، دخترخوانده‌ی پیامبر به نام زینب، همسر ابوالعاص بن ربیع (1) بود. ابوالعاص کافر بود و در جنگ بدر شرکت

ص: 16

1- ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف از قبیله قریش، خواهرزاده حضرت خدیجه و همسر زینب دختر پیامبر بود. [اسد الغابه، ج 4، ص 222] ابوالعاص پیش از بعثت، با زینب دختر پیامبر، ازدواج کرد. [الطبقات الکبری، ج 8، ص 25] پس از بعثت، با آنکه خدیجه و دخترانش ایمان آوردند، ابوالعاص اسلام نیاورد. [السیره النبویه، ج 1، ص 652] ابوالعاص در غزوه بدر در صف مشرکان حضور داشت و به اسارت مسلمانان در آمد. [همان، ج 1، ص 652 - 653] هنگامی که مردم مکه برای آزادی اسیران فدییه پرداختند، زینب هم فدییه‌ای برای ابوالعاص به مدینه فرستاد که ضمن آن گردن بندی از آن خدیجه بود. گفته اند که چون چشم پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد، متأثر شد و پس از کسب موافقت مسلمانان، ابوالعاص را آزاد ساخت و اموال زینب را پس فرستاد و از ابوالعاص پیمان گرفت که زینب را آزاد گذارد. [السیره النبویه، ج 1، ص 653؛ الطبقات الکبری، ج 8، ص 26] او نیز پس از بازگشت به مکه، زینب را همراه با یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه فرستاد. [نگاه کنید به: السیره النبویه، ج 1، ص 653]. ابوالعاص در سال ششم قمری، پس از پناه بردن به زینب همسر قبلی اش، مسلمان شد. [المغازی، ج 2، ص 553 و 554] او در جمادی الاولی سال ششم قمری همراه با کاروانی از قریش برای تجارت راهی شام شده بود [همان، 1409 ق، ج 2، ص 553؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 377، 398] و در راه بازگشت، میان آنان و مسلمانان به فرماندهی زیدبن حارثه، سریهای رخ داد، برخی از کاروانیان گریختند و برخی دیگر اسیر مسلمانان شدند. ابوالعاص گریخت، خود را شبانه به مدینه رساند و به زینب دختر رسول خدا پناهنده شد. زینب او را پناه داد، ولی خبر آن را در مسجد در حضور مسلمانان به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پناهندگی زینب را پذیرفتند و دستور دادند اموال کاروان را بازگردانند؛ اما به او فرمودند تا زمانی که ابوالعاص مشرک باشد، بر او حلال نخواهد بود. ابوالعاص همراه با اموال به مکه بازگشت، ضمن بازگرداندن اموال، شهادتین را بر زبان جاری کرد و خبر داد که در مدینه به اسلام گرویده است. [المغازی، ج 2، ص 553 و 554] ابوالعاص پس از چندی به مدینه بازگشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در محرم سال هفتم قمری زینب را با همان عقد زناشویی پیشین نزد او فرستاد. [همان، ج 2، ص 554؛ السیره النبویه، ج 1، ص 659؛ الطبقات الکبری، ج 8، ص 27] هر چند که بعضی گفته اند که زینب با نکاح جدید به همسری ابوالعاص درآمد. [اسد الغابه، ج 4، ص 222]

داشت. ابوالعاص در جنگ اسیر شد و او را به مدینه بردند. پیامبر سه راه برای آزادی اسیران پیشنهاد دادند:

اول: مسلمان شوند و شهادتین بر زبان جاری کنند. (1)

دوم: فدیة جنگی را پرداخت کنند.

سوم: هر کدام از آنها ده نفر از مسلمانان را با سواد کنند.

ابوالعاص پولی به همراه نداشت؛ از طرفی، حاضر به مسلمان شدن نبود و سواد هم برای انجام شرط سوم نداشت. بنابراین به همسر خود در مکه پیغام فرستاد که پولی به مدینه بفرستد تا او را آزاد کنند. زینب مالی برای آزادی او نداشت، ناچار گردنبندی را که از مادرش حضرت خدیجه علیها السلام به او رسیده بود، نزد پیامبر خدا به مدینه فرستاد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده ی گردنبند خدیجه علیها السلام متأثر شدند؛ گردنبند به فروش رفت، اما پیامبر آن را مجددا خریداری نمودند تا یادگار خدیجه نزد دخترش باقی بماند.

ابوالعاص آزاد شد و به نزد همسرش زینب در مکه بازگشت. وقتی

ص: 17

1- البته وظیفه ی اسرا این بود که مسلمان شوند، اما - حکومت به پیامبر صلی الله علیه و آله این اسیران را مجبور به مسلمان شدن نکردند. وظیفه ی کافر این است که مسلمان شود. اگر در دنیا او را مجبور به مسلمان شدن نمی کنند، دلیل بر این نیست که در آخرت عذاب ندارد و مؤاخذه نمی شود. آیهی «لااکراه فی الدین» ناظر بر همین مطلب است که افراد باید آزادانه ایمان آورند. براساس همین قاعده، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسرا نگفتند: باید مسلمان شوید و در غیر این صورت کشته می شوید.

ابوالعاص عزم مگه کرد، پیامبر او را مجبور نساختند که وقتی به مکه بازگشت، زینب را به مدینه بفرستد؛ بلکه از او درخواست کردند اموال زینب را به او برگرداند و اگر زینب حاضر به ادامه ی زندگی با او نباشد او را راهی مدینه کند. (1)

این برش از تاریخ اسلام و رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار درس آموز است؛ و چه زیبا خداوند متعال در قرآن پیامبرش را می شناساند که:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (2)

«یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است...».

بنابراین تاریخ اسلام شامل کلیه ی رفتارها، کنش ها و واکنش های پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم السلام نیز خواهد بود.

نکته ی مهم که درباره ی اهمیت شخصیت شناسی در تاریخ باید گفت، این است: بررسی حوادث تاریخی بدون شخصیت شناسی میسر نیست. نمی توان بی توجه به اشخاص مؤثر و فعال در حوادث تاریخی، بررسی حوادث و رخدادها را تحلیل کرد. مثلاً در زمینه ی تاریخ فلسفه، آن چه بررسی می شود، علاوه بر مبانی فلسفی، فیلسوفانی هستند که با نظریه پردازی خود، این علم را پدید آورده اند. درباره ی تاریخ شیعه نیز می بایست تاریخ پیشوایان شیعه بررسی شود؛ زیرا تاریخ سیاسی ممالک مختلف با تاریخ رجال سیاسی آنان عجین است.

ص: 18

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 189 - 190.

2- احزاب: 21.

در بررسی های تاریخی، ویژگی های روحی، فرهنگی، اعتقادی و اخلاقی فعالان هر حوزه باید مد نظر قرار گیرد. اگر از این مسیر به بررسی تاریخ پرداختیم، می توان امید داشت تحلیل نسبت درستی ارائه شود.

ص: 19

1- بررسی دیدگاه‌های مختلف در باب امامت و خلافت

یکی از مهم‌ترین و دیرینه‌ترین گفتگوها در جهان اسلام و در میان مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحث درباره‌ی خلافت و امامت بوده است. پیش از این مسأله، در باب مسائل دیگری نیز اختلاف نظر پیدا شد، اما اختلاف در مسأله‌ی امامت و خلافت، دارای ویژگی‌های بی‌مانندی بود⁽¹⁾. محمدبن عبدالکریم شهرستانی، پس از اشاره به پاره‌ای از اختلافات و مباحثه‌هایی که به هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از آن، میان مسلمانان رخ داد، می‌گوید:

«بزرگترین اختلافی که در بین مسلمانان به وجود آمد، اختلاف در مسأله امامت و رهبری بود؛ چرا که در اسلام هیچ شمشیری

ص: 21

1- برگرفته از: مجله انتظار، شماره 4، تابستان 1381، مقاله‌ی خلافت و امامت در کلام اسلامی، علی ربانی گلپایگانی

برای یک اصل مذهبی - آن هم در هر دوره - از نیام کشیده نشده، همانند شمشیری که برای اصل امامت بیرون شده است»⁽¹⁾.

در خصوص امامت و خلافت اقوال مختلفی وجود دارد که باید مد نظر قرار گیرد.⁽²⁾

الف. گروهی از متکلمان شیعه و اهل تسنن امامت را ریاست عامه بر مردم می دانند⁽³⁾. براساس این نظریه اگر مردم سراغ شخص امام نرفتند

ص: 22

1- الملل والنحل، ج 1، ص 30.

2- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به بحث ارزشمند علامه امینی در: الغدير، ج 7.

3- تعریفی که غالب علمای کلام از «امامت» کرده اند، دو عنصر اساسی در آن به چشم می خورد؛ یکی اینکه امامت «ریاست» است و دیگر اینکه این ریاست در «امور دین و دنیا» است. این تعریف، بیشتر نزد متکلمان اهل سنت آمده به عنوان نمونه: ماوردی در تعریف امامت گفته است: «الإمامه موضوعه لخلافه النبوه فی حراسه الدین و سیاسه الدنیا به»؛ یعنی: «امامت جانشینی پیامبر است برای حفظ و نگهداری دین و تدبیر امور دنیا براساس آن». (ماوردی، علی بن محمد، الأحكام السلطانية، ص 5] و از آنجا به متکلمان زیدیه رسیده است. [به عنوان نمونه حمیدان بن یحیی در تعریف امام گفته است: «هو الشخص الجامع للرتاسه علی الخلق فی الدین والدنیا علی وجه لا یكون فوق یده ید»؛ یعنی: «امام شخصیتی جامع است برای ریاست بر مردم در امور دین و دنیا به گونه ای که کسی بالاتر از او نباشد». قاسمی، حمیدان بن یحیی، جواب المسائل الشتویه والشبه الحشویه، ص 484] این تعریف به امامیه نیز رسیده است. [به عنوان نمونه: شیخ مفید در تعریف امام گفته است: «الإمام هو الإنسان الذی له رئاسه عامه فی أمور الدین والدنیا نیابه عن النبی»؛ یعنی: «امام انسانی است که به نیابت از رسول خدا ریاست مردم را در امور دین و دنیا بر عهده دارد». مفید، محمد بن محمد، النکت الاعتقادیه، ص 39] [اراکی، محسن، گفتگوی دو مذهب، درس اول] سعد الدین تفتازانی در «شرح المقاصد» و قوشچی در «شرح تجرید»، امامت را چنین تعریف میکنند: «الإمامه رئاسه عامه فی أمر الدین والدنیا، خلافه عن النبی صلی الله علیه و آله، وبهذا القید خرجت النبوه، وبقید العموم مثل القضاء والرئاسه فی بعض النواحي، وكذا رئاسه من جعله الإمام نائبا عنه علی الإطلاق؛ فانها لا تعم الإمامه»؛ [تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج 5، ص 234؛ قوشچی، علی بن محمد، شرح تجرید العقائد، ص 365] صاحبان این تعریف، معتقدند با قید عامه ریاست های رد و با قید خلافه عن النبی نبوت خارج می شود. پس امام آن کسی است که به صورت خلافت از رسول الله، ریاست عامه داشته باشد. در اغلب منابع اهل کلام، امامت را «رئاسه عامه فی أمر الدین والدنیا» تعریف کرده اند و گاهی برای دقت بیشتر، بعضیها عبارت «خلافه عن النبی» را نیز افزوده اند.

و از او تبعیت نکردند، او دیگر امام نیست. برای نمونه اگر امام جماعت مأموم نداشته باشد، نمی تواند نماز جماعت را اقامه کند.

ب. قول دیگر این است که می گویند: امامت یک کمال نفسانی است که فرد با سیر و سلوک و طی مراحل معینی می تواند به آن مقام دست یابد؛ به عبارتی امام در ابتدا می بایست منزل به منزل طی طریق روحانی داشته باشد تا به مقام امامت برسد.

در نظر این گروه، این مسیر همواره باز است و هر کس بخواهد و همت گمارد، می تواند در این وادی گام نهد؛ به شرط این که او ولی قائم باشد؛ خواه از نسل علی، خواه از عمر! [\(1\)](#) براساس این اندیشه، جایگاه امامت اکتسابی است و نه موهبتی.

ج. اما در دیدگاه کتاب آسمانی ما قرآن و سنت نبوی، امامت منصبی الهی است و شخص امام از سوی خالق یکتا به این سمت برگزیده و

ص: 23

1- مثنوی، دفتر دوم، بخش 29: پس به هر دوری ولی قائم است*** تاقیامت آزمایش دائم است هر که را خوی نکو باشد برست*** هر کسی کو شیشه دل باشد شکست پس امام حی قائم آن ولی است*** خواه از نسل عمر خواه از علی است

منصوب گردیده است:

«...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...» (1)

«خداوند به این که رسالتش را در کجا قرار دهد، داناتر است».

لذا امامت یک شخص، دائر مدار پذیرش و اقبال مردم نیست و مردم در انتخاب امام معصوم نقشی ندارند. نه پذیرش مردم، یک شخص را امام می کند و نه عدم اقبال مردم، آن شخص را از مقام امامت عزل می نماید.

امامت از نظر شیعه، وابسته به تشکیل حکومت و در رأس امور قرار گرفتن نیست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حضرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»؛ (2)

«حسن و حسین دو امام هستند، قیام کنند یا قعود».

تنهانگته ی حائز اهمیت آن است که وقتی جماعتی از مردم به سوی امام می آیند و کار را به او می سپارند و دستش را در اجرای احکام و امور جامعه باز می گذارند، حجت بر امام تمام می گردد و او موظف می شود کار را به دست بگیرد. در این جا امام، مبسوط الید شده و می تواند حکومت تشکیل دهد.

در ماجرای بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام، آن حضرت می دانستند که رویه ی خلفای قبل، عموم مردم را به گونه ای پرورش داده بود که تاب تحمل عدالت علوی را نداشتند. با این وصف، ناگزیر حکومت را

ص: 24

1- انعام: 124.

2- بحار الأنوار، ج 36، ص 289 به نقل از کفایه الأثر.

پذیرفتند؛ زیرا جماعت مردم به حدی بود که آن حضرت را بر این مسند اقامه می کرد. (1)

بنابراین مقام امامت و حکومت، دو مقوله است. در امامت، شخص امام، منصوب از جانب خداوند است؛ لذا اقبال یا عدم اقبال مردمان نقشی ندارد. مردم بپذیرند یا پشت کنند، آن شخص امام است و تمام شئون امامت خود را داراست.

نقش مردم، تنها در این است که با اقبالشان امام را بر مسند حکومت قرار بدهند یا ندهند. اگر مردم اقبال نشان دادند، امام حکومت تشکیل می دهد. در غیر این صورت، بر امام واجب نیست که به هر قیمتی حکومت تشکیل دهد. به دیگر عبارت، امام در همه حال شئون امامتی خود را داراست. اگر مردم اقبال کردند، یعنی از خود اشتیاق نشان دادند و کار را به دست امام سپردند و با او بیعت کردند، آنگاه امام مبسوط الید می شود و می تواند حاکم جامعه شود؛ وگرنه بدون حاکمیت، شئون امامت را دارا است. بنابراین باید توجه داشت که بیعت مردم سبب نشد که حضرت امیر علیه السلام خلیفه و امام و وصی پیغمبر شود؛ بلکه مردم وظیفه ی اداره ی جامعه را بر عهده ی آن حضرت گذاشتند و ایشان مجری عدالت و احکام الهی شدند.

در زمان حال نیز که در دوره ی امامت امام عصر علیه السلام به سر می بریم،

ص: 25

1- در همان زمان، عده ای در مصر، ایران، شام، اردن، مراکش و سرزمین های دیگر بودند که از این حاکمیت اطلاعی نداشتند و به آن رأینداده و بیعت نکردند؛ حضرت امیر علیه السلام نیز کاری با آنان نداشتند. مردم مدینه به ایشان روی آورده و ایشان را بر مسند حکومت نشانند و دست آن حضرت را برای امور اجرایی باز گذاشتند.

آن حضرت امام است و تمام شئون یک امام معصوم را دارد. اکنون در دوره‌ی غیبت، مردم توجه به ایشان نشان نداده اند. ولی در زمان ظهور آن حضرت، چون مسئولیت اداره‌ی جهان به ایشان واگذار می‌گردد و مردم اقبال نشان می‌دهند، ایشان حکومت را اقامه خواهند کرد.

2- رابطه‌ی بیعت و مشروعیت

این نکته مهم است که بدانیم بیعت، حق را باطل و باطل را مبدل به حق نمی‌کند. اگر مردم با امام معصومی که از جانب خداوند به امامت منصوب گردیده است، بیعت کنند و اگر این بیعت به اندازه‌ای باشد که شخص امام، توان اجرایی پیدا کند، در این صورت او مبسوط الید شده است. اما اگر بیعت به حدی نباشد که شخص امام بتواند وظایف الهی و حکومتی را اجرا کند، این وظیفه از او ساقط می‌گردد. در عین حال می‌توان برای حفظ اسلام و ممانعت از تضييع حقوق شیعیان، وارد دستگاه ظالم شد؛ اعم از این که شخص امام وارد دستگاه حکومت شود یا برای این منظور، نمایندگان را برگزیند و این مسئولیت را به آنان واگذارد.

این مطلب در مورد جناب علی بن یقطین اتفاق افتاد؛ او به فرمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد دربار هارون الرشید شد و به مقامات بالایی دست یافت (1). ورود به دستگاه حکومتی منحصر به

ص: 26

1- علی بن یقطین بن موسی بغدادی (124 - 182 ق)، محدث، فقیه، متکلم و از بزرگان شیعه‌ی اهل کوفه در دوران امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام ساکن بغداد بود. وی با وجود شیعه بودن، از وزیران حکومت عباسی و مورد اعتماد آنان بود. ابن یقطین منزلت والایی نزد ائمه و عالمان شیعه دارد. تراجم نگاران، سه کتاب رابه او نسبت داده اند. در شیعه بودن او تردید نیست، اما مذهب او همانند پدرش از نظر عباسیان، پنهان بود. او با امام موسی کاظم علیه السلام ارتباط نزدیک داشت و نزد آن امام از اعتبار بسیاری برخوردار بود. به نظر شیعیان و بنا بر شواهد تاریخی و روایی، ورود علی بن یقطین به دستگاه خلافت با اجازه و راهنمایی های امام کاظم علیه السلام بوده است. بحار الانوار، ج 72، ص 370؛ معجم رجال الحدیث، ج 13، ص 242 و 243.

علی بن یقظین نیست. شهید ثانی در منیه المرید پس از آنکه عالم را از ورود به دستگاه حکومتی برحذر می دارد، به این مطلب اشاره می کند که اگر عالم برای احقاق حق مظلوم و ترویج حق و مبارزه با بدعت گزاران و مانند این ها، وارد دستگاه ظلمه شود، این کار نه تنها مجاز، بلکه از افضل اعمال است. پس از آن شهید ثانی، از بزرگانی نام می برد که به این گونه انجام وظیفه کرده اند. مانند: علی بن یقظین، عبدالله نجاشی، حسین بن روح نوبختی، محمد بن اسماعیل بن بزیع، نوح بن دراج از اصحاب؛ و از فقها مانند: سید مرتضی و سید رضی و پدرشان، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی و دیگران. شهید ثانی در این زمینه حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل می کند بدین مضمون که چنین کسانی نور خداوند در میان رعیت هستند که در روز قیامت می درخشند. (1)

همین اقدام هوشمندانه و خردمندانهی ائمه علیهم السلام، بسیاری از جنایت ها و تصمیمات حکومت های ظالم را که به زیان شیعیان یا علویان بود، خنثی می کرد. با این همه، کسی حق کمک به ظالم ندارد؛ و الا در کلیه ی امور شخص ظالم، شریک جرم او خواهد شد. در ماجرای صفوان جمال که از دوستان امام کاظم علیه السلام بود و شتران زیادی برای

ص: 27

کرایه داشت، آمده است:

هارون الرشید برای عزیمت به مکه و شرکت در مراسم حج، تعدادی از شتران صفوان را کرایه کرد. این خبر به امام رسید. امام کاظم علیه السلام به او فرمودند: شنیده ام شترانت را به هارون کرایه داده ای؟ عرض کرد: بله. او برای سفر حج کرایه کرده است. امام به او فرمودند: آیا می خواهی او زنده بماند تا وقتی از سفر حج بازگشت، پول شترهای تو را بدهد؟ صفوان عرض کرد: بله، مولای من. امام به او فرمودند: تو از اعوان ظلمه نیستی، بلکه خود ظالم هستی! زیرا تو، به زنده ماندن ظالم راضی هستی تا به پول خود بررسی (1). این ماجرا نشان می دهد که کمک و مساعدت به ظالم، به هر صورت و شکلی، به عنوان تأیید ظالم تلقی خواهد شد.

مقایسه ی تعامل صفوان و علی بن یقظین که هر دو در یک زمان زندگی می کردند و نص امام معصوم زمان خود را دریافت کرده بودند نشان می دهد که تقوای الهی و انجام وظیفه، با فرمان امام معصوم علیه السلام شکل می گیرد و همین مسأله ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمان و برای ارشاد خاصه را نشان می دهد.

از این روی حکومت شخص حاکم، حتی اگر با بیعت مردم توأم باشد، مشروعیت پیدا نمی کند؛ مشروعیت حاکم به این معناست که او واجب اطاعه باشد و تخطی از فرامین او در پیشگاه الهی گناه محسوب گردد. در مقابل، کسی که خداوند اطاعت او را واجب کرده، گرچه مردم با او بیعت نکنند، ولی خداست، در این صورت او از این

ص: 28

مقام عزل نمی شود، جز این که وظیفه ی شخص ولی در اجرای احکام الهی از او ساقط می شود، زیرا دست او برای این کار باز نیست و به اصطلاح شرعی «مبسوط الید» نمی باشد. در حدیث آمده است:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي»⁽¹⁾؛

«مثل امام مثل کعبه است که مردم به سوی آن می روند ولی کعبه سراغ آنان نمی رود».

امام گرچه در خانه بنشیند، امام است. بدین روی اگر مردم به سراغ او نیایند، او وظیفه ندارد شخصا به اصلاح اجتماع اقدام کند.

از طرفی، اگر در تاریخ مشاهده می شود در مواردی ائمه علیهم السلام مشورتی به خلفا داده اند و یا اقدام مختصری در نظام آنان داشته اند، ممکن است چند عامل در آن دخیل بوده باشد:

الف. گاهی برای نجات اصل دین، از خطر نابودی بوده است.

ب. گاهی برای اتمام حجت بر مردم بوده است تا بدانند که می توانستند از علم و قدرت پیشوایی که کنار گذاشته اند، بهره مند شوند، ولی اکنون با عدم اقبال به او، از برکاتش محروم مانده اند.

حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی به مقام امامت رسید، این مقام را برای ذریه ی خود نیز از خداوند درخواست کرد. اما خداوند در جواب فرمود:

«... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»⁽²⁾

ص: 29

1- کفایه الاثر، ص 199، باب ما جاء عن فاطمه علیها السلام.

2- بقره: 124.

«... پیمان من (امامت) به ظالمان نمی رسد»؛

یکی از معانی ظلم در قرآن، شرک است، آن جا که می فرماید:

«... لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»⁽¹⁾؛

«به خدا شرک نوز، بی تردید شرک ستمی بزرگ است».

براساس این اصل و قاعده، این عهد به کسی که مشرک بوده باشد، نمی رسد. این استدلال امام صادق علیه السلام است؛ و شکی نیست که تمامی صحابه ی پیامبر خدا - به جز امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام - قبل از مسلمان شدنشان دوره ای را در شرک گذرانده اند، لذا چنین افرادی شایسته ی احراز این مقام نبودند.

علامه امینی به این نکته مهم تبه می دهد که آنگاه که نام امیر مؤمنان در نوجوانی، به عنوان نخستین مسلمان در میان مردان در تاریخ ثبت شده است، منظور این نیست که دوره ای در کفر گذرانده و پس از آن اسلام آورده بلکه تنها اظهار آن اسلامی بود که پیش از آن بدان معتقد بود، همان گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:⁽²⁾

«..أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»⁽³⁾

بنابراین امام شیعی، وابسته به داشتن حاکمیت نیست. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت مردم، ایشان را امام و وصی و خلیفه ی پیغمبر نکرد، بلکه با بیعت مردم، وظیفه ی اجرای عدالت و احکام الهی بر عهده ی ایشان قرار داده شد.

ص: 30

1- لقمان: 13.

2- الغدير، ج 3، ص 239 - 240.

3- بقره: 131؛ یعنی: «... به پروردگار جهانیان تسلیم شدم».

اگر مردم به سوی ولی خدا نیایند، حتی اگر ولی خدا یوسف صدیق و سلیمان نبی و موسای کلیم و عیسیای روح الله علیه السلام و خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد، اجرای احکام الهی در سطح جامعه بر او واجب نیست.

ایجاد امنیت، اخذ وجوه شرعی، رسیدگی به فقرا و مساکین، اجرای حدود و تعزیرات، اجرای قصاص، جهاد فی سبیل الله و تصرف در بیت المال، از مصادیق امور اجتماعی است که مسئولیت آن با بیعت عمومی مردم بر عهده ی امام به عنوان حاکم قرار می گیرد. در جامعه ای که امام معصوم حاکم و مبسوط الید نیست، اگر مواردی مانند دزدی، شراب خواری یا عمل منافی عفت رخ دهد، بر امام واجب نیست افراد خاطی را مجازات کند.

بنابراین اگر امام مبسوط الید شد و به عنوان حاکم جامعه بر مسند حکومت قرار گرفت، اطاعت او به عنوان حاکم نیز علاوه بر امامتش بر همگان واجب می شود. لذا آن هنگام که حضرت امیر علیه السلام در مدینه حاکم شدند، تمام والیان در پهنه ی سرزمین اسلامی، باید تحت فرمان ایشان باشد. به دیگر معنا مردم حق ندارند از طریق شورای حل و فصل، یک والی برای خود برگزینند. بنابراین، حضرت امیر علیه السلام مالک اشتر را به مصر اعزام می کنند و می نویسند:

«إِعْلَمُ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ...»؛⁽¹⁾

ص: 31

«بدان ای مالک! که من [به عنوان حاکم کل جهان اسلام] تو را بر آن خطه نصب کرده ام».

و یا عثمان بن حنیف را به بصره به عنوان والی اعزام می کنند و دیگر انتصابات.

نمونه ی دیگر این که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای عمر پربرکت خود، لشکری را به فرماندهی اسامه سامان می دهند، همگان موظف به اطاعت امر هستند، گرچه افراد مسن تر و ریش سفیدی در آن الشکر وجود داشته باشد. به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همه موظف به اطاعت از اسامه بنزید هستند، گرچه در سن جوانی باشد. این حکم به قدری مؤکد بود که پیامبر با حال بیماری و رنجوری، خود را به مسجد رسانده، میان مسلمانان به سخن ایستادند و فرمودند: «لعن الله من تخلف عن جيش أسامة».(1) این روایت را دانشمندان شیعه و سنی در منابع معتبر خود نقل کرده اند). اما عده ای از مسلمانان از میانه ی راه بازگشتند.(2)

پس ملاک اصلی فرمان ولی خداست، خواه پیامبر باشد، خواه وصی او که شخص امام است. اگر در مواردی بنابر شورا و مشورت و انتخابات باشد، تعیین آن هم بر عهده ی پیامبر یا امام معصوم است. نمونه ی این واگذاری تعیین حاکم به شورا، در جنگ موته اتفاق افتاد. سربیه ی موته، جنگی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حضور نداشتند. آن

ص: 32

1- نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، ص 263.

2- بنگرید: کتاب جيش اسامة، نوشته محمدبن حسن شیروانی (از علمای قرن یازدهم).

حضرت، جناب جعفر بن ابی طالب را به عنوان فرماندهی جنگ برگزیدند و فرمودند: اگر جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید، فرماندهی با زیدبن حارثه می باشد و اگر او هم به شهادت رسید، فرماندهی با عبدالله بن رواحه باشد. در صورتی که عبدالله بن رواحه به شهادت رسید، سپاهیان از بین خود فردی را برگزینند.

وقتی در جنگ موته هر سه فرماندهی منتخب رسول خدا صلی الله علیه و آله به درجه ی شهادت رسیدند؛ سپاه مسلمانان، خالد بن ولید را به عنوان فرمانده برگزیدند و پرچم را به دست او دادند. چون این شیوه از سوی ولی خدا تعیین گردیده بود، اگر کسی زیر پرچم خالد بن ولید به شهادت می رسید، شهید فی سبیل الله محسوب می شد. خالد بن ولید اوضاع را بررسی کرد و در همان حال بر تعداد سپاهیان دشمن افزوده می شد، بنابراین شبانگاهان فرمان عقب نشینی تاکتیکی داد و سپاه مسلمانان را به مدینه برگرداند.

وقتی به مدینه بازگشتند، مردم آنها را شماتت و سرزنش می کردند که چرا از جنگ فرار کرده اند، در عین حال پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خالد درست عمل کرده است، اگر بیشتر می ماندند کشته می شدند. پیامبر این کار را قبول کردند، زیرا از هرج و مرج و اختلاف بهتر است؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به خوارج که می گفتند: «لا حکم الا الله»، فرمودند: «أما وانه لابد للناس من أویر، بر أوفاجر»؛⁽¹⁾ یعنی برای سامان دادن به اوضاع آشفته، جامعه ناگزیر به رهبری نیاز دارد.

با این همه، امام همواره جایگاه تبلیغ خود را داراست. مطالبی را تا

ص: 33

کنون گفته شد، می توان به بیان دیگری نیز بازگو کرد و آن اینکه جایگاه تبلیغ با حاکمیت، تفاوت دارد.

در بحث حاکمیت، بعد از تبلیغ و پذیرش از سوی مردم، وضع به گونه ای دیگر رقم می خورد. در تبلیغ، مردم ارشاد می شوند، اما در حاکمیت، قاطعیت مطرح است؛ زیرا فرد حاکم باید حکم خدا را اجرا کند و در این خصوص با کسی تعارف ندارد و رفاقت و دوستی در اجرای احکام الهی جایگاهی نخواهد داشت. لذا روش برخورد حضرت امیر علیه السلام با طلحه و زبیر حکومتی بود، در حالی که روش پیامبر در برابر سعد بن معاذ و سعد بن عباده هدایتی بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عقبه‌ی منا، با قرائت آیات 150 تا 160 سوره انعام - که اصل دعوت دین اسلام است و بیان دیدگاه اسلام، اسلام را به «سعد بن زراره» و «سعد بن معاذ» عرضه کردند. در این مرحله آنان مختار بودند پذیرا باشند یا به این دعوت گردن نهند، زیرا این ملاقات جنبه ی تبلیغی داشته است. اما حاکم الهی در تعیین حکم و مصداق آن، نظر خداوند را اعمال می کند. مثلاً بیان می کند ظلم چیست و مصداق ظالم کیست.

فصل دوم: آغاز حکومت امیرمؤمنان علیه السلام

1- حکومت امیرمؤمنان علیه السلام پس از 25 سال

پس از رحلت رسول خدا مردم در آزمونی بسیار دشوار قرار گرفتند. در این آزمون سخت که با ماجرای سقیفه رقم خورد، مردم به گزینشی روی آوردند که پس از گذشت ربع قرن، عواقب آن را به چشم دیدند و با جان چشیدند. بدین روی گرچه دیرنگام، ولی از سر ناگزیری، دست به دامان امیرالمؤمنین علیه السلام زدند. با این وصف اقبال مردم، از روی معرفت به مقام امامت حضرتش نبود، چنان که خود آن بزرگوار در باب بیعت مردم چنین فرمودند:

«لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِتْيَايَ فَلْتَهُ وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا، إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ...»؛ (1)

ص: 35

1- نهج البلاغه، خطبه 13.

«بیعت شما با من کاری نبود که به تصادف یا بدون اندیشه صورت پذیرفته باشد. کار من با شما یکی نیست. من شما را برای کارهای خدایی می خواهم و شما مرا برای منافع خود می خواهید».

2- تأملی در شناخت جامعه در زمان بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام

آنگاه که پس از بیست و پنج سال، امیر مؤمنان علیه السلام بر مسند ظاهری خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله تکیه زدند، جامعه ی اسلامی، به نحوی دگرگون شده بود که امکان اصلاح آن به صورت جدی وجود نداشت.

فرض کنید امام جماعت یک مسجد، برای مدتی به مأموریت می رود و در غیاب خویش، فرد دیگری را به پیش نمازی مسجد می گمارد. از طرفی ریاست طلبان و زورگویان محله، فرد منتخب را کنار گذاشته و شخص دیگری را از طرف خود انتخاب می کنند. پیشنهاد تازه وارد برای جلب نمازگزاران، دست به اقداماتی بی سابقه می زند:

فروشگاهی در مسجد تأسیس می کند که اقلام خوراکی می فروشد؛ در گوشه ی دیگر مسجد وسایل عیش و نوش عده ای را که به این گونه مسائل علاقه مندند فراهم می کند؛ چند باب از مغازه ها و ساختمان های اطراف را خریداری کرده و مسجد را بزرگتر می کند؛ در گوشه ی دیگر مسجد، وسایل تفریحی و بازی بچه ها را قرار می دهد؛ برای جلب افراد بیشتر به مسجد، احکام شرعی مربوط به مسجد را برداشته و آمد و رفت زنان و مردان را به هر صورت ممکن آزاد می گذارد؛ بسیاری از احکام مربوط را به گونه ای که زن و مرد در هر شرایطی بتوانند به نماز بایستند، ملغی اعلام می کند.

حال در این اوضاع و شرایط، پیش نماز قبلی از مأموریت باز می گردد. در مواجهه با این صحنه، کار چندانی از او ساخته نیست. دست به اصلاح هر گوشه ای از مسجد بزند فریادها بلند می شود و او را بر هم زننده ی آرامش و آسایش قلمداد خواهند کرد. هر گروه و صنفی تمایل دارد بساط لذت و کامیابی اش پابرجا بماند. در این شرایط پیش نماز نمی تواند اقدامی اساسی انجام داده و مسجد را به حالت گذشته برگرداند بلکه تنها می تواند افرادی را که مایل هستند آداب و احکام الهی در مسجد جاری گردد، دور هم جمع کند، احکامی برای آنها بگوید و پاسخگوی سؤالات اعتقادی آنان باشد.

آن گاه که پس از مرگ خلیفه ی سوم، مردم با حضرت امیر علیه السلام بیعت کردند و ایشان را بر مسند خلافت ظاهری نشانند، جهان اسلام توسعه پیدا کرده بود و کشورهایی همانند ایران، عراق، شامات، فلسطین، مصر و یمن را شامل می شد. در حالی که هنگام رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین اسلامی تنها شامل مکه، مدینه، طائف و قسمتی از یمن بود و در جزیره العرب هنوز بت پرستی رواج داشت و ریشه کن نشده بود.

از سویی ممکن است هر کس نظاره گر این اتفاقات باشد، از فتوحات و گسترش اسلام شگفت زده شود و فاتحان آن را بستاید و حتی آنان را خادم به اسلام تلقی کند!⁽¹⁾

ص: 37

1- این پندار نادرست که فتوحات و اقدامات خلفاء مصداقی از استخلاف مسلمانان به روی زمین است، با رهنمود ائمه ی هدی علیهم السلام تبیین می شود. آن جا که مفضل در محضر امام صادق علیه السلام در معنای آیه ی 54 نور (معروف به آیه ی استخلاف)، گفتگو می کند: «قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَا هَذِهِ النَّوَاصِبُ تَزْعُمُ أَنَّ هُوَ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبِينَ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي إِزْتَصَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مُتَمَكِّنًا بِإِنْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَازْتِنَاعِ الشُّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَفِي عَهْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ ازْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي تَوْرُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَشْبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا...»؛ یعنی: «مفضل گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! این نواصب می پندارند که این آیه (یعنی آیه 55 سوره نور) در شأن ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نازل شده است، فرمود: خداوند قلوب نواصب را هدایت نمی کند، چه زمانی دینی که خدا و رسولش از آن خشنود بوده اند متمکن و استوار و برقرار بوده و امنیت در میان امت منتشر و خوف از قلوبشان رخت بر بسته و شک از سینه های آنها مرتفع شده است؟ آیا در عهد آن خلفای سه گانه؟ یا در عهد علی علیه السلام که مسلمین مرتد شدند و فتنه هایی برپا شد و جنگهایی بین مسلمین و کار به وقوع پیوست؟ سپس امام صادق علیه السلام این آیه [یوسف: 110] را تلاوت فرمودند: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدُوا كَذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا...» [کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 356 - 357]. امام صادق علیه السلام از طرفی، با کلام خود دفع این پندار نادرست می نمایند و از سویی، دوران کوتاه حکومت امیر مؤمنان علیه السلام را نیز به دلیل مشکلات عدیده، دورانی درخشان برای بروز حکومت عدل علوی و نبوی نمی دانند. از این رو، تحقق حکومت توحید در زمین و تمکین دین را تنها در زمان حضرت ولی عصر علیه السلام میدانند. آن حضرات معتقدند که نه تنها در زمان سه خلیفه ی مذکور این مهم میسر نشد، بلکه حتی در زمان کوتاه و پر فتنه ی حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، به تحقق نیوست. به تعبیر حضرت امیر: چه کند فرماندهی که امرش اطاعت نشود: لا رأی لمن لا یطاع [نهج البلاغه، خطبه 27]

اما از منظری دیگر، در گوشه و کنار این فتح الفتوح اسلامی، استاندار بی نماز و امام جمعه ی بی دین مشاهده می شود. در این جامعه، اختلاف طبقاتی و تبعیض غوغا میکند. عده ای بی جهت برگرده ی مسلمانان سوار شده اند که آنگاه که علی بن ابی طالب علیه السلام قصد تقسیم

ص: 38

عادلانہ ی بیت المال را دارد، به حضرتش اعتراض می کنند، چراکه از منظر آنان، یکسانی حقوق برده و غلام و افراد پایین دست اجتماع با آنان، معنایی ندارد؟

فراتر از این، در طول دوران بیست و پنج سال حکومت خلفا، تمام دین دستخوش تحریف شده بود. این حقیقتی است تلخ که بزرگان اهل تستن بدان اعتراف دارند. مانند این که انس بن مالک، صحابی نامدار در دمشق می گریست و می گفت: من هیچ مطلبی از دین خدا را سراغ ندارم که امروز باقی مانده باشد مگر نماز که آن هم ضایع شده است:

يقول الزهري: دخلنا على أنس بن مالك بدمشق وهو وحده يبكي، قلت: ما يبكيك؟ قال: لا أعرف شيئا مما أدركت الا هذه الصلاة وقد ضيعت». (1)

امیر مؤمنان علیه السلام در توصیف جامعه ی زمان حکومت خود، چنین می فرمایند:

«..وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِدْرُكُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ الْمُوَالَاهِ أَحْرَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رُسْمَهُ...»؛ (2)

«... و بدانید شما بعد از هجرت (از نادانی و گمراهی به دانایی و رستگاری دوباره، بر اثر عصبیت و گردنکشی و دشمنی با یکدیگر و بر پا کردن فتنه و آشوب) اعراب (و بادیه نشینان).

ص: 39

1- منابع متعدد به نقل از مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله ، ج 1، ص 669.

2- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

نادانی و گمراهی) شدید، و بعد از دوستی (گرد آمدن با هم) گروه گروه (مخالف و دشمن یکدیگر) گردیدید، با اسلام علاقه و ارتباطی ندارید مگر به نام آن، و از ایمان نمی شناسید مگر نشان آن را (فقط به زبان شهادتین میگویید، ولی از احکام اسلام چیزی فرا نگرفته و به حقیقت ایمان پی نبرده اید)!!⁽¹⁾

در چنین شرایطی، امیر مؤمنان علیه السلام حتی یک وجب بر متصرفات اسلامی اضافه نکردند و تنها به اصلاح بعضی از مفاسد اجتماعی همت گماردند. تعداد زیادی از والیان و فرمانداران دوران عثمان را عزل کردند و حقوق و مزایایی را که بی جهت به افراد داده می شد، قطع نمودند. هم چنین امتیازاتی همچون عضو قبیله ای خاص بودن و یا صحابی پیامبر بودن را که در دوران خلفا سبب می شد تا افراد سهم بیشتری از بیت المال مسلمین دریافت کنند، توسط امیر مؤمنان علیه السلام ملغی اعلام شد.

با این وصف، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نتوانستند بسیاری از بدعت هایی را که مردم با آن خو گرفته بودند، تغییر دهند.

علاوه بر آن، تعداد زیادی از صحابه از مدینه بیرون رفته و به جای ایشان گروهی تازه مسلمان در مدینه اقامت گزیده بودند. در این میان نسل جوانی به صحنه آمده بود که حلاوت و شیرینی دوران پیامبر را نچشیده بود. طبیعتاً این نسل با علی بن ابی طالب علیه السلام آشنایی نداشت، زیرا خلفا در مدت بیست و پنج سال حکومت خود، حضرت را در امور مملکت شرکت نداده بودند و از علم و درایت آن حضرت بهره

ص: 40

1- ترجمه تفسیری مرحوم سید علی نقی فیض الإسلام.

نبرده بودند؛ مگر آن جا که به مخمسه می افتادند و راه چاره ای نمی یافتند و ناچار بودند برای خلاصی خود، از علم و درایت آن حضرت استفاده کنند.

تمام این شرایط سبب گردید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نتواند با بدعت ها مقابله کنند. آن بدعت های نهاده شده در دین، به سان شاخه کجی بود که اصلاح آن جز باشکسته شدن میسر نبود! (1)

ص: 41

1- شرف الدین در کتاب اجتهاد در مقابل نص [254 - 260] می نویسد: «از جمله مواردی که عمر از پیش خود تشریح کرد و در مقابل نص، اجتهاد نمود، دستور گزاردن «نماز تراویح» بود؛ زیرا نماز تراویح را پیغمبر صلی الله علیه و آله نیاورد، و در زمان آن حضرت نیز نبود، و حتی در زمان ابو بکر هم سابقه نداشت. خداوند متعال، اجتماع و مردم را برای ادای نماز مستحبی، غیر از نماز استسقا (نماز برای طلب باران که باید به طور دست جمعی و جماعت خواند) فرا نخوانده است. فقط نمازهای واجب است که خداوند در پنج نوبت بدان دستور داده و خواندن آنها با جماعت، مستحب است. همین گونه است نماز طواف، نماز عید فطر و قربان، نماز آیات و نماز میت که مشروع میباشد به جماعت و به طور دسته جمعی خوانده شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا نمازهای مستحبی ماه مبارک رمضان را بدون جماعت بجا می آورد و مردم را تشویق می کرد که آن را به پای دارند. مردم نیز به همان گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جا می آورد، انجام می دادند. در عصر ابو بکر نیز - تا سال سیزدهم هجرت که از دنیا رفت. چنین بود؛ چون عمر بن خطاب به جای وی نشست، روزهای ماه رمضان آن سال را بدون اینکه تغییری در آن پدید آورد، انجام داد. ولی در ماه رمضان سال چهارده، با گروهی از صحابه به مسجد آمد و دید که مردم نمازهای مستحبی بجا می آورند؛ عدهای در حال قیام و برخی در حال سجود و جمعی در رکوع و گروهی نشسته اند. جماعتی هم تسبیح میگویند و یا قرآن تلاوت می کنند یا تکبیر میگویند یا سلام نماز میدهند. عمر این منظره را خوش نداشت و تصمیم گرفت آن را به وضع بهتری در آورد. پس «نماز تراویح» را برای آنها در اوایل شب های ماه رمضان تشریح کرد، و دستور داد همگی در آن شرکت کنند!! سپس همین را به تمام بلاد بخشنامه کرد. و در مدینه دو نفر گماشت تا امام جماعت در نماز تراویح باشند! یک نفر برای مردان و دیگری برای زنان. روایات در این باره به حد تواتر رسیده است. این تنها یکی از نمونه های بدعتهای خلفا بود که در میان مردم نهادینه شده بود و چنان به آنها پایبندی نشان می دادند که تغییر آن را بر نمی تابیدند، به گونه ای که وقتی امیر مؤمنان علیه السلام اقدام به اصلاح این بدعتها نمودند، مردم فریاد «وا عمراه» سر دادند: [عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَهُ عَنِ الصَّلَاتِي فِي رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ قَالَ لَمَّا قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُوفَةَ أَمِيرَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَادِيَ فِي النَّاسِ لَا صَلَاةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ جَمَاعَةً فَنَادَى فِي النَّاسِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا سَمِعَ الْإِمَامُ مَقَالَهُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَاحُوا وَاعْمَرُوا وَاعْمَرُوا فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ مَا هَذَا الصَّوْتُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ النَّاسُ يَصِيحُونَ وَاعْمَرُوا وَاعْمَرُوا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْ لَهُمْ صَدِّقُوا... تهذيب الأحكام، ج 3، ص 70]. مشابه این مضمون را، ابن ابی الحدید از سید مرتضی [شرح ابن ابی الحدید، ج 12، ص 283] آورده است.

کار به آن جاکشید که حضرت امیر علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود، از این مطلب شکایت می کند که زمینه برای اصلاح این بدعتها فراهم نیست:

«لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَائِحِ، لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.»⁽¹⁾؛

«اگر پاهای من در این لغزشگاه ها استوار ماند (خلافتم پابرجا گردد و از جنگ های داخلی آسوده شوم) چیزهایی را تغییر میدهم (بدعت های مخالفین را از بین می برم و احکام را طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله اجراء میکنم)»⁽²⁾.

ص: 42

1- نهج البلاغه، قصار 272.

2- ترجمه تفسیری از مرحوم سید علی نقی فیض الإسلام.

3- نخستین خطبه ی امیرمؤمنان علیه السلام پس از بیعت

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به نقل از ابو جعفر اسکافی درباره ی نخستین خطبه ی امیرمؤمنان علیه السلام می نویسد:

«قَالَ لَمَّا اجْتَمَعَتِ الصَّحَابَةُ بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ أَشَارَ أَبُو الْهَيْثِمِ بْنُ التَّيْهَانِيِّ وَرِفَاعَةُ رَافِعٌ وَ مَالِكُ بْنُ الْعِجْلَانِيِّ وَأَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرُوا فَضْلَهُ وَسَابِقَهُ وَجِهَادِهِ وَقَرَابَتَهُ فَأَجَابَهُمْ إِلَّا إِلَيْهِ فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ خَطِيبًا يَذْكُرُ فَضْلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْهُمْ مَنْ فَضَّلَهُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ خَاصَّةً وَمِنْهُمْ مَنْ فَضَّلَهُ عَلَى الْمُسَدِّ لِمِينَ كُلِّهِمْ كَافَّةً».

«ابو جعفر اسکافی گوید: بعد از قتل عثمان، اصحاب در مسجد پیامبر اکرم جمع شدند تا در مورد امامت تصمیم بگیرند. ابوهیثم تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، ابویوب انصاری و عمار یاسر به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کردند؛ فضائل آن حضرت، پیشینه ی ایشان، جهاد ایشان، قرابتشان به رسول خدا را یادآور شدند و مردم را به سوی حضرتش خواندند. سپس هر کدام از آنان به پا خاستند و در مورد فضائل آن گرامی سخن گفتند. برخی ایشان را بر اهل زمان خود برتری دادند و بعضی ایشان را از همه مسلمانان برتر دانستند و با آن حضرت بیعت کردند».

1- هجوم فرهنگی اهل سقیفه، در طی سال ها آن چنان عمیق بود که پس از گذشت تنها بیست و پنج سال، تذکرات اصحاب خاصی مانند عمار و ابو ایوب و مالک و رفاعه، برای یاری امام زمانشان ضروری به نظر می رسید.

حضرت امیر علیه السلام بیست و پنج سال از صحنه ی دخالت در امور حکومتی به دور نگاه داشته شده بودند، از این رو لازم بود که نخست خود را معرفی نمایند. خصوصا آن که ساکنین آن روز مدینه، تماما آن کسانی نبودند که در زمان پیامبر می زیستند و یا تعدادی از ایشان، از جمله یکسانی بودند که در زمان رسول خدا، سن و سال قابل توجهی نداشتند و یا جوان بودند. تعدادی نیز از اطراف و اکناف مدینه، و گروهی نیز از مصر آمده بودند و در جریان محاصره عثمان در مدینه اقامت گزیده بودند.

از سویی دیگر، در مدت بیست و پنج سال کنار گذاشتن جانشین حقیقی رسول خدا علیه السلام، با قرار داد قوانینی همچون منع نقل و نگارش حدیث توسط خلفا، سخنی از فضایل آن حضرت در ماجرای ليله المبيت، جنگ بدر، احد، خندق، خیبر و مانند آن، در میان مردم سخنی گفته نمی شد. با وضع چنین قوانینی، طبیعتا از واقعه ی غدیر و اعلام وصایت و جانشینی آن حضرت توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز حرفی به میان نمی آمد.

از این رو، جامعه ای که در مقابل امیر مؤمنان علیه السلام قرار داشت، براساس تربیت خلفا با فضایل و کرامات حضرتش آشنایی نداشتند.

2 - با آن که در روایات ما، دروغ گناه بزرگی است، اما به دروغگو حد جاری نمی کنند. غیبت معصیتی کبیره است ولی به فرد غیبت کننده حد نمی زنند. نماز از روزه مهم تر است اما اگر فردی روزه نگیرد، باید کفاره پرداخت کند در صورتی که در مورد قضای نماز چنین حکمی نداریم.

در مورد بیعت نیز اینگونه است. مسلمانان وظیفه دارند و به عبارتی بر آنها واجب است با امام معصوم بیعت نمایند و او را یاری کنند تا بر مسند حکومت بنشینند و احکام الهی را جاری نماید. حال اگر مردم به این وظیفه عمل نکردند حتی بر مردم جاری نمی شود و یا آنان مجبور به پرداخت کفاره نیستند.

همان گونه که نماز از روزه مهم تر است، اما کفاره ندارد، بیعت مردم با امام معصوم واجب است اما اگر کسی سر باز زند کفارهای ندارد. پس ارزش یک حکم به پرداخت کفاره یا مشمول حد جاری شدن آن نیست.

اگر مردم با امام معصوم بیعت کردند، وظیفه ی آنان تسلیم و تبعیت است و اگر کسی از این تبعیت سر باز زند، از دین اسلام اعراض کرده اند و بر مسیری غیر از آن رفته اند.

«ثُمَّ بُيِعَ وَصَّ عِدَ الْمُنْبَرِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْ يَوْمِ الْبَيْعَةِ وَهُوَ يَوْمُ السَّبْتِ لِأَحَدِي عَشْرَةَ لَيْلَةً بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَاتَّئَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ مُحَمَّدٍ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ ذَكَرَ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ ذَكَرَ الدُّنْيَا فَزَهَّدَهُمْ فِيهَا وَذَكَرَ الْآخِرَةَ فَرَعَّبَهُمْ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَا قَبْضَ

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَحْلَفَ النَّاسَ أَبَا بَكْرٍ ثُمَّ اسْتَحْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ فَعَمِلَ بِطَرِيقِهِ ثُمَّ جَعَلَهَا سُورَى بَيْنَ سِتَّةٍ فَأَفْضَى الْأَمْرَ مِنْهُمْ إِلَى عُثْمَانَ فَعَمِلَ مَا أَنْكَرْتُمْ وَعَرَفْتُمْ ثُمَّ حُصِرَ وَقُتِلَ ثُمَّ جِئْتُمُونِي فَطَلَبْتُمُ إِلَيَّ وَإِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِنْكُمْ لِي مَا لَكُمْ وَعَلَى مَا عَلَيْكُمْ وَقَدْ فَتَحَ اللَّهُ الْبَابَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَأَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا أَهْلَ الصَّبْرِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاقِعِ الْأَمْرِ وَأَنِي حَامِلُكُمْ عَلَى مَنْهَجِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمُنْفِدٌ فِيكُمْ مَا أَمَرْتُ بِهِ إِنْ اسْتَقَمْتُمْ لِي وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ».

«حضرتش روز دوم پس از بیعت که روز شنبه 19 ذی حجه بود - بر فراز منبر رفت، حمد خدای متعال گفت و بر رسول اکرم درود فرستاد. سپس نعمت خدای متعال بر امت اسلام را یاد آور شد. بعد از آن در مورد دنیا و دل نیستن به آن و آخرت و ضرورت اهتمام به آن سخن گفت. سپس فرمود: وقتی پیامبر خدا از دنیا رفتند، مردم ابوبکر را خلیفه کردند، سپس ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه خواند، عمر به روش خلیفهی پیشین عمل کرد و بعد از خود شورای شش نفرهای تعیین کرد و امر را به آنها وا گذاشت. آنها عثمان را روی کار آوردند و او بدان گونه عمل کرد که شما میدانید. سپس محاصره شد و به قتل رسید. بعد از آن شما به سراغ من آمدید. من فردی از خود شما هستم، آن چه به سود شما باشد به سود من است و آن چه به زیان شما باشد به زیان من. خداوند میان شما و اهل قبله باری را گشود.

فتنه ها به شما روی آوردند، آن گونه که شب تاریک فرا می رسد و به جز اهل صبر و بصیرت و علم به آن امور، طاقت آن آزمون را نخواهند داشت. من شما را در مسیر روش پیامبر پیش می برم و از آن فتنه ها می رهانم، اگر شما با من استوار بمانید و در هر حال، از خدای متعال باید کمک خواست».

نکات

1- این که حضرت می فرمایند من از خود شما هستم، از باب «سخن گفتن در حد عقول مردم»⁽¹⁾ است و مجال مناسبی برای بیان فضائل و مناقب بیشمار خود نمی دیدند.

2- این کلام حضرت که می فرمایند: «علی منهج تبيكم صلى الله عليه و آله» تعریضی است بر این نکته که شیخین شما را به وادی دیگری بردند و من، قصد دارم شما را به منهج و روش پیامبر بازگردانم. و البته این در صورتی محقق می شود که شما مرا همراهی کنید و این مهم، در عبارت این استمتم لی» هویداست.

3- از تفحص در سیره ی امیر مؤمنان علیه السلام، این طور به دست می آید که محور فعالیت های حضرتش بر منطق تدریج در تربیت استوار است. به این معنا که به عوض آنکه یکباره خط بطلان بر تمامی فعالیت های دوران قبل بکشند، با روشی تدریجی و مدارا با آموزه های قبل، از طریق ایراد خطبه های توحیدی و یا تربیت عملی افراد در بازار، در معرکه ها و صحنه های مختلف زندگی، با توان کوشیدند که راه کج گشته را به مسیر اصلی اش بازگردانند.

ص: 47

1- «كلم الناس على قدر عقولهم»؛ معانی الأخبار، ج 1، ص 15.

اگر بیان می کردند که فتوحات نادرست بوده است، تکلیف اموال غصبی به دست آمده از فتوحات چه می شد؟! آنانی که ملتفت اشتباه خود در عبادات می شدند، با آن همه عبادت باطل چه می کردند؟! آنانی که فرزندان و اقوام خود را در جنگ ها از دست داده اند، چه می پنداشتند؟! از این رو حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در تبیین این انحرافات، مخاطب را در نظر گرفته و آن مقدار که مصلحت می دیدند آن را بیان کرده و یا اصلاً بیان نمی کردند.

ضمن آن که همان طور که پیشتر گفته شد، پذیرشی از سوی مردم و مجالی برای تغییر یکباره ی این بنای کج، وجود نداشت.

«أَلَا إِنَّ مَوْضِعِي بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ كَمَوْضِعِي مِنْهُ أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَأَمْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ وَقُقُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَلَا تَعَجَلُوا فِي أَمْرٍ حَتَّىٰ نُبَيِّنَهُ لَكُمْ فَإِن لَنَا عَنْ كُلِّ أَمْرٍ مُنْكَرٌ تُنْكَرُونَهُ عَذْرًا أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ مِّنْ فَوْقِ سِدْرَةِ مَائِهِ وَعَرْشِهِ إِنِّي كُنْتُ كَارِهَاً لِلْوِلَايَةِ عَلَىٰ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ اجْتَمَعَ رَأْيُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكَ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ أَيُّمَا وَالٍ وَلِيَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي أَقِيمَ عَلَىٰ حَدِّ الصِّرَاطِ وَنَشَرَتِ الْمَلَائِكَةُ صَحِيفَتَهُ فَإِن كَانَ عَادِلًا أَنْجَاهُ اللَّهُ بِعَدْلِهِ وَإِن كَانَ جَائِرًا انْتَقَضَ بِهِ الصِّرَاطُ حَتَّىٰ تَتَزَايَلَ مَفَاصِلُهُ ثُمَّ يَهْوَىٰ إِلَى الْأَرْضِ فَيَكُونُ أَوَّلَ مَا يَنْقَبُهَا بِهِ أَنْفُهُ وَحَرَ وَجْهَهُ وَ لَكِنِّي لَمَّا اجْتَمَعَ رَأْيُكُمْ لَمَّا يَسْعَىٰ تَرْكُكُمْ».

«بدانید که جایگاه من پس از وفات رسول خدا همچون جایگاه من در ایام حیات اوست. پس به هر آن چه آن حضرت بدان امر کرده بود، عمل کنید و از هر آن چه از آن نهی فرموده بود، دوری گزینید. و در انجام هیچ کاری شتاب مکنید، پیش از آنکه آن را برایتان تبیین کنم؛ چرا که ما برای هر کار منکری دلیلی داریم. بدانید که خدا بر فراز آسمان و عرش الهی عالم است که من برای پذیرش سرپرستی امت پس از رسول خدا مایل نبودم، تا زمانی که شما بر آن هم داستان شدید؛ چرا که از رسول خدا شنیدم که فرمودند: هر والی که پس از من امر را به عهده بگیرد، در واقع روی پل صراط می ایستد و ملائکه برای او نامهای میگویند؛ اگر عادل باشد خدای متعال به عدلش از او دستگیری میکند، و اگر جائز باشد پل صراط فرو می ریزد و او از آن سقوط می کند، استخوان هایش در هم شکسته و او پیشاپیش همه راهی جهنم میشود و آتش او را می سوزاند. لیکن وقتی با اتفاق نظر به سراغ من آمدید، نمی توانم شما را نادیده بگیرم».

نکات

1- درباره ی این جملات در بخش «کراهت امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش حکومت» توضیحاتی داده شد.

2- حضرت امیر علیه السلام نظام تبعیض را که در دوران خلفای قبل ایجاد شده بود منهدم کردند. خلفا در طول دوران حکومت خود، میان عرب و عجم تفاوت قائل می شدند و به بهانه ی این که پیامبر از بین آنان برخاسته بود، سهم بیشتر را از آنی عرب می دانستند؟

ص: 49

در میان اعراب، حق صحابه را به بهانه ی این که آنان پیامبر خدا را دیده و در جنگ ها شرکت کرده بودند، بیشتر از تابعین می دانستند در میان صحابه نیز، سهم مهاجرین از انصار بیشتر بود، زیرا آنان کسانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را در مکه همراهی کرده بودند و در زمرهی مسلمانان اولیه محسوب می شدند.

این در حالی است که امیر مؤمنان علیه السلام، نه میان عرب و عجم، نه صحابی و تابعین و نه مهاجر و انصار تفاوتی قائل نبود و همه را در پیشگاه خداوند، یکسان می پنداشت. متدینین، مجاهدان فی سبیل الله و امثال آنان همه در برابر حقوق اسلامی یکسان هستند. اجر متقین در نزد خداوند محفوظ است و خداوند پاداش متقین را در دنیا قرار نداده است. بنابراین ادعای این افراد برای دریافت سهم بیشتر از بیت المال مردود است.

در تاریخ آمده است روزی دوزن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! ما بینوا و مستمندیم». حضرت به مردی فرمودند: «آن دورا به بازار ببر و برای هریک پیمانه ای خوراک و سه جامه شامل بالا پوش، روسری، و جامه پایین تنه بخر و به هریک صد در هم از مال من عطاکن!» چون بازگشتند، یکی از آن دوزن گفت: «من عرب هستم و او ایرانی». [راوی می گوید: امام قدری خاک از زمین برگرفتند (ظاهراً دو مشت خاک) و فرمودند: «من در هیچ یک از این دو برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق علیه السلام برتری نیافتم، هر چند به قدر بال پشه ای» (1).

ص: 50

1- أنساب الأشراف، ج 2، ص 141: «حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ جُنَادٍ حَدَّثَنَا عَطَاءٌ مُسَدِّمٌ عَنْ وَاصِلٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَرْثِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عَلِيٍّ فَأَتَتْهُ امْرَأَتَانِي فَقَالَتَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا فَقِيرَتَانِ مَسْكِينَتَانِ فَقَالَ قَدْ وَجِبَ حَقُّكُمَا عَلَيْنَا وَعَلَى كُلِّ ذِي عَيْنٍ مِنَ الْمُسَدِّمِينَ إِنْ كُنْتُمَا صَادِقِينَ ثُمَّ أَمَرَ رَجُلًا فَقَالَ انْطَلِقْ بِهِمَا إِلَى سُوقِنَا فَاشْتَرِ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا كُرًّا مِنْ طَعَامٍ وَثَلَاثَةَ أَثْوَابٍ فَذَكَرَ رَدَاءً وَخِمَارًا وَأَيْمَارًا وَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ عَطَائِي مَا نَهَدُرْهِمْ فَلَمَّا وَلَّتَا سَفَرْتِ إِحْدَاهُمَا وَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَضَّلَنِي بِمَا فَضَّلَكَ اللَّهُ بِهِ وَشَرَّفَكَ قَالَ وَبِمَاذَا فَضَّلَنِي اللَّهُ وَشَرَّفَنِي قَالَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ صَدَقْتَ وَمَا أَنْتِ قَالَتْ أَنَا امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَهُوَ مِنَ الْمَوَالِي قَالَ الْحَرْثُ فَتَنَاوَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئًا بَيْنَ الْأَرْضِ قَالَ قَدْ قَرَأَ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا رَأَيْتُ لَوْلُدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيَّ وَوَلُدِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضلاً وَلَا جَنَاحَ بَعْضِهِ». هم چنین برای مطالعه ی بیشتر در باب تبعیضی که در زمان خلفا میان عرب و عجم شایع بود، رجوع کنید به تعلیقه ی علامه ی محقق، مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی بر کتاب الغارات، ج 2، ص 821 - 831.

«ثُمَّ انْتَفَتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَقَالَ أَلَا لَا يَقُولَنَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ عَدَاً قَدْ غَمَرَتْهُمْ الدُّنْيَا فَاتَّخَذُوا الْعَقَارَ وَفَجَّرُوا الْعَقَارَ وَفَجَّرُوا الْأَنْهَارَ وَرَكَبُوا الْخُيُولَ الْفَارِهَةَ وَاتَّخَذُوا الْوَصَائِفَ الرُّوْقَةَ فَصَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَارًا وَشَدَنَارًا إِذَا مَا مَنَعْتُهُمْ مَا كَانُوا يُحُوصُونَ فِيهِ وَأَصَدَرْتُهُمْ إِلَى حُقُوقِهِمْ الَّتِي يَعْلَمُونَ فَيَنْقِمُونَ ذَلِكَ وَيَسْتَنْكِرُونَ وَيَقُولُونَ حَرَمَنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ حُقُوقَنَا أَلَا وَابْنُ رَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرَى أَنَّ الْفَضْلَ لَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ لِصَدِّ حُبَّتِهِ فَإِنَّ لَهُ الْفَضْلَ النَّبِيِّ عَدَاً عِنْدَ اللَّهِ وَثَوَابُهُ وَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَآيَةً مَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا وَ دَخَلَ فِي دِينِنَا وَ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا فَقَدْ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَ حُدُودَهُ».

«سپس حضرت به راست و چپ خود نگر بستند و فرمودند: مبادا فردا کسانی از شما بگویند که دنیا به ایشان رو آورد، پس املاکی فراهم آوردند و نه‌رهای روان ساختند و بر اسبان راهوار سوار شدند و کنیزکان زیبا به خدمت گرفتند. و چون آنان را از کارهایی که میکردند، بازداشتیم و به حدود و حقوقشان آشنا ساختیم، این کار را برای خود ننگ و عار بدانند و خشمگین شوند و بگویند که پسر ابی طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت. بدانید که هر یک از مهاجران و انصار، از اصحاب رسول الله، که خود را از جهت هم صحبتی (با پیامبر) برتر از دیگران می‌شمارد، باید بدانند که برتری آشکار مربوط به فردای قیامت است و در نزد خدا است و پاداش و اجر آن را خدا خواهد داد. اما هر کس که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت و به دین ما درآمد و رو به قبله ی ما ایستاده شایسته ی حقوق و حدود اسلام است».

نکته

رویکرد غالب حکومت های دنیا این است که سردمداران حکومت می‌کوشند با بذل پول و اعطای مقام، افراد را با خود همراه کنند تا هم پشتیبان حکومت آنان باشند و هم در مواقع مورد نیاز از کمک های آنان بهره مند شوند.

امیر مؤمنان اما، از نخستین روز حکومت خود، مواضع خود را در قبال این بذل و بخشش های بی حساب روشن نمودند که بر طبق دستور خدا و سنت پیامبر عمل می‌کنند و از جهت تقسیم بیت المال و حقوق اسلامی، یهودی تازه مسلمان با صحابه ی پیامبر که در کنار او جنگیده یکسان خواهند بود:

ص: 52

«...أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا...» (1)؛

«... آیا دستور می‌دهید مرا که یاری بطلبم بظلم و ستم بر کسیکه زمامدار او شده ام؟ (به سنت پیغمبر اکرم رفتار نکرده به زیر دستان ستم روا داشته خود را مشمول خشم پروردگار گردانم!) سوگند بخدا این کار را نمیکنم مادامی که شب و روز دهر مختلف و ستاره ای در آسمان (با قوه جاذبه) ستاره ای را قصد می نماید (هرگز چنین نخواهم کرد)...»

«فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَالْمَالُ مَا اللَّهُ يُقْسِمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ وَلِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ عَدَاً أَحْسَنُ الْجَزَاءِ وَأَفْضَلُ الثَّوَابِ لِمَنْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ أَجْرًا وَلَا ثَوَابًا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ وَإِذَا كَانَ عَدَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَاعْبُدُوا عَلَيْنَا فَإِنْ دَا مَالاً تَقِهِ فِيكُمْ وَلَا يَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَرَبِيٌّ وَلَا عَجَمِيٌّ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعَطَاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا حَضَرَ إِذَا كَانَ مُسْلِمًا حُرًّا أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَلَكُمْ ثُمَّ نَزَلَ».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَكَانَ هَذَا أَوَّلَ مَا أَنْكَرُوهُ مِنْ كَلَامِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُورِثَهُمُ الصُّغْنَ عَلَيْهِ وَكَرَّ هُوَ عَطَاءَهُ وَقَسَمَهُ بِالسَّوِيَّةِ» (2).

ص: 53

1- نهج البلاغه، خطبه 126.

2- بحار الانوار، ج 32، ص 16 - 18.

«شما بندگان خدایید و مال مال خدا است، و میان شما برابر بخش خواهد شد، و هیچ کس را در آن بر دیگری برتری نیست؛ و به پرهیزگاران فردا در نزد خدا نیکوترین جزا و برترین پاداش داده خواهد شد. خدا دنیا را پاداش و ثواب پرهیزگاران قرار نداده، بلکه آن چه در نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است. و چون فردا شود، ان شاء الله، به نزد ما بیایید که مالی هست و آن را میان شما تقسیم خواهیم کرد، و هر یک از شما، چه عرب و چه عجم، خواه جیره خوار بیت المال باشد یا نباشد، باید که حاضر شود و تخلف نورزد استغفر الله و سپس از منبر پایین آمدند.

ابوجعفر اسکافی گوید: این سخن نخستین موردی است که کلام حضرتش را ناخوش داشتند و بذر کینه با حضرتش را در دل کاشتند و نسبت به تقسیم مساوی آن امام همام دشمنی نشان دادند».

نکته

به گزارش اسکافی این سخنان حضرت امیر علیه السلام برای رفع تبعیض و برقراری عدالت اجتماعی، بذر نخستین کینه های جاهلی را علیه حضرتش در دل ها پاشید.

4- آغاز بیعت رجال سرشناس با امیرالمؤمنین علیه السلام به گزارش ابن اثیر

در شرح وقایع روزهای نخستین پس از قتل خلیفه ی سوم، روایات تاریخی فراوانی نقل شده است. از این میان، گزارشی را که ابن اثیر در این موضوع نقل کرده، مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

ص: 54

در این بخش برای استفاده ی بیشتر از این نقل تاریخی، آن را به چند قسمت تقسیم میکنیم و ذیل هر قسمت ترجمه و نکاتی از آن بیان می شود:

«لَمَّا قُبِلَ عُثْمَانُ اجْتَمَعَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَفِيهِمْ طَلْحَةُ وَالْبَيْرُ فَاتَّوَأ عَلِيًّا فَقَالُوا لَهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ إِمَامٍ قَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِي أَمْرِكُمْ فَمَنْ اخْتَرْتُمْ رَضِيَتْ بِهِ فَقَالُوا مَا نَخْتَارُ غَيْرَكَ وَتَرَدُّدُوا إِلَيْهِ مِرَارًا وَقَالُوا لَهُ فِي آخِرِ ذَلِكَ إِنَّا لَا نَعْلَمُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ لَا أَقْدَمَ سَابِقَهُ وَلَا أَقْرَبَ قَرَابَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ».

«وقتی عثمان کشته شد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مهاجرین و انصار، گرد هم آمدند که طلحه و زبیر هم در میان آنها بودند. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند: مردم ناگزیر باید امام داشته باشند. امام فرمودند: من احتیاجی به این کار شما ندارم؛ هر کس را شما برگزینید، من به آن رضایت میدهم. آنها گفتند: انتخاب ما کسی غیر شما نیست. چندین بار نزد آن حضرت رفتند و در نهایت گفتند: ما هیچ کس را شایسته تر از شما نسبت به این جایگاه نمیدانیم، نه از جهت سابقه در اسلام و نه از جهت قرابت به رسول خدا».

نکته

از آن جا که حضرت امیر علیه السلام سابقه ی مردم را می دانستند که پس از رحلت رسول خدا به منس جاهلی بازگشته بودند و به شیوهی سقیفه ای

ص: 55

تربیت شده بودند، توقعات نابجایی از حاکم خواهند داشت، از این روی به آنان فرمودند من احتیاجی به این کار شما ندارم.

«فَقَالَ لَا تَفْعَلُوا فَإِنِّي أَكُونُ وَزِيرًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ أَكُونَ أَوْيْرًا فَقَالُوا وَاللَّهِ مَا نَحْنُ بِفَاعِلِينَ حَتَّى نُبَايِعَكَ قَالَ فَفِي الْمَسْجِدِ فَإِنْ بَايَعْتَنِي لَا يَكُونُ هَفِيئًا وَلَا تَكُونُوا لِي فِي الْمَسْجِدِ وَكَانَ فِي بَيْتِهِ وَقِيلَ فِي حَائِطِ لِبْنِي عُمَرُو بْنِ مَبْدُولٍ».

حضرت فرمودند: این کار را نکنید؛ من برای شما وزیر باشم بهتر است تا امیر باشم. گفتند: قسم به خدا این را نمی پذیریم، مگر زمانی که با شما (به عنوان خلیفه) بیعت کنیم. امام فرمودند: پس در مسجد این کار را انجام دهیم؛ من بیعت مخفیانه نمی پذیرم و بیعت تنها باید در مسجد باشد. این ملاقات (بنا بر اختلاف روایت) در خانه ی آن حضرت یا در خانه ی بنی عمرو بن مبدول بود».

نکته

گویا با این جملات، حضرت به شفاف و علنی شدن بیعتی که در منزل مطرح شده بود، اصرار می ورزند.

«فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَعَلَيْهِ إِزَارٌ وَطَاقُ قَمِيصٍ وَعَمَّامَةٌ خَزٍ وَنَعْلَانِ فِي يَدَيْهِ مُتَوَكِّنًا عَلَى قَوْسِهِ فَبَايَعَهُ النَّاسُ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَهُ مِنَ النَّاسِ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّيْلِ فَنظَرَ إِلَيْهِ حَبِيبُ بْنُ ذُوَيْبٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أَوْ مِنْ

ص: 56

بَدَأَ بِالْبَيْعَةِ مِنَ النَّاسِ يَدُّ شَاءَ لَا يَنْتَمُ هَذَا الْأَمْرَ فَبَايَعَهُ الزُّبَيْرُ وَقَالَ لَهُمَا عَلِيُّ إِنَّ أَحْبَبْتِمَا أَنْ تَبَايَعَا لِي وَإِنْ أَحْبَبْتُمَا بَايَعْتُمَا».

امیرالمؤمنین علیه السلام جامه ی خود را به دوش افکند، عمامه ی خز به سر گذاشت، کفش های خود را در دست گرفت و به مسجد رفت. در حالی که به کمان خود تکیه کرده بودند، مردم با ایشان بیعت کردند. نخستین کسی که با ایشان بیعت کرد، طلحه بن عبید الله بود. حبیب بن ذویب نگاهی به او انداخت و گفت: انا لله و انا الیه راجعون. آن گاه ادامه داد: نخستین کسی از مردم که با ایشان بیعت کرد، یک دست شل و بی حرکت بود، پس این کار به انجام نمی رسد. سپس زبیر بیعت کرد. حضرت به آن دو فرمودند: اگر دوست دارید، شما با من بیعت کنید و اگر دوست دارید، من با شما بیعت کنم».

نکته

برخلاف خلفای پیشین که از مخالفان خود از جمله امیرالمؤمنین به زور بیعت می گرفتند، امیرمؤمنان علیه السلام از هیچ کس به زور بیعت نگرفتند و این یکی از فزاینده های شکوهمند حکومت علوی است.

«فَقَالَا بَلْ نُبَايِعُكَ وَقَالَ بَعْدَ ذَلِكَ إِنَّمَا صَنَعْنَا ذَلِكَ خَشْيَةً عَلَى أَنْفُسِنَا وَعَرَفْنَا أَنَّهُ لَا يُبَايِعُنَا وَهَرَبَا إِلَى مَكَّةَ بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَبَايَعَهُ
الْأَبَعَدَ مَا بَايَعَهُ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ»

«گفتند: ما بیعت می کنیم. سپس گفتند: ما این کار را انجام دادیم،

ص: 57

چون بر جانمان ترسیدیم و دانستیم که او با ما بیعت نمی کند. آن دو تن چهار ماه بعد از قتل عثمان به سوی مکه گریختند. به هر حال، پس از بیعت طلحه و زبیر، مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند».

نکات

1. این جملات طلحه و زبیر که گفتند «بر جانمان ترسیدیم»، شاهی است بر این نکته که بیعت نکردن با خلیفه در دستگاه سقیفه ای، برای شخص بیعت ناکنده، دردسرساز بوده است.

2 - امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه درباره‌ی گریختن طلحه و زبیر به سوی مکه می فرماید:

«... وَإِذْ مَاكَرَكَ التَّائِكِثَانِ فَقَالَا: نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فَقُلْتُ لَهُمَا «لَعَمْرُكُمَا مَا تُرِيدَانِ الْعُمْرَةَ بَيْنَ تُرِيدَانِ الْغَدْرَةَ» فَأَخَذَتْ أَلْبَيْعَهُ عَلَيْهِمَا وَجَدَّذْتُ الْمِيثَاقَ فَجِدًّا فِي الْنِّفَاقِ فَلَمَّا نَبَهْتَهُمَا عَلَىٰ فِعْلِهِمَا أَغْفَلَا وَعَادَا وَمَا انْتَفَعَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهِمَا خُسْرًا...»؛

«... هنگامی که آن دو عهدشکن [طلحه و زبیر] با تو به فریبکاری برخاستند و گفتند قصد عمره داریم، به آنان گفتی: «به جان خودتان قسم، قصد عمره ندارید، بلکه قصد خیانت دارید» در نتیجه از آن دو نفر بیعت گرفتی و پیمان را محکم کردی، اما آنان در نفاق کوشیدند. زمانی که بر کار نادرستشان آگاهشان کردی، بی توجهی کردند و به کار خویش بازگشتند، ولی بهره مند نشدند و سرانجام کار هر دو خسران شد...».

2- ابن اثیر این جمله را به مالک اشتر نسبت می دهد؛ ولی بعید است که این جمله از مالکی که تربیت شده‌ی سیره و اخلاق علوی است، صادر شده باشد و او از مولای خود در کاری پیشی بگیرد. 3- در بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام همین بس که ضمانت جرثومه ای همچون ابن عمر را شخصاً می پذیرد و او را در بیعت کردن یا نکردن آزاد می گذارد. این رفتار امیر مؤمنان علیه السلام یادآور رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه نسبت به مشرکانی همچون ابوسفیان است که خانگی وی را با آن که در گذشته مرکز فتنه ها و برنامه ریزی ها علیه اسلام بود - «خانه ی امن» معرفی کرد.

«وَبَايَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَّا نَفَرًا يَسِيرًا مِنْهُمْ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَكَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَسَلْمَةُ بْنُ مَخْلَدٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَ مُحَمَّدٌ مُسْلِمَةٌ وَ التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ وَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ وَ فَضَالَةُ بْنُ عُبَيْدٍ وَ كَعْبُ بْنُ عَجْرَةَ كَانُوا عَشْمَانِيَّةً» (1)

«انصار همه بیعت کردند، به جز تعدادی مانند خان بن ثابت، کعب بن مالک، سلمه بن مخلد، اویرید خدری، محمدبن مسلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، کعب بن مالک، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید و کعب بن عجره که عثمانی بودند».

نکات

1- بر فرض صحت گزارش ابن اثیر، تعدادی از صحابه ی مشهور با

ص: 60

1- بحار الانوار، ج 32، ص 7 - 8.

امیرالمؤمنین حقیقی علیه السلام بیعت نکردند و این خود، گویای این مطلب است که صحابی پیامبر بودن تضمینی برای انتخاب راه صحیح نیست. آنگاه که از کلام رسول خدا مبنی بر جانشینی علی بن ابی طالب پیروی نکنند، صحابه بودن افتخاری محسوب نمی شود. در این زمینه، گفتار جناب ابان بن تغلب شنیدنی است که در رجال نجاشی نقل شده است: عبدالرحمن بن حجاج گوید: در مجلس ابان بن تغلب بودیم که جوانی پیش آمد و پرسید: چند تن از اصحاب پیامبر در جنگ های علی بن ابی طالب در رکاب او بودند؟ ابان گفت: منظور تو از این سؤال آن است که فضیلت امیرالمؤمنین را براساس اصحاب پیامبر که همراه او بوده اند، بشناسی؟ گفت: بله! ابان پاسخ داد: به خدا قسم ما فضیلت آنها را تنها به این وسیله می شناسیم که از امیرالمؤمنین تبعیت کرده باشند. (1)

2- یکی از پیامدهای حکومت دوازده ساله ی عثمان و واکنش به نحوه قتل او، پیدایش جریانی فکری بود که در تاریخ به تفکر عثمانی شهرت دارد و پیروان آن را «شیعه ی عثمان» می نامند. درباره ی این جریان فکری، توضیحی کوتاه ولی نسبتاً جامع در کتاب تاریخ اسلام، دوره خلافت عثمان آمده است. (2)

ص: 61

1- رجال نجاشی، ص 12: «و عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال: كنا في مجلس أبان بن تغلب، فجاءه شاب فقال: يا أبا سعيد، أخبرني كم شهد مع علي بن أبي طالب عليه السلام من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله فقال له أبان: كأنك تريد أن تعرف فضل علي بمن تبعه من أصحاب رسول الله؟ فقال الرجل: هو ذاك. فقال: والله ما عرفنا فضلهم الا باتباعهم اياه».

2- تاریخ اسلام، دوره خلافت عثمان، ص 173 - 182.

5- کراهت امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش حکومت

پیشتر گفته شد که چگونه مردم طی بیست و پنج سال تربیت سقیفهای، دچار انحطاط شده بودند و به نظامی غیر از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله خو گرفته بودند. امیرمؤمنان با آگاهی به این مهم، رغبتی به قبول حکومت نداشتند. روش آن حضرت برای ادارای حکومت، عمل به سنت رسول خدا و براساس رویه ای انسانی بود.

از طرفی نیز ممکن است این ابراز ناخشنودی برای قبول حکومت، فرصتی برای شفاف سازی رویه ی علوی باشد که با سیره ی شیخین تفاوتی بنیادی داشت و منطبق بر سیره ی رسول خدا بود. روایتی که سید رضی نقل می کند، گویای این مطلب است:

«وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّمَ بُو طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ بَعْدَ بَيْعَتِ لِلْخِلاَقَةِ وَقَدْ عَتَبَا عَلَيْهِ مِنْ تَرْكِ مَشُورَتِهِمَا وَالْإِسْتِيعَانَهُ فِي الْأُمُورِ بِهِمَا لَقَدْ تَقَمَّتْمَا يَسِيرًا وَأَرْجَانُ مَا كَثِيرًا أَلَّا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمَا عَنْهُ وَأَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْثَرْتُمْ عَلَيَّ كَمَا بِهِ؟ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعْتُمَا إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهَلْتُمَا بَابَهُ؟»

«از سخنان آن حضرت علیه السلام است که آن را به طلحه و زبیر فرموده است، بعد از اینکه با آن بزرگوار به خلافت بیعت کردند و شکایت کردند از اینکه چرا حضرتش مشورت با ایشان را ترک کرده و در کارها از آنها کمک نمی طلبد؟ امام فرمود: همانا از اندک (شور نکردن و به میل و خواهش شما رفتار نمودن که به نظرتان بزرگ آمده) ناراضی بودید، و بسیار را پشت سر انداختید

(از رضا و خوشنودی خدا که باید با رعایت حقوق واجبه و پیروی از من به دست بیاورید چشم پوشیدید). آیا به من نمی گوید که شما در چه چیز حق داشته اید که شما را از آن منع کرده ام؟ یا کدام نصیب و بهره ای از (بیت المال مسلمین) بوده که خودم برداشته ام و به شما نداده ام؟ یا کدام حق و دعوی بوده که یکی از مسلمانان نزد من آورده ولی از (بیان حکم) آن عاجز و ناتوان مانده ام؟ یا به آن نادان بوده و در حکم آن اشتباه کرده ام؟ (پس کسی مشورت می کند که راه کار را نداند، و کسی کمک می طلبد که عاجز و ناتوان بماند).»

«وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَاقِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا إِسْنَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَافْقِدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ وَلَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ وَ لَمْ يَقَعْ كُمْ جَهْلَتُهُ فَأَسْتَتِيرُكُمْ وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ».

«سوگند به خدا من خواستار خلافت و علاقمند به حکومت نبوده ام، ولی شما مرا دعوت نموده به آن وادار کردید، پس چون خلافت به من رسید به کتاب خدا (قرآن کریم) و دستوری که (در آن) برای ما تعیین نموده و ما را به حکم کردن به آن امر فرموده نظر کرده متابعت نمودم، و به آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله سنت قرار داده نگاه نموده پیروی کردم، و در این باب به رأی و اندیشه شما و

غیر شما نیازمند نبودم، و حکمی پیش نیامده که به آن نادان بوده از شما و سائر برادران مسلمان مشورت نمایم، و اگر چنین بود (به حکمی از احکام نادان بودم) از شما و دیگران رو نمی گردانیدم ((مشورت می نمودم)).»

«وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ أَحْكَمُ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَلَا وَلِيَّتُهُ هَوِيَّ مِنْي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجِ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَعَ اللَّهُ مِنْ قَسَمِهِ وَأَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ فَلَيْسَ لَكُمَا وَاللَّهِ عِنْدِي وَلَا لِيغَيْرِكُمَا فِي هَذَا بِي أَخَذَ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ وَفُلُوبِنَا إِلَى الْحَقِّ وَالْهَمْنَا وَآيَاكُمْ الصَّبْرُ رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ» (1).

«و اما آن چه یاد آوری نمودید که چرا در قسمت کردن بیت المال بالسویه رفتار کردم) شما را با سایر مسلمانان برابر دانسته و هیچکس را بر دیگری ترجیح ندادم) در این امر هم من به رأی خود و از راه هوای نفس حکم نکردم، بلکه من و شما در دست داریم احکامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و آنها را برقرار نموده است (تغییر و تبدیل در آنها راه ندارد) و در آن چه که خداوند از تقسیم و تعیین به آن دستور داده و حکم خود را در آن امضاء فرموده به شما نیازمند نبودم، 4 پس سوگند به خدا شما و غیر

ص: 64

شما را نزد من حقی نیست که از من شکایت داشته زبان به ملامت باز کنید، خداوند دل های ما و شما را به حق متوجه گرداند (تا در گفتار و کردار رضاء و خوشنودی او را به دست آوریم) و به ما و شما شکیبایی عطاء فرماید (تا برای دنیا و کالای آن بر خلاف دستورش رفتار ننماییم). (پس امام علیه السلام فرمودند: خداوند پیامرزد مردی را که چون حقی را دید به آن کمک نماید (بر خلاف آن سخن نگفته قدم بر ندارد) یا ستمی را که دید از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مدد کار ستمدیده باشد).

نکات

1- امیر مؤمنان زبرای تصویر کشیدن فتنه ی بنی امیه و وضعیت جامعه در آن عصر چنین می فرماید:

«... فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا وَالْمَطَرُ قَيْظًا وَتَغِيضُ اللَّئَامِ فَيْضًا وَتَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا، وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذِنَابًا وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا [أَكَالًا] وَفُقْرَاؤُهُ أَمْوَاتًا، وَغَارَ الصِّدْقُ وَفَاضَ الْكُذِبُ، وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَتَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَالْعَفَافُ عَجَبًا، وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفُرِّو مَقْلُوبًا»؛ (1)

«در این وقت فرزند باعث خشم پدر، و باران عامل حرارت گردد، و مردم پست فراوان، و خوبان کمیاب شوند. مردم (توانمند) آن

ص: 65

1- نهج البلاغه، خطبه 108. با استفاده از ترجمه ی تفسیری مرحوم سید علی نقی فیض الاسلام.

روزگار همچون گرگ، و حاکمانشان درنده، و میانه حالشان طعمه، و نیازمندانشان مرده خواهند بود، راستی ناپدید شود، و دروغ فراوان گردد، مردم به زبان اظهار دوستی و به دل دشمنی کنند [نفاق و دورویی زیاد شود]، فسق عامل نسبت [یعنی فرزندان از راه نامشروع متولد شوند و این مسأله عادی شود]، و عفت باعث شگفتی شود، و اسلام را همچون پوستین وارونه پوشند».

استاد مطهری درباره تعبیر «پوستین وارونه» می نویسد:

«تعبیر لطیفی دارد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آینده اسلام و مسلمین را ذکر می فرماید: «و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا» یعنی مردم جامه اسلام را به تن می کنند، ولی آن چنان که پوستین را وارونه به تن کنند. پوستین در زمستان برای دفع سرماست، یک وقت هست که پوستین را می اندازند و لخت و عور در مقابل سرما ظاهر می شوند. یک وقت هم هست که پوستین را می پوشند، اما نه آن طور که باید بپوشند، یعنی قسمت پشم دار را بیرون می گذارند و قسمت پوست را می پوشند. در این صورت نه تنها گرما ندارد و بدن را گرم نمی کند، بلکه به یک صورت مضحک و وحشتناک و مسخره ای هم در می آید.

می فرماید: اسلام را مردم چنین خواهند کرد، هم دارند و هم ندارند. دارند؛ ولی چون آن را وارونه کرده اند، آن چه باید رو باشد، زیر است و آن چه باید در زیر قرار بگیرد، در رو قرار گرفته است. نتیجه این است که اسلام هست، اما اسلام بی خاصیت و بی اثر، اسلامی که دیگر نمی تواند حرارت بدهد، نمی تواند حرکت و جنبش بدهد، نمی تواند نیرو بدهد، نمی تواند بصیرت بدهد، بلکه مثل یک درخت پژمرده ی آفت زده ای می شود که سر پا هست، اما پژمرده و افسرده. برگ هم اگر

دارد، برگ های پژمرده با حالت زار و نزار است»⁽¹⁾.

علامه ی مجلسی نیز در شرح این جمله ی کوتاه و گویا از این خطبه که می فرماید: «لَيْسَ الْإِسْلَامُ بُسَ الْفَرُّوْ مَقْلُوبًا»، نمادهایی همچون دگرگونی احکام و نفاق مسلمین و تربیت مسلمانان ناآگاهی را که از ظاهر این اسلام ساختگی رضایت داشتند، مراد از «پوستین وارونه» دانسته است.⁽²⁾

2- زمانی که بعد از رحلت رسول خدا، سه خلیفه غاصبانه به جای پیغمبر نشستند، اوضاع به هم ریخت و کارهایی که نباید انجام می شد، به وقوع پیوست: جنگ ها و فتوحات و قتل و غارت هایی که از اسلام چهره ای زشت و خشن به نمایش درآورد، سمت ها و مقاماتی که بدون جهت و صرفاً براساس روابط خاص واگذار شد، اموال بیت المال که با بی عدالتی و براساس روابط خانوادگی، قبیلگی و یا حزبی تقسیم شدند.

اصحاب صدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله در انزوای کامل بودند، برخی تبعید و عده ی زیادی زندانی شدند. بی عدالتی سراسر جامعه را فراگرفته و فرهنگ اشرافی گری در میان برخی اقشار، امری عادی شده بود. حال با خو گرفتن به چنین شرایطی، از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام درخواست می شود که اوضاع را سر و سامان بدهند.

از این روست که حضرتش می فرماید: رضایت و رغبتی به این امر ندارم [زیرا می دانم اوضاع آنگونه که باید باشد، نیست] اما ازدحام زائد الوصف شما، حجت را بر من تمام کرده است و من مجبور به

ص: 67

1- حق و باطل، ج 1، ص 78.

2- بحار الأنوار، ج 34، ص 247 - 248.

پذیرش آن هستم.

در مقام تمثیل می توان گفت: اگر به یک آشپز مواد اولیه ی خوب بدهند و از او بخواهند غذای مطبوعی طبخ کند، آشپز می تواند با هنر خود غذایی مطلوب، مناسب و باب طبع تهیه کند و هنرش را به نمایش گذارد. حال اگر مواد اولیه ی فاسد و بی کیفیت و یا ابزار و وسایل ناکارآمد در اختیار آشپز ماهر بگذارند، مسلماً او نمی تواند مهارت خود را نشان دهد. در واقع هر چند که آشپز ماهری باشد، چون مقدمات کار خراب است، نتیجه ی مطلوب حاصل نخواهد شد.

اگر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم رهبری جامعه ی اسلام را به دست باکفایت جانشین حقیقی رسول رحمت صلی الله علیه و آله، یعنی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام سپردند، آن حضرت با درایت و علم بی مانند خود و متکی بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، جامعه را به بهترین شکل اداره می کردند.

تنها با شنیدن یک خطبه از کلمات حضرت امیر و مشاهده ی یک رأفت از آن حضرت، مردم ایران مشتاق و پذیرای اسلام می شدند و احتیاجی به وقوع آن همه کشتار و جنگ و غارت در فتح ایران پیدا نمی شد. جنگ و غارتی که سبب شد عده ای از وطن خود ایران بگریزند و به هیچ روی میل به بازگشت نداشته باشند(1).

3- در روایت دیگری حضرت امیر علیه السلام به نقل رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند که هر کس می خواهد چنین مسئولیتی را بپذیرد، باید خود

ص: 68

1- از آن جمله اند زرتشتیانی که از ایران به سمت هندوستان فرار کردند و هرگز بازنگشتند.

را برای چنین موقفی آماده کند. در حقیقت، گویا بیان این جمله، هم اشاره ای است به سنگینی مسئولیت گذشتگانی که خلافت نبی را غصب کردند و خود را جانشین تمام عیار پیامبر دانستند و هم اشاره ای است به وظیفه ی خطیر آیندگانی که چنین مسئولیتی را می پذیرند:

«أَنْتِ كُنْتِ كَارِهًا لِلْوَلَايَةِ عَلَى أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى اجْتَمَعَ رَأْيُكُمْ عَلَى ذَلِكَ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ أَيُّمَا وَالٍ وَلِيَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي أُقِيمَ عَلَى حَدِّ الصِّرَاطِ وَنَشَرَتِ الْمَلَائِكَةُ صَحِيفَتَهُ فَإِنْ كَانَ عَادِلًا أَنْجَاهُ اللَّهُ بِعَدْلِهِ وَإِنْ كَانَ جَائِرًا انْتَقَصَ بِهِ الصِّرَاطَ حَتَّى تَتْرَالَ مَقَاصِلُهُ ثُمَّ يَهْوَى إِلَى النَّارِ فَيَكُونُ أَوَّلَ مَا يَتَّقِيهَا بِهِ أَنْفَهُ وَحَرَّ وَجْهِهِ وَ لَكِنِّي لَمَّا اجْتَمَعَ رَأْيُكُمْ لَمَّا يَسْعَى تَرْكُكُمْ» (1).

«من دوست نداشتم سرپرستی امت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از ایشان بپذیرم، تا اینکه شما بر آن همداستان شدید؛ چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس پس از من ولی امر شود، بر صراط به پا داشته میشود و ملائکه پرونده او را می گشایند. اگر عادل باشد خدا به عدلش او را نجات می دهد. و اگر ظالم باشد، صراط از هم می شکافد و او به آتش می افتد، آنچنان که بدنش خرد می شود و حرارت تمام صورتش را می پوشاند». ولیکن من آنگاه که اتفاق نظر شما را دیدم، نتوانستم شما را رها کنم».

ص: 69

4- برخی می پرسند: چرا حضرت امیر علیه السلام با آن که تمایلی به احراز حکومت نداشتند آن را پذیرفتند؟ باید در پاسخ باید گفت: علاوه بر مسأله ی مهم اقبال مردم که در پذیرش حکومت شرط است، از وجهی دیگر نیز به این پرسش می توان پرداخت.

بشر به طور غریزی و فطری، نسبت به اموری میل و رغبت و نسبت به اموری کراهت و نفرت دارد. غالب انسان ها در طول حیات خود با این مسأله مواجه هستند و جهت گیری آنان در امور زندگی نیز بر مبنای حب و بغض هایشان طراحی می شود.

آنگاه که به کاری علاقمند هستند، به آن تمایل وافری نشان می دهند و به سویش می شتابند و تمام هست و نیست خود را برای دستیابی به آن فدا می کنند. در این مسیر نه به عواقب آن توجه دارند و نه به ارزشمندی واقعی و حقیقی آن. به عنوان نمونه، اگر کسی علاقه ی وافری و زائد الوصفی به خوردن داشته باشد، بدون توجه به حلال و حرام بودن آن خوراک و بدون در نظر گرفتن سالم یا مضر بودن آن، تنها به جهت ارضای این اشتها دست به هر کاری می زند.

اما در مورد انسان های کمال یافته، این مطلب به گونه ای دیگر است. محبت و دوستی آنان به امور مختلف، مراحل زیر را پشت سر خواهد گذاشت

مرحله ی اول: آنکه از جهت غریزه و فطرت انسانی، اموری را دوست می دارند و از برخی دیگر بیزارند.

مرحله ی دوم: آنان به اختیار خود، میل و رغبت خود را مدیریت کرده و به حالت خنثی نگه می دارند.

مرحله ی سوم: امیال خود را بر محور اوامر و نواهی الهی مدیریت می کنند. اگر خداوند فرمان به دوستی و محبت بدهد، آنان نیز محبت می ورزند و اگر فرمان بر نمی باشد از آن بیزاری می جویند.

مرحله ی چهارم: اگر خداوند فرمان دهد، از آن چه که دوست می دارند، دل می کنند و اگر خداوند دستور فرماید به آن چه بی رغبت هستند، تمایل نشان دهند، به فرمان خدا عمل کرده و به انجام آن تسلیم می شوند.

این سیر کمالات نفسانی، در وجود انسان های الهی و برگزیده است. بر این قاعده، هر انسانی تمایل به ریاست و سروری دارد، اما شخص ولی و امام معصوم این مرحله را مدیریت می کند، زیرا خداوند می فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (1)

«آن سرای [پر ارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.»

در مرحله ی بعد، شخص امام به امر خداوند می نگرد که آیا می بایست نسبت به این ریاست تمایل داشته باشد یا نداشته باشد. اگر در غدیر خم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند می فرمایند: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»، بنابراین ای علی! مولویت را دوست داشته باش، زیرا خداوند تو را به آن امر کرده است. بایست با احراز این پست، اوامر الهی را میان مردم به اجرا درآوری و ایشان را از نواهی

ص: 71

در مرحله ای دیگر، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم به سوی حضرتش اقبالی نشان نمی دهند، از ایشان روی می گردانند و با شخصی غیر الهی بیعت می کنند. در این مرحله اصرار امیر مؤمنان علیه السلام، برای احراز این پست و با وجود کمی یاران، مفسده آور است؛ زیرا موجب اختلاف، آشوب و نابودی اسلام نوپا خواهد شد. بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام از این موقعیت کناره می گیرند، اما اعتراض خود را به شکل های گوناگون به سمع دیگران می رسانند؛ اعتراض برای حقی که خداوند متعال برای ایشان قرار داده بود و بیشتر مردمان نیز با عنوان «امیرالمؤمنین» با آن حضرت بیعت کرده بودند. با این همه، آن حضرت برای دستیابی به حکومت، اقدامی انجام نمی دهند.

آخرین مرحله زمانی است که حضرت امیر علیه السلام در کمال بی رغبتی، مورد هجوم و اقبال مردم قرار می گیرند. فرمان الهی در این موقعیت حکم می کند اگر مردم اقبال نشان دادند و امام واجب اطاعه و برگزیده ی الهی را مبسوط الید کردند، او نیز باید به اجرای احکام اقدام کند و این سمت را بپذیرد.

بنابراین اگر حضرت امیر علیه السلام می فرمایند «رغبتی به حکومت نداشتم»، به معنای این نیست که واگذاری حکومت به خلفای قبل بی اشکال بوده است و مخالفتی با آن ندارم! اگر پیامبر خدا، از سوی خداوند، حضرت علی را به عنوان جانشین برگزیده، چگونه تمایلی به این امر نداشته باشد؟! باید دید امیرالمؤمنین علیه السلام در کدام یک از مراحل یاد شده، این سخن را ایراد فرموده اند؛ آیا در مرحله ای است که

خداوند امر فرمود به این مقام رغبت داشته باشد یا در مرحله ای است که امر خدا بر این قرار گرفت که کناره بگیرد و برای دست یابی به آن اقدامی انجام ندهد؟! روشن است که آن حضرت، در مقامی این سخن را بیان فرموده اند که به امر خداوند وظیفه دارند تمایلی به احراز حکومت نداشته باشند؛ زیرا تمامی خواست و اراده ی علی بن ابی طالب علیه السلام، الهی است و دائر مدار فرمان خداوند می باشد.

از طرفی با هجوم مردم به در خانه ی آن حضرت، شرایط به گونه ای دیگر رقم می خورد. مردم با اراده ی جمعی، ایشان را به احراز این مقام، اقامه کرده اند. حال اگر حضرت این مسئولیت را نپذیرند، حجت بر مردم تمام نمی شود. روز قیامت خواهند گفت: ما برای اجرای اوامر الهی اقدام کردیم، اما علی بن ابی طالب نپذیرفت. از این رو حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: من میل و رغبتی به حکومت نداشتم، بلکه شما مرا دعوت کردید و وادار ساختید.

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»؛ (1)

«به خدا قسم نسبت به حکومت رغبتی نداشتم، و مرا به حکومت نیازی نبود، بلکه شما مرا به آن خواندید، و شما بار آن را بر دوشم نهادید».

این نوع امتحانات، در زندگی اولیای خدا به وفور یافت می شود. حضرت ابوالفضل علیه السلام، سالیانی برای دفاع از برادر بزرگوار و امام زمان خویش، حضرت سید الشهداء علیه السلام آماده شده است. اکنون در کربلا، او

ص: 73

با توانی فوق العاده آماده دفاع و جانبازی در برابر حجت خداست. با این وجود، امام حسین علیه السلام اجازه ی نبرد به او نمی دهد. ایشان در مرحله ی نخست موظفند با تمام توان در راه کسب آمادگی برای نبرد با دشمنان تلاش کنند؛ و در این برهه از زمان (کربلا و روز عاشورا)، وظیفه ی ایشان اطاعت از امر امام و حجت الهی است. این جاست که شکوه مردان بزرگ الهی نمایان می شود؛ که عظمت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام، نه در جنگیدن، بلکه در اطاعت از امامش هویداست؟

6- انگیزه های مخالفت با امیر مؤمنان علیه السلام

تاریخ گواه بر این مطلب است که انگیزه های مخالفت افراد با حکومت ها و حاکمانشان، غالباً بر دو محور ثروت و مقام می چرخد. زمانی که فرد، گروه و یا حزب خاصی به حاکمیت دست می یابد، افرادی که در جبهه ی مخالف آنان قرار می گیرند، گاهی با اعطاء پست و مقام و گاه با دریافت پول های خرد و کلان، ساکت شده و دست از اعتراض و مخالفت بر می دارند.

ثروت و مقام، دو عامل وسوسه انگیز برای تطمیع مردمان هستند. برخی اوقات، افراد از ثروت دست می شویند تا به مقام برسند و برخی دیگر مقام را رها کرده و به ثروت چنگ می زنند. البته در این میان عده ای نیز طالب هر دو هستند و دین و شرف و حیثیت و انسانیت خود را فدای ثروت و مقام می کنند.

این دو عامل وسوسه انگیز، در زمان حضرت امیر علیه السلام نیز در میان مردم وجود داشت. اگر حضرتش عده ای را با پول و عده ای را با اعطاء مقام از میدان به در می کرد، دیگر صدای مخالفتی از جایی بر

نمی‌خواست. اما آن بزرگوار، نه مقامی بی‌جهت به کسی اعطا کرد و نه درهمی بدون استحقاق به کسی بخشید! نه حکومت عراق به طلحه و زبیر بخشید و نه حتی فرمانداری بصره و کوفه را!

حضرتش در برابر برخی وسوسه‌ها که ایشان را به کنار گذاشتن اصول نبوی خود فرا می‌خواند، چنین پاسخ فرمودند:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا» (1)؛

«آیا به من امر می‌کنید تا با ستم کردن در حق کسانی که بر آنان حکومت دارم پیروزی بجویم؟! به خدا سوگند تا زمانی که شب و روز می‌آید و می‌رود، و ستاره به دنبال ستاره حرکت میکند،

دست به چنین کاری نمی‌زنم»

باید در نظر داشت که این گونه صلابت بر مبانی، مخصوص امام معصوم است و نه هر کس دیگری. جامه‌ای است آسمانی، که بر قامت هر مدعی راست نیاید؟

ص: 75

1- سیره ی امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با مخالفان

رهبران الهی و پیشوایان معصوم علیهم السلام در برخورد با مخالفان خود نهایت رحمت، عطف و مهربانی را به کار می گرفتند تا در حد امکان، هر کس را که استعداد هدایت دارد به خود جذب کنند. مراقب بودند تا مبادا بر اثر برخورد تند و خشن، آتش عناد و لجاجت در وجودشان شعله ور شود، سرمایه ی هدایتشان سوزانده شود، در ضلالت و گمراهی غوطه ور شوند و یا بر گمراهی و شقاوت آنان افزوده گردد. پیشوایان معصوم علیه السلام به سان پدری مهربان و دلسوز هستند که در مقابل فرزند ناسپاس و گمراه خود نهایت نرمش، عطف و گذشت، مهربانی و تواضع را از خود نشان می دهند تا او را به خود جذب کنند. از هرگونه برخورد تند و خشنی به شدت پرهیز می کنند تا مبادا برخورد تند و خشن ایشان فرزند را از دامان خانواده بیرون راند و به دامان بیگانگان اندازد. بدین

روی تا حد ممکن تندی را با نرمش و خشونت را با مهربانی پاسخ می گویند. این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می فرمایند: «من و علی دو پدر این امت هستیم»⁽¹⁾ نگاهی به این مهم دارد. امام باقر علیه السلام از جدا بزرگوارشان - رسول خدا صلی الله علیه و آله - نقل می کنند که فرمودند: «رهبری و امامت، شایسته و سزاوار کسی نیست مگر این که از سه خصلت برخوردار باشد، تقوا و نیروی درونی که او را از گناهان باز دارد، بردباری و حلمی که به سبب آن غضبش در اختیارش باشد، و رهبری نیکو و پسندیده بر مردم، به طوری که مانند پدری مهربان برای آنها باشد»⁽²⁾.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرمایند:

«مهربانی، عطوفت و نرم خویی با مردم را در دل خود جای ده [از صمیم قلب آنان را دوست بدار و به ایشان نیکی کن]، نسبت به ایشان به سان درندهای مباح که خوردن آنان را غنیمت شماری. زیرا مردم دو گروهند، دسته ای برادر دینی تو هستند و گروه دیگر در آفرینش همانند تو اگر گناهی از ایشان سر می زند، عیب هایی برایشان عارض می شود و خواسته و ناخواسته خطایی انجام می دهند، آنان را عفو کن و از خطاهایشان چشم پپوش، همان گونه که دوست داری خداوند تو را ببخشد و از گناهانت چشم پپوشد. زیرا تو مافوق مردم هستی و کسی که تو را به کار گمارده، مافوق تو و خداوند بالاتر از او ... هیچگاه از بخشش

ص: 78

1- بحار الأنوار، ج 36، ص 9: «انا و علی بن ابی طالب أبوا هذه الأمة».

2- اصول کافی، ج 1، ص 407، کتاب الحججه، باب ما يجب من حق الامام علیه السلام عل الرعیه، حدیث 8.

وگذشت پشیمان نشو و به کیفر و مجازات شادمان مباش. در عمل به خشم و غضبی که می توانی خود را از آن برهانی، شتاب مکن» (1).

رهبران الهی عطوفت و خیرخواهی در برخورد با مخالفان را به حتی رسانده اند که در پاره ای موارد، کسانی که از حکمت چنین اعمالی بی خبرند، گمان می کنند این اعمال، با عزت نفس و بزرگواری منافات دارد. آنان به حتم از این نکته غافلند که زمانی اینگونه رفتارها با عزت و سربلندی منافات دارد که به منظور کسب منافع بی ارزش و زودگذر مادی یا به جهت دفع خطرات دنیوی انجام شود، نه هنگامی که برای نجات آدمیان از بدبختی و هلاکت انجام گیرد؛ که در این صورت نه تنها منافاتی با فضایل اخلاقی و کمالات انسانی ندارد، بلکه بیانگر اوج انسانیت است.

در دوران حکومت کوتاه امیر مؤمنان علیه السلام، به دلیل مخالفت گروه های گوناگون با آن حضرت، اندک مدتی زمینه ی نمایش سیره ی عملی رهبران الهی در برخورد با مخالفان بیش از زمان دیگر امامان علیهم السلام پدید آمد. لذا بررسی این دوره از تاریخ در ترسیم اصل فوق، اهمیت بسزایی دارد. (2)

نمونه ای از این رفتار، در نقل شیخ طوسی هویدا است:

«وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ عَمَّاؤَ يَأْسِرُ عَلَى الْخَيْلِ فَقَالَ لِأَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيَّهَانِيِّ وَ لِحَالِدِ بْنِ زَيْدِ أَبِي أَيُّوبَ وَ لِأَبِي حَيَّةَ وَ الرَّفَاعِيِّ رَافِعُ فِي رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

ص: 79

1- عهدنامه امیر مؤمنان علی به مالک اشتر، نامه 53 نهج البلاغه.

2- برگرفته از: سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با مخالفان جنگ طلب، مقدمه.

فُؤْمُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُ بَلَّغْنَا عَنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنْ خِلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامِهِمْ وَالطَّعْنِ عَلَيْهِ وَقَدْ دَخَلَ مَعَهُمْ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْعَدَاوَةِ فَانْتَهَمَ سَيِّحْمِلُونَهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ مِنْ رَأْيِهِمْ».

حضرت امیر علیه السلام، عمار را به مسئولیت سوارکاران گمارده بودند. پس به ابوهیثم و خالد بن زید و ابوحیه و رفاعة بن رافع که از اصحاب پیامبر خدا بودند، فرمودند: بروید سراغ اینها، که به گوش ما رسیده که اینها مخالف خلافت و ولایت امیرالمؤمنین هستند و به او ضربه می زنند و عده ای از مخالفان را دور خود گرد می آورند تا نظرشان را به آنها القا کنند».

نکته

از این که امیر مؤمنان علیه السلام برای تبلیغ، فردی چون عمار را بر میگزینند، معلوم می شود که هرگاه قصد کنیم فردی را برای تبلیغ یا امر مهمی اعزام کنیم، بایست به شخصیت و موقعیت وی توجه کنیم تا کلام او اثر بیشتری داشته باشد.

عمار شخصیت شناخته شده ای است. عمار بن یاسر معروف به عمار یاسر، صحابی جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از نخستین مسلمانان و از یاران نزدیک و برجسته ترین شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام بود.

عمار در کنار سلمان، مقداد و ابوذر غفاری، از نخستین شیعیان دانسته شده اند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بدین نام شناخته شده اند. (1)

ص: 80

وی فرزند یاسر و سمیه، اولین شهدای اسلام بود. عمار در هجرت به مدینه همراه پیامبر بود، در ساخت مسجد قبا همکاری داشت و در تمامی جنگ های پیامبر نیز شرکت داشت. روایاتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت عمار نقل شده، از جمله این که بهشت مشتاق اوست و یا این که بارها پیغمبر در شأن و مقام عمار فرموده بودند: «عمار مع الحق و الحق مع عمار یدور معه حیث دار»⁽¹⁾.

او موقعیت خوبی داشت، خوش سابقه بود و از مهاجران اولیه محسوب می شد که از مکه به مدینه آمده بودند. سابقه ی درخشان او در دفاع از دین و تحمل رنج ها و سختی ها بر کسی پوشیده نبود و در رنج دیدگی در راه اسلام، آشکارا از طلحه و زبیر مقامی بالاتر داشت.

عمار در دفاع از حق امیرالمؤمنین علیه السلام بر ولایت، در آغاز از بیعت با ابوبکر سرباز زد⁽²⁾. وی در زمان خلیفه اول در جنگ یمامه شرکت کرد و در این جنگ، گوشش بریده شد⁽³⁾. در زمان خلیفه دوم فرماندار کوفه و فرمانده سپاه اسلام در این شهر شد. عمار در زمان خلیفه سوم، در شمار مخالفان خلیفه بود و در اعتراضات علیه او شرکت داشت.

عمار یاسر از طرفداران خلافت خلیفه ی حقیقی رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پس از کشته شدن خلیفه دوم و ماجرای تشکیل شورای تعیین خلیفه، در گفتگویی با عبدالرحمن بن عوف به او توصیه کرد علی را انتخاب کند تا مردم دچار تفرقه نشوند⁽⁴⁾. بعد از کشته شدن

ص: 81

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 35.

2- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 524.

3- الاستعیاب فی معرفه الأصباح، ج 3، ص 228.

4- البدء و التاریخ، مکتبه الثقافه الدینیة، ج 5، ص 191.

عثمان، عمار از جمله افرادی بود که مردم را به بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام دعوت می کردند. (1)

عمار در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ های جمل و صفین شرکت داشت. در جمل، فرمانده میسره (بخش سمت چپ) لشکر امام بود. (2) و در روز سوم جنگ صفین نیز فرمانده لشکر امیر مؤمنان بود. (3) شهادت عمار در جنگ صفین به دست سپاهیان معاویه، همواره از عوامل سرزنش معاویه و از دلایل حقانیت علی بن ابی طالب علیه السلام در این نبرد دانسته شده است. دلیل این مسأله، حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که قاتل عمار را، گروهی باغی (یعنی گروه خارج از اطاعت امام عادل) معرفی می کرد. (4) ابن عبدالبر، حدیث شناس سنی، این حدیث را متواتر و از صحیح ترین احادیث دانسته است. (5) از این رو خلیفه ی اول و دوم و دیگران، به این موضوع مراقبت داشتند. عثمان هم مراقب بود او را نکشد؛ اما زمانی که عمار نامهای مخالفان عثمان را به او رساند، عثمان چنان با لگد به شکم عمار زد که شکمش پاره شد؛ چنان که در زیارت جامعه ائمه المؤمنین آمده است: «و فتقت بطن عمارها». (6)

گفته اند که خزیمه بن ثابت، در جنگ جمل و صفین حاضر شد، ولی

ص: 82

-
- 1- الأمالی طوسی، ص 728.
 - 2- الجمل، ص 179.
 - 3- انساب الاشراف، ج 2، ص 303.
 - 4- الطبقات الکبری، ج 3، ص 251 - 253. ابن سعد، جمله مذکور را با اندکی تغییر در عبارت ولی با همان مضمون که «عمار را گروه باغی میکشد» با استاد گوناگون نقل کرده است.
 - 5- الاستعیاب فی معرفه الأصباح، ج 3، ص 231.
 - 6- المزار الکبیر، ص 297.

شمشیر از غلاف بیرون نیاورد؛ ولی در جنگ صفین هنگامی که دید عمار به دست لشکر معاویه کشته شده، گفت: «اکنون گروه گمراه برای من مشخص شد» و شروع به جنگ در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام کرد تا این که به شهادت رسید. (1)

«فَقَالَ فَقَامُوا وَقُمْنَا مَعَهُمْ حَتَّى جَلَسُوا إِلَيْهِمْ فَتَكَلَّمَ أَبُو الْهَيْثَمِ التَّيْهَانِيُّ فَقَالَ إِنَّ لَكُمْ تَقَدُّمٌ فِي الْإِسْلَامِ وَسَابِقَةٌ وَقَرَابَةٌ بَيْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ بَلَّغْنَا عَنْكُمْ طَعْنٌ وَسَخَطٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ يَكُنْ أَمْرٌ لَكُمْ خَاصَّةً فَعَاتِبْنَا إِيْنَ عَمَّتِكُمْ وَإِمَامِكُمْ وَأِنْ كَانَ نَصِيحَةً لِلْمَسْأَلِينَ فَلَا تُؤْخَرَاهُ عَنْهُ وَنَحْنُ عَوْنٌ لَكُمْ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَنْ تَنْصَحَكُمْ أَبَدًا وَقَدْ عَرَفْتُمْ عَدَاوَتَهُمْ لَكُمْ وَقَدْ شَرَكْتُمْ فِي دَمِ عُثْمَانَ وَمَالَتُمْ»

«اینان برخاستند و رفتند و کنار آنها نشستند. ابوالهیثم گفت: شما از پیشکسوت ها در پذیرش اسلام هستید و سابقه دارید و از نزدیکان امیر مؤمنان هستید. خبر به ما رسیده که شما از امیرالمؤمنین ناخوشنودید. اگر شما خیرخواهی و نصیحتی دارید، آن را دریغ نکنید و ما هم به شما کمک می‌دهیم. شما میدانید که بنی امیه هرگز خیرخواهی نمیکنند و من شما را می‌شناسم (به روایت احمد، وی گفت: دشمنی شما را می‌دانیم، شما در خون عثمان شریکید).»

ص: 83

نکته ی مهم و حساس در کارها این است که با چه کسانی مشورت می کنیم. افرادی که سابقه ی دینداری ندارند و یا اصلا خوش سابقه نیستند، نبایستی در امور مهم وارد شوند و این یکی از درس های عمیق مدیریت است که عمار یاسر صریحا به آن گوشزد می کند.

2 - مؤمن در هر حال، می بایست از حق دفاع کند و در این امر مهم از کمی جمعیت نهراسد. و بداند که حتی اگر غالب مردم از حق روی برگردانند، حق باطل نخواهد شد.

3 - ابو الهیثم سخن را با هشدار به آنها آغاز می کند که حتی اگر حکم الهی امامت را برای امیرالمؤمنین علیه السلام نمی پذیرند، ولی به مصالح سیاسی خود بیندیشند؛ و نیک بنگرند که در جبهه ی مقابل حضرتش بنی امیه است. در شرایطی که معاویه ظاهرا در پی خون خواهی از قاتلان عثمان است و مشارکت طلحه و زبیر در خون او را می داند، طبیعی است که به نفع آنها وارد میدان نشود. لذا حتی با ملاحظه ی ظواهر امور دنیایی به نفع آنها نیست که بیعت خود با حضرت امیر را بشکنند. آیا آنها به این سخنان دلسوزانه توجه کردند یا نه؟ تاریخ پاسخ تلخ آنها را در جنگ جمل نشان داد.

«فَسَكَتَ الزُّبَيْرُ وَ تَكَلَّمَ طَلْحَةُ فَقَالَ افْرُغُوا جَمِيعاً مِمَّا تَقُولُونَ فَإِنِّي قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ خُطْبَةٌ فَتَكَلَّمَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بِرَحْمَةِ اللَّهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالَ أَنْتُمْ صَاحِبَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَدْ أُعْطِيَا إِمَامَتَا الطَّاعَةِ وَ الْمُنَاصَحَةِ فِي الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ

عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَأَنْ يَجْعَلَ كِتَابَ اللَّهِ قَالَ أَحْمَدُ وَجَعَلَ كِتَابَ اللَّهِ إِمَاماً فَفِيمَ السَّخَطُ وَالْغَضَبُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَغَضِبَ الرَّجَالُ لِلْحَقِّ انصرا انصركمما الله».

«زبیر ساکت شد. طلحه گفت: دست بردارید از آن چه می گوئید. من میدانم که هر کدام شما حرفی دارید. عمار یاسر شروع به خطبه خواندن کرد، حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر درود فرستاد و گفت: شما دو نفر (طلحه و زبیر) اصحاب رسول خدا هستید و با امام خود عهد پیمان و اطاعت براساس طاعت خدا و طاعت رسولش و کتاب خدا بسته اید. پس خشم و ناخوشنودی نسبت به علی بن ابیطالب برای چیست؟ در حالی که خشم شخصیت ها باید برای حق باشد. اینک او را یاری کنید، خدایتان یاری کند».

نکته

جناب عمار به این نکته ی کلیدی اشاره می کند که جنس خشم و غضب شخصیت ها نباید از جنس خشم و غضب افراد عادی جامعه باشد؛ زیرا شخصیت ها با موضع گیری خود، شماری از افراد را در پی خود می کشانند، که گاه تا حد جانفشانی با آنها همراه می شوند. پس تصمیم آنها فقط از ناحیه ی خودشان نیست، بلکه یک تصمیم غلط آنها هزینه ی زیادی بر جامعه تحمیل می کند. جناب عمار با بصیرتی که از رسول خدا و حضرت مرتضی فراگرفته و در مکتب نورانی حجت های خدا تربیت شده، در مسیر تربیت و هدایت می کوشد تا

ص: 85

بدین سان از جنگی که در نظر دارند، پیشگیری کند.

«فَتَكَلَّمَ عَبْدُ اللَّهِ الرَّبِيعُ فَقَالَ لَقَدْ تَهَذَّرْتَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ فَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ مَا لَكَ تَتَعَلَّقُ فِي مِثْلِ هَذَا يَا أَعْبَسُ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ فَقَامَ الرَّبِيعُ فَقَالَ عَجَلْتُ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ عَلَى ابْنِ أَخِيكَ رَحِمَكَ اللَّهُ».

«عبدالله بن زبیر گفت. بیهوده گفتمی یا ابا یقظان. عمار گفت: چرا مثل او را دوست داری؟ ای اعبس! سپس به او فرمان داد که برود. زبیر برخاست و گفت: عجله کردی، ابا یقظان! بر فرزند

برادرت. خدا تو را رحمت کند».

نکته

در این برخورد زبیر و فرزند خشن او، ویژگی های رفتاری جاهلی را به خوبی می توان دید که بدون تأمل و اندیشه دربارهی متن سخن و گوینده اش، تنها براساس حب و بغض های خانوادگی، دیگران را (آن هم بزرگ مردی مانند عمار را) به هذیان گویی متهم دارد.

«فَقَالَ عَمَّارٌ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَسَدُكَ اللَّهُ أَنْ تَسَعَ مَعَ قَوْلٍ مَنْ رَأَيْتُ فَاذْكُرْ مَعَكُمْ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَمْ يَهْلِكْ مَنْ هَلَكَ مِنْكُمْ حَتَّى إِسْتَدْخَلَ فِي أَمْرِهِ الْمُؤَلَّفَهُ قُلُوبُهُمْ فَقَالَ الرَّبِيعُ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَسْمَعَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ عَمَّارٌ وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَوْلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا خَالَفَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَالَفْتُهُ وَلَا زَالَتْ يَدِي مَعَ يَدِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَزَلْ مَعَ الْحَقِّ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ

ص: 86

«عمار گفت: به خدا سوگندت می‌دهم که بشنوی سخن کسانی را که می‌بینی. پس شما ای گروه مهاجران! کسی از شما هلاک نمی‌شود مگر با پیوستن به این شخص (زبیر) و همدلی با او. زبیر گفت: پناه بر خدا که این سخن را بشنویم. عمار گفت: قسم به خدا یا اباعبدالله اگر همه با امیرالمؤمنین مخالفت کنند، من دستم را از دست او بیرون نمی‌کشم؛ چون او از زمانی که پیامبر مبعوث شده، پیوسته با حق بوده و هست. و من شهادت میدهم که برای هیچ کس سزاوار نیست که دیگری را بر او برتری دهد».

نکته

جناب عمار، برای چندمین بار، حقیقتی را به یاد آن‌ها می‌آورد که بارها از زبان حقگوی رسول خدا شنیده‌اند، که «همراهی متقابل و همراهی حق با امیرالمؤمنین علیه السلام است (علی مع الحق و الحق مع علی). این تذکر برای اتمام حجت مکرر است تا نگویند که ندیدیم و نشنیدیم».

از طرفی در این گفت و گو، عمار اعلام می‌کند که اگر همگان با امیر مؤمنان علیه السلام مخالفت کنند، او به تنهایی از ایشان دفاع خواهد کرد. یعنی در مسیر دفاع از امام زمانش استوار و پایدار می‌ماند و به همگان درس زندگی می‌دهد.

«فَاجْتَمَعَ عَمَارُ يَاسِرٌ وَأَبُو الْهَثِيمِ وَرِفَاعَةُ وَأَبُو أَيُّوبَ وَسَهْلٌ حَنِيفٌ فَتَشَاوَرُوا أَنْ يَرْكَبُوا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْقَنَاهِ فَيَهْبِرُوا بِخَبَرِ الْقَوْمِ فَرَكَبُوا إِلَيْهِ فَأَخْبَرُوهُ بِاجْتِمَاعِ الْقَوْمِ وَ

مَا هُمْ فِيهِ مِنْ إِظْهَارِ الشُّكُوى وَالْعَظِيمِ لِقَتْلِ عُمَانَ وَقَالَ لَهُ أَبُو الْهَيْثَمِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْظِرْ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَرَكِبَ بَعْلَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ وَصَدَّ عِدَّ الْمُنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْخَيْرِ وَالْفَضْلِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالْمُهَاجِرِينَ فَقَالُوا لَعَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُمْ قَدْ كَرَهُوا الْأُسُوءَةَ وَطَلَبُوا الْأَثَرَ وَسَخَطُوا لِدَلِكِ».

«پس عمار و ابو هیثم و رفاعه و ابویوب و سهل بن حنیف جمع شدند و مشورت کردند که نزد امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله بروند که در کنار چاه ها بودند و ماجرای این مردم را به آن حضرت گزارش کنند. پس نزد ایشان رفتند و از رفتار مخالفان و بزرگ شمردن قتل عثمان توسط آنها شکایت کردند. ابو هیثم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چه صلاح میدانید؟ حضرت سوار بر مرکب رسول خدا شده و به شهر آمدند و بالای منبر رفته و حمد و ثنای الهی گفتند. عده ای از اهل خیر و فضل از صحابه و مهاجرین دور آن حضرت گرد آمدند و گفتند که آنها این تساوی را دوست ندارند و دنبال منافع خود هستند و از این تساوی ناخوشنودند».

نکات

1- یاران وفادار و قدرشناس که در تربیت و حیانی را در مکتب رسول رحمت و وصی راستین او فرا گرفته اند، همواره به حکم الهی عمل می کنند که می فرماید: «... لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» (1)

ص: 88

1- حجرات: 1؛ یعنی: ... بر خدا و پیامبرش [در هیچ امری از امور دین و دنیا و آخرت پیشی مگیرید...].

بدین روی برای تصمیم گیری مناسب، به حضور امام زمانشان می رسند و تکلیف خود را از حضرتش جویا می شوند.

2 - سوار شدن امیرالمؤمنین علیه السلام بر مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیامی برای آن مردم دارد. در واقع پیام این حرکت عملی آن بود که: «کسی با شما سخن می گوید که اجازه دارد بر مرکب پیامبران سوار شود؛ و این ظاهر، نشانی از باطن دارد، یعنی این وصی رسول است. پس هرکس می خواهد پیام پیامبر را بشنود، باید این سخن را از حلقوم حضرت مرتضی بشنود و چشم به دهان این گرامی بدوزد». علاوه بر این ظاهر، به باطن بنگرید، یعنی کلامی بشنوید که عطر کلام پیامبر از آن استشمام می شود.

«فقال علی علیه السلام: لیس لأحد فضل فی هذا المال؛ هذا کتاب الله بیننا و بینکم، و نیبکم محمد صلی الله علیه و آله، و سیرته، ثم صاح بأعلى صوته: یا معشر الأنصار؛ أتمنون علی باسلامکم؟ بل ليله ورسوله المن علیکم إن کنتم صادقین. وقال أحمد: أتمنون علی الله باسلامکم؟ أنا أبو الحسن القرم، و نزل عن المنبر و جلس ناحیه المسجد؛ و بعث إلى طلحه و الزبیر، فدعاهما ثم قال لهما: ألم تأتینی و تبایعانی طائعين غیر مکرهین؟ ما أنکرتم؟ أجور فی حکم أو استیثار فی فیء؟».

«حضرت فرمودند: در این مالی که به تساوی پخش میشود، هیچ کس بر دیگری برتری ندارد. کتاب خدا و سیره رسول خدا هم بر همین منوال بود. سپس حضرت با صدای بلند فریاد زدند:

ای گروه انصار! آیا به خاطر اسلام آوردن خود بر من منت میگذارید؟ و حال آنکه خدا و رسولش بر شما منت دارند، اگر راست گوید. اینک منم ابوالحسن بزرگ شما. آن گاه از منبر پایین آمدند، در گوشه ای از مسجد نشستند و دنبال طلحه و زبیر فرستادند. وقتی آمدند، حضرتش به آنها گفتند: آیا شما نزد من نیامدید و با من بیعت نکردید که از من بدون اکراه اطاعت کنید؟ پس چرا اکنون انکار می کنید؟ آیا من در حکمی ظلمی کردم یا مالی را برای خودم برداشتم؟».

نکته

این کلام حضرتش هشدار است مبتنی بر آیه مبارکه ی سوره ی حجرات: «يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» (1) آن ها از یک سوی ادعا می کردند که همواره قرآن می خوانند و کتاب خدا را می شناسند. و از سوی دیگر، حافظه ی توانمند آنها جزئیات رویدادهای چند ده سال پیش را در خود جای داده بود. چگونه این آموزه ی مهم قرآنی را از یاد برده بودند؟ راهی برای پاسخ به این پرسش نداریم جز اینکه بگوییم جاهلیت در ژرفای وجود آنها جای گرفته بود، به گونه ای که ایمان عاریتی و ظاهری نتوانسته بود تغییری واقعی در درون آنها ایجاد کند.

«قَالَ لَا - قَالَ أَوْ فِي أَمْرٍ دَعَوْتُمَانِي إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَقَصَصْتُ عَنْهُ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ مَا الَّذِي كَرِهْتُمَا مِنْ أَمْرِي حَتَّى رَأَيْتُمَا خِلَافِي قَالَ خِلَافَكَ عَمْرِينَ الْخَطَّابِ»

ص: 90

1- حجرات: 17؛ یعنی: «آنها بر تو به مسلمان شدن منت میگذارند...».

فِي الْقِسْمِ وَانْتِقَاصِهِ نَا حَفْنَا مِنَ الْفِيءِ جَعَلْتَ حَظَّنَا فِي الْإِسْلَامِ كَحَظِّ غَيْرِنَا فِي مَا أَوْءَاءَ اللَّهُ عَلَيْنَا بِسِعْرِ يُؤْفِنَا مِمَّنْ هُوَ لَنَا فِيءٌ فَسَوَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ».

«گفتند: نه. حضرت فرمودند: آیا مسلمانان از من درخواستی داشتند و من کوتاهی کردم؟ گفتند: نه، پناه بر خدا. حضرت فرمودند: پس شما از چه چیز ناراحتید؟ آیا از من خلافتی دیدید؟ گفتند: شما در تقسیم اموال با عمر بن خطاب فرق دارید، او حق ما را از فیء بیشتر از دیگران قرار میداد، چرا که ما با شمشیرهایمان در راه خدا بوده ایم؛ نه اینکه ما با دیگران مساوی باشیم».

نکته:

شگفتا از برخورد آن شخصیت ها که در تقابل و تضاد آشکار با سنت نبوی، چگونه به رفتار دیگران استناد می کردند و آن عملکرد را به رخ وصی بحق پیامبر می کشیدند! و بعلاوه خود را صحابی پیامبر می دانستند. چنین برخوردی از افراد عادی و عامی پذیرفتنی نیست، چه رسد به آن مدعیان که یکی از آنها، از بستگان نزدیک پیامبر بود. که بسیار ناپذیرفتنی است. کلام دردمندان ی امیر مؤمنان علیه السلام برای رمزگشایی از این شگفتی ها مفید است که فرمودند:

«فَإِنَّ الْأُمَّةَ قَدْ أُشْرِبَتْ قُلُوبُهُمْ حُبَّهُ كَمَا أُشْرِبَتْ قُلُوبُ بَنِي إِسْرَائِيلَ حُبَّ الْعَجَلِ» (1)

ص: 91

1- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله، (ترجمه کتاب سلیم بن قیس)، ج 2، ص 827، حدیث 38.

«قلوب این امت از حب او (آن مدعی خلافت) سیراب شده، همان طور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله سیراب شده بود».

تکرار تاریخ در این رویدادها بسیار دیدنی، عبرت انگیز و درس آموز است.

«فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَأُشْهِدُ مَنْ حَضَرَ عَلَيْهِمَا أَمَّا مَا ذَكَرَ مَا بَيْنَ الْإِسْتِيثَارِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْوِلَايَةِ رَغْبَةٌ وَلَا لِي فِيهَا مَحَبَّةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَكْرِهْتُ خِلَافَكُمْ فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ وَ أَمَرَ فِيهِ بِالْحُكْمِ وَ قُمْ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَمْضَيْتُهُ وَ لَمْ أَحْتَجْ فِيهِ إِلَى رَأْيِكُمْ وَ دَخُولِكُمْ مَعِيَ وَلَا غَيْرِكُمْ وَ لَمْ يَقَعْ أَمْرٌ جَهْلْتُهُ أَنْتَقَى فِيهِ بِرَأْيِكُمْ وَ مَشُورَتِكُمْ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَا فِي سُنَّتِهِ نَبِيًّا فَأَمَّا مَا كَانَ فَلَا يُحْتَاجُ فِيهِ إِلَى أَحَدٍ». حضرت امیر علیه السلام فرمودند: الله اکبر! خدایا! تو شاهی و هر آن کس که این جاست شاهد باشد که من چیزی برای خودم بر نداشتم و من ولی امر بودن بر شما را دوست نداشتم و نمی خواستم، اما شما در پی من آمدید و از من خواستید و مرا مجبور کردید. بدین روی من با کراهت، خلافت بر شما را پذیرفتم. وقتی که آن را به من واگذاشتید، در کتاب خدا نظر

(کردم. آن چه گفتم و حکم و تقسیم و اجرا کردم نیز براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا بود و به رأی و نظر شما و ورود شما و دیگران احتیاج ندارم. اینها موضوعی نبوده که من در آن به جهالت بیفتم تا لازم باشد با نظر و مشورت شما خودم را تقویت کنم. اگر جز این بود، نه از شما روی گردان می شدم و نه غیر شما. و اگر مطلبی در کتاب خدا و سنت رسولش نبود، باز هم به کسی احتیاج پیدا نمی کردم).

نکته

شگفتا! و هزار شگفت! مگر آنها بارها به تعبیرهای متنوع و در موارد مختلف، از رسول رحمت نشنیده بودند که درباره ی برتری علم امیرالمؤمنین علیه السلام بر دانش نارسای دیگران سخن گفته و تذکر داده بود؟ چگونه خرمهره ها خود را با گوهر آسمانی بی مانند الهی در یک ردیف می شمردند؛ بلکه به گونه ای سخن می گفتند که گویا حضرتش به مشاوره با آنها نیاز دارد. و چه زیبا و رسا سرود مرحوم آیه الله سید رضا هندی در چکامه ی کوثریه(1): قاسوک ابا حسن بسواک *** وهل بالطود یقاس الذر؟

انی ساووک بمن ناووک *** وهل ساوونعلی قنبر؟

ای ابوالحسن! تو را با غیر تو مقایسه کردند، اما مگر می شود کوه

ص: 93

1- این قصیده پنجاه و چهار بیت دارد، بیست و چهار بیت اول آن در توسل به حضرت رسول الله است و بقیه ابیات در توسل به حضرت امیرالمؤمنین و در محامد و مناقب و فضایل آن در شاهوار عالم امکان است.

چگونه تو را با کسانی که با تو دشمنی کردند و در مقابل تو قرار گرفتند، برابر شمردند؟ و آیا چنین منزلتی را دارند که حتی با دو لنگه نعلین قنبر (غلام تو) برابر شوند؟

«وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمْ أَنَا فِيهِ وَوَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُمَا قَدْ جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَحْتَجِ فِيهِ إِلَيْكُمْ قَدْ فَرَعَ مِنْ فَسَمِهِ كِتَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَأَمَّا قَوْلُكُمْمَا جَعَلْتَنَا فِيهِ مَنْ صَدَرْنَا بِهِ بِأَسْ يَافِنَا وَأَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَقَدْ سَبَقَ رَجَالٌ رَجَالًا فَلَمْ يَصُدُّهُمْ وَلَمْ يَسُدُّوا تَأْثُرَهُمْ عَلَيْهِمْ مَنْ سَبَقَهُمْ لَمْ يَضُرَّهُمْ حِينَ اسْتَجَابُوا لَهُمْ وَ الرَّبُّهُمْ مَا لَكُمْ وَلَا لِيغَيْرِكُمْ إِلَّا ذَلِكَ أَلْهَيْتَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ الصَّبْرُ عَلَيْهِ». «اما آنچه در مورد تساوی گفتید، این کاری است که من در آن حکم نمیکنم؛ بلکه براساس آن چیزی است که من و شما میدانیم که بر پیامبر در کتاب خدا نازل شده، پس باز هم در آن به شما احتیاج نداشتیم؛ چرا که خداوند نحوه ی قسمش را مشخص کرده، در کتابی که باطل در هیچ جای آن راه ندارد و از سوی پروردگار حکیم و حمید نازل شده است.

میگوید: «ما را مانند کسانی قرار داده ای که در راه خدا شمشیر زده اند و بهره ی ما را از فیء قرار بده». باید بدانید که کسانی از شما پیشی گرفته اند و برای خود شانی قائل نشده اند و هنگامی

که خدا را استجابت میکردند ضروری برای دیگران نمی خواستند. قسم به خدا، این کار نه برای منافع شما بود نه برای دیگران. غیر از آن چه خدا به من الهام کرده، قرار ندادم. صبر را در این امور پیشه خود قرار دهید».

نکته

در این بخش باز هم شاهد تأکید مجدد حضرتش بر قرآنی بود عملکرد خود و جاهلی بودن رفتارهای پیشینیان هستیم که در طول ربع قرن گذشته در وجود آن ها نهادینه شده بود. این پدیده همان است که حضرت صدیقه ی کبری علیها السلام در سرآغاز فتنه سقیفه در ضمن خطبه ی فدکیه به آن هشدار داده بود:

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصَفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكُهُ النَّفَاقِ وَ سَمَلَ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَ تَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرِزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لِلْغَرَّةِ فِيهِ مُلَا حِظِينَ» (1)؛

«... و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت، و جامه ی دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست رتبه گان قدر و منزلت یافته است. شتر نازپرورده ی اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه هایتان

ص: 95

وارد شد، و شیطان سر خویش را از مخفی گاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، وقتی دید پاسخگویی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده اید...».

«فَدَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ الزُّبَيْرِيُّ يَتَكَلَّمُ فَأَمَرَ بِهِ فَوُجِئَتْ عَنْقُهُ وَأُخْرِجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَخَرَجَ وَهُوَ يَصِيحُ وَيَقُولُ ازْدُدْ إِلَيْهِ يَبْعَثُهُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَسْتُ مُخْرِجَكُمَا مِنْ أَمْرٍ دَخَلْتُمَا فِيهِ وَلَا مَدْخِلَكُمَا فِي أَمْرٍ خَرَجْتُمَا مِنْهُ فَقَامَا عَنْهُ وَقَالَا أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَنَا أَمْرٌ إِلَّا الْوَفَاءُ قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَكَانَ عَوْنًا لِلْحَقِّ عَلَى مَنْ خَالَفَهُ» (1).

«عبدالله بن زبیر رفت و سخن گفت. حضرت امر کردند که بروم گردن او را بگیرم و او را از مسجد بیرون ببرم. او بیرون از مسجد فریاد میزد و می گفت: بیعتم را به من بازگردان. حضرت فرمودند: من شما را از آن چه خود را وارد آن کرده اید خارج نمیکنم. هم چنین شما را وارد کاری نمی کنم که خود را از آن خارج کرده اید. طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما کاری جز وفاداری نمی کنیم. حضرت فرمودند: خدا رحمت کند بنده ای را که حق را می بیند و آن را یاری می کند یا ظلمی را می بیند و آن را رد می کند و در برابر مخالفان، یاری کننده ی حق باشد».

ص: 96

1- حضرتش برای یاری کنندگان حق دعا می کنند که رحمت الهی شامل حال آنها باشد. این دعا منحصر به معاصران آن گرامی نیست، هرچند یاری رساندن به «اول مظلوم» در آن زمان دشوار، خود فضیلتی بزرگ بود. باری، سعادت‌مندی که امروز در فتنه های جهانگستر و فراگیر دوره ی غیبت به یاری امام عصر ارواحنا فداه بر می خیزند، مشمول این دعای خیر از آن حجت خدا می شوند. و چه سعادت‌ی بالاتر از این که خیر دنیا و آخرت را در پی دارد؟

2- یکی از تفاوت های روشی حضرت امیر علیه السلام با مخالفان خود این بود که حضرتش هیچ گاه آنان را مجبور به بیعت و پذیرش نکردند. آنان تا زمانی که اقدامی علیه حکومت و یا آشوبی به راه نمی انداختند در امان بودند. حتی اگر اقدامی علیه حضرت امیر علیه السلام روی می داد، آن حضرت با عفو و بخشش و اغماض برخورد می کردند. اما اگر اخلال گری های آنان امنیت اجتماع را بر هم می زد و برخلاف مصالح مردم بود، آنگاه با جدیت برخورد می کردند.

3- ایشان در اجرای قانون و احکام کوچک ترین چشم پوشی روا نمی داشتند. کسانی هم که با آن حضرت بیعت کرده بودند از قاعده ی اجرای قانون مستثنی نبودند.

2- طمع ورزی طلحه و زبیر

طلحه و زبیر در دوران حکومت خلفای قبل، مورد توجه و عنایت آنان بودند، اموال زیادی گرد آورده بودند و در عیش و رفاه زندگی می کردند. (1)

ص: 97

1- وقتی طلحه کشته شد، ثروت بسیاری بر جای گذاشت. ارزش غلات طلحه و در عراق بین چهارصد تا پانصد هزار درهم و درآمد روزانه وی از غلات عراق حدود هزار درهم بود. همچنین نقل است که ارزش میراث باقی مانده از وی از زمین و دام و اموال و پول نقد (درهم و دینار) سی میلیون درهم بوده است. دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار نقد باقی گذاشت و باقی به صورت زمین و دام و کالا بود. نیز نقل شده هنگامی که طلحه بن عبید الله کشته شد در دست خزانه دارش دو میلیون و دویست هزار درهم پول نقد بود و نخلستان ها و دیگر اموالش را به سی میلیون درهم ارزیابی کردند. در نقلی دیگر آمده است که از طلحه بن عبید الله یکصد پوست گاو نر انباشته از زر که در هر یک سیصد رطل طلا بود، باقی ماند. [الطبقات الکبری، ج 3، ص 166 - 167]. زبیر نیز در دوران خلفای سه گانه دارایی زیادی جمع آوری کرد. گفته اند وی پس از خود یازده خانه در مدینه، در خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر به ارث گذاشت. [المصنف، ج 8، ص 717] نیز دارایی وی را پس از مرگش، هزار دینار، هزار اسب، هزار کنیز و غلام ذکر کرده اند. [مروج الذهب، ج 2، ص 333].

بنابراین تمایل داشتند در حکومت حضرت امیر علیه السلام نیز نه تنها بر اموالشان افزوده گردد، بلکه پست و مقامی هم احراز کنند. پس از بیعت با حضرت امیر علیه السلام درخواست می کنند که از بیت المال سهم بیشتری ببرند. امیر مؤمنان اما، در مقابل اینگونه خواسته ها ایستاد و عدالت را برقرار کرد.

شریف رضی از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت می کند:

«و من کلام له علیه السلام - یعنی به الزبیر. فی حال اقتضت ذلك: «يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ يَدِيهِ وَ لَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ وَ ادَّعَى الْوَلِيَّةَ فَلَيَاتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَ إِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ» (1).

«و از سخنان آن حضرت است که بدان زبیر را در نظر دارد. و در

ص: 98

1- نهج البلاغه، خطبه 8.

حالی که مقتضی آن بوده، فرموده است: «پندارد با دستش بیعت کرده است، نه با دلش(1)». پس بدانچه به دستش کرده اعتراف می کند، و به آن چه به دلش بوده ادعا می کند. پس باید بر آن چه ادعا کند، دلیلی روشن بیاورد، یا در آن حالت که بوده و از آن بیرون رفته در آید».

ابن ابی الحدید در شرح این کلام می نویسد:

«الولیجه: البطانه، و الأمر یسر و یکتّم. قال الله سبحانه: «...وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً...»(2) کان الزبیر یقول بایعت بیدی لا-بقلبی؛ و کان یدعی تاره أنه أکره؛ و یدعی تاره أنه وری فی البیعه توریه و نوی دخیله، و أتى بمعارض لا تحمل علی ظاهرها. فقال علیه السلام: هذا الکلام اقرار منه بالبیعه؛ و ادعاء أمر آخر لم یقم علیه دلیلاً؟ و لم ینصب له برهانا، فاما أن یقیم دلیلاً علی فساد البیعه الظاهره و أنها غیر لازمه له، و اما أن یعاود طاعته»؛(3)

«کلمه ی ولیجه که در حدیث آمده، به معنای گروه و حزب است، چنانکه خدای سبحان در قرآن فرمود: «به جای خدا و رسول و

ص: 99

1- مرحوم میرزا حبیب الله خوئی این جمله را مؤید کلامی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام میدانند که در جای دیگر (خطبه 13)، خطاب به اهل جمل ضمن کلامی فرمود: «و دینکم نفاق». [منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 192]

2- توبه: 16.

3- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 230. علامه مجلسی خلاصه ای از این بیان را در بحار نقل میکند. [بحار الأنوار، ج 32، ص 52]

مؤمنان، حزبی را برنگیرند». ... زبیر میگفت که من به دستم بیعت کرده ام نه به قلبم. گاهی نیز ادعا می کرد که این بیعت را به اکراه انجام داده است. و گاه می گفت: الفاظی را که در این بیعت گفته، از روی توریه بوده است. مضمون کلام حضرت امیر این است که سخنان زبیر دلالت بر بیعت دارد. اما ادعای مطلب دیگر بدون اقامه ی دلیل و برهان، سودی به او ندارد. حال در راه پیش روی اوست: یا اینکه دلیلی بر بی ارزشی بیعت آشکار بیاورد تا نشان دهد که این بیعت به عهده ی او نیست، یا اینکه اطاعت خود نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را به خوبی نشان دهد»⁽¹⁾.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در برابر این چنین خواسته های طمع کارانه ی و نابخردانه ی آنان، با قدرت و قاطعیت ایستادند و از مواضع خود عدول نکردند.

3- برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با پیشنهاد ابقاء معاویه در شام

معاویه بن ابی سفیان نخستین حاکم اموی است که پس از صلح امام حسن مجتبی علیه السلام تا سال 60 قمری، حدود بیست سال، در دمشق خلافت کرد.

براساس منابع تاریخی، معاویه به همراه پدر، مادر و برادرش در

ص: 100

1- مرحوم میرزا حبیب الله خوئی پس از نقل کلام ابن ابی الحدید، برخی از اخبار مربوط به حضور زبیر در جنگ جمل را نقل کرده و آن گاه از برخی نقل می کند که بعضی از دانشوران، این اخبار را دلیل توبه ی زبیر دانسته اند؛ اما مرحوم خوئی به این مطلب پاسخ می گوید. [منهاج البراعه، ج 3، ص 154 - 158]

فتح مکه اسلام آورده و یکی از «طلقاء» و هم چنین از مصادیق «مؤلفه قلوبهم» خوانده شده است. (1) معاویه در جنگ یمامه شرکت کرد و پس از آن به همراه برادرش یزید در سپاه ابوبکر، به شام رفت. (2)

در عهد خلیفه ی دوم، عمر او را استاندار اردن و برادرش یزید را، استاندار تمام سرزمین شام کرد. پس از مرگ برادرش در حادثه طاعون عمواس، عمر همه قلمرو شام را نیز به معاویه سپرد. زمانی که عثمان بن عفان به خلافت رسید، معاویه را به استانداری همه سرزمین شام منصوب کرد. سرانجام پس از کشته شدن عثمان، از بیعت با امیرالمؤمنین سر باز زد و به اسم خونخواهی عثمان به نزاع با امام برخاست. مردم شام نیز به خونخواهی عثمان و جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام با او بیعت کردند. (3)

در روزهای آغازین حکومت حضرت امیر علیه السلام، مغیره (4) به

ص: 101

1- الاستیعاب، ج 3، ص 1416.

2- فتوح البلدان، ص 173.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 86؛ تاریخ الرسل و الملوک، ج 4، ص 444.

4- مغیره بن شعبه از دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام و از جمله افرادی بود که به نوشته شیخ مفید مغیره در ماجرای هجوم به خانه صدیقه ی طاهره علیها السلام و بیعت گرفتن اجباری از امیر مؤمنان علیه السلام و برخی از اصحاب خاص ایشان، نقش داشته است. [الجمال، ص 117؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 83 - 84] در کتاب الاحتجاج آمده است که حضرت مجتبی علیه السلام در گفتگویی توبیخ آمیز با مغیره به او فرمودند: «تو بودی که فاطمه علیها السلام را چنان زدی که مجروح شد و فرزندی که در شکم داشت، (محسن بن علی علیه السلام) سقط کرد». [طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 278] وی از قبیله ثقیف بود [الإصابة، ج 6، ص 156؛ امتاع الأسماع، ج 6، ص 162] و در سال پنجم هجرت اسلام آورد. [الإصابة، 1415 ق، ج 6، ص 156؛ امتاع الأسماع، ج 6، ص 162] مغیره در برخی از جنگ های زمان خلفا از جمله فتح شام و عراق شرکت داشت. او از سوی خلیفه دوم به حکومت بحرین، بصره و کوفه گمارده شد [الإصابة، ج 6، ص 157؛ امتاع الأسماع، ج 6، ص 162] و در زمان خلیفه سوم به فرمانداری آذربایجان و ارمنستان منصوب شد. [الفتوح، ج 2، ص 346] مغیره در زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السلام از بیعت با امام خودداری کرد [تاریخ الإسلام، ج 4، ص 121] و پس از ماجرای حکمیت با معاویه بیعت کرد و از طرف او حاکم کوفه شد. [الإصابة، ج 6، ص 157] او بر منبر مسجد کوفه، امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیانشان را لعن می کرد. [الآغانی، ج 17، ص 90؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 50]

امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد داد: معاویه در ولایت شام حاکم است، او را بر آن مسند نگاه دار، آنگاه بعد از آنکه پایه های حکومت استوار شد، او را عزل کن.

شیخ طوسی در امالی، طبری امامی در بشاره المصطفی و ابن شهر آشوب در مناقب در شرح ماجرا می نویسند: (1)

«جبله سَ حَیْمٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا بُوِيعَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ إِلَى الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَن قَدْ عَلِمْتَ قَدْ وُلَاهُ الشَّامَ مَن كَانَ قَبْلَكَ
وَلَهُ أَنْتَ كَيْمَا تَتَّبِقَ عُرَى الْإِسْلَامِ ثُمَّ اعزَلُهُ إِنْ بَدَأَ لَكَ

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَضَمَّنُ لِي عُمَرَى يَا مُغِيرَةَ فِي مَا بَيْنَ تَوَلَّيْتَهُ إِلَى خَلْعِهِ قَالَ لَا قَالَ لَا يَسْأَلُنِي اللَّهُ عَنْ تَوَلَّيْتَهُ عَلَى رَجُلَيْنِ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ لَيْلَهُ سَوْدَاءٌ أَبَدًا وَمَا

ص: 102

1- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 375.

«جبله بن سحيم از پدرش نقل میکند که وقتی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت شد، مغیره بن شعبه نزد آن حضرت آمد و گفت: شما میدانید که معاویه از قبل والی شام بود؛ اگر صلاح میدانید زمامداری را به او برگردانید. آن گاه چنانچه به پایه های حکومت شما صدمه زد، عزلش کنید. حضرت فرمودند: آیا عمر مرا ضمانت میکنی، مغیره! که پس از اینکه او را والی گذارم، زنده بمانم تا او را خلع کنم؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آیا خداوند از من مؤاخذه نمیکند که او را به اندازه ی یک شب بر دو تن از مسلمانان سرپرست قرار داده باشم؟ و من آن نیستم که گمراه گران را باور خود بگیرم».

4- مدیریت در سیره ی علوی

در اداره ی یک اجتماع کوچک یا بزرگ، سه نوع مدیریت وجود دارد:

یک: مدیریت شورایی

دو: مدیریت استبدادی

سه: مدیریت شخص حاکم به دور از استبداد و با بهره مندی از مشاوره ی کارشناسان

در مدیریت شورایی شخص مدیر همانند دیگران فقط یک رأی و نظر دارد. هرگاه اکثریت برای امری اتفاق نظر داشتند، آن کار به

ص: 103

تصویب می‌رسد و انجام می‌پذیرد. در مدیریت استبدادی، حاکم یا مدیر تنها به رأی و نظر خود بسنده کرده و درست یا نادرست آن را اعمال می‌کند و به عواقب و آثار آن کمترین توجهی ندارد. نوع سوم مدیریت، جایی است که شخص حاکم، درایت و علم و مهارت کافی و لازم دارد، اما برای آن که شائبه‌ی استبداد در میان نباشد، با افراد به مشاوره می‌نشیند.

در این شیوه‌ی مدیریت، افراد نظرات خود را بیان می‌کنند. اگر آراء به صلاح نباشد، عاقلانه و خردمندانه نیست که شخص مدیر - که از آنان عاقل‌تر و داناتر است - سخن آنان را بپذیرد. خداوند در قرآن کریم در همین موضوع، توصیه‌ی راهبردی به پیامبرش می‌دهد:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (1)؛

«[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، در حالی که اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.»

خداوند در این آیه می‌فرماید: و شاوورهم و اتبع اکثرهم، بلکه

ص: 104

1- آل عمران: 159.

می فرماید: مشورت کن، با زبان نرم نظر خودت را بگو و آنها را قانع کن، آنگاه بر آن عزم کن و با توکل بر خدا پیش برو.

در نظام اسلامی مدیر باید مشورت بگیرد و از نظرات و دیدگاه‌ها بهره‌مند شود. اما اگر حاکم و مدیر، شخص معصوم باشد، نیازی به مشورت ندارد. در موضوع حکومت حضرت امیر علیه السلام، حضرت به آنان فرمودند که من مشروعیت حکومتم را از مردم دارم؛ بلکه بیعت آنان به این منزله بود که مردم حضرتش را در اجرای احکام و اداره‌ی جامعه، مبسوط‌الید گذاشتند.

اگر مسأله یا حکمی خلاف شرع باشد، به مشورت گذاشتن آن غلط است. از این رو آنگاه که طلحه و زبیر به حضرت گفتند: ما رسمت تو را بر مبنای شورای خود می‌دانیم، حضرت فرمودند: من در هر کاری که انجام می‌دهم ملاک دارم، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ملاک عملکرد من است. اگر در انجام کاری، حکم آن را در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیافتم، آنگاه با شما مشورت می‌کنم، از نظرات و پیشنهادات بهره‌می‌گیرم و در نهایت تصمیم خود را خواهم گرفت.

مؤید این کلام حضرتش، آیه‌ای از قرآن است که می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (1)

(و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و

ص: 105

هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است».

طبق این آیه ی شریفه، تخلف از فرمان رسول خدا برای هیچ کس، در هیچ زمانی و به هیچ بهانه ای روا نیست. خداوند حکیم، این گونه تخلف ها را، گرچه در پوشش «سلیقه» یا «رأی شخصی» باشد، «عصیان خدا و رسول» می داند و «ضلال مبین» می نامد. همین حکم در مورد فرمان ائمه ی اطهار نیز جریان دارد؛ لذا هیچ گونه شورایی در برابر کلام نافذ امیرالمؤمنین علیه السلام اعتبار و وجاهت شرعی ندارد. این امتیاز ویژه ی امام معصوم است و به دیگری سرایت نمی کند.

5- منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (1)

حضرت امیر مؤمنان بارها با مردم در باب تشریح رویه ی خود سخن گفتند. برخی از این سخنان در قالب منشورمالک شناخته است و برخی دیگر در قالب خطبه ها و نامه های دیگری آمده است که در ادامه، به چندی از آنها اشاره می شود.

در ادامه به خبری طولانی از ابوجعفر اسکافی که ابن ابی الحدید برای روشن شدن وضعیت آن روزگار نقل می کند و بخش نخست آن، ذیل عنوان: «نخستین نخستین خطبه ی امیر مؤمنان علیه السلام پس از بیعت»

پیشتر آمده است، پرداخته می شود:

«ثُمَّ بُيِعَ وَصَّ عَدَّ الْمُنْبَرِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْ يَوْمِ الْبَيْعَةِ وَهُوَ يَوْمُ السَّبْتِ لِأَحَدَى عَشْرَةَ لَيْلَةً بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ مُحَمَّدًا فَصَلَّى عَلَيْهِ... فَلَمَّا

كَانَ مِنَ الْغَيْرِ غَدَاً وَغَدَا النَّاسُ لِقَبْضِ الْمَالِ فَقَالَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبِهِ إِيمَانًا بِالْمُهَاجِرِينَ فَنَادَاهُمْ وَأَعْطَى كُلَّ رَجُلٍ مِمَّنْ حَصَدَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ ثُمَّ بِالْأَنْصَارِ فَأَعَالَ مَعَهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ وَمَنْ يَحْصُدُ مِنَ النَّاسِ كُلَّهُمُ الْأَحْمَرَ وَالْأَسْوَدَ فَاصْدَعْ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ سَهْلٌ حَنِيفٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامِي بِالْأَمْسِ وَقَدْ أَعْتَقْتُهُ الْيَوْمَ فَقَالَ نُعْطِيهِ كَمَا نُعْطِيكَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَلَمْ يُفْضِلْ أَحَدًا عَلَى أَحَدٍ».

ترجمه: «حضرتش روز دوم پس از بیعت - که روز شنبه 19 ذی حجه بود. بر فراز منبر رفت، حمد خدای متعال گفت و بر رسول اکرم درود فرستاد... چون فردا شد و مردمان فراهم آمدند، مال را گرفت و به عبیدالله بن ابی رافع که خزانه دار و گزارشگر اموال بود، دستور داد که نخست از مهاجران آغاز کن و ایشان را بخوان، و به هر یک از کسانی که حاضرند سه دینار بده؛ سپس انصار را فراخوان و با ایشان نیز چنین کن. آن گاه در مورد هر کس که حاضر نباشد، از سرخ و سیاه، نیز به همین گونه عمل کن (و برای هر یک، سه دینار در نظر بگیر). به هنگام تقسیم، سهل بن حنیف گفت: یا امیرالمؤمنین! این شخص تا دیروز غلام من بود و امروز او را آزاد کرده ام. فرمودند: «به او نیز همان اندازه میدهیم که به تو میدهیم». امام به هر یک سه دینار داد، و هیچ کس را بر دیگری ترجیح ننهاد».

به گزارش تاریخ، برقراری مساوات و عدالت علوی به صورت عملی از نخستین روز حکومت امیر مؤمنان علیه السلام آغاز شد.

«و تخلف عن هذا القسم يؤذد طلحه و الزبير و عبدالله بن عمر و سعيد بن العاص و مروان بن الحكم و رجال من قريش و غيرها. قال: و سمع عبيد الله بن أبي رافع عبدالله بن الزبير، يقول لأبيه وطلحه و مروان و سعيدا: ما خفى علينا أمير من كلام علي ما يريد؟ قال سعيد بن العاص، و التفت إلى بن ثابت: إياك أعنى و اسمعى يا جاره. فقال ابن أبي رافع لسعيد و ابن الزبير: إن الله يقول في كتابه: «وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ.» (1)

ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَبِي رَافِعٍ أَخْبَرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ قَالَ وَاللَّهِ إِنْ بَقِيَتْ وَ سَلِمَتْ لَهُمْ فِيمَنُ هُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ قَالَ اللَّهُ ابْنُ الْعَاصِ لَقَدْ عَرَفْتَنِي كَلَامِي وَ نَظَرِي إِلَيْهِ أَمْسِ أَنِّي أُرِيدُهُ وَ أَصْحَابُهُ هَلَكَ فِي مِ هَلَكَ قَالَ فَبَيْنَا الْا فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ الصُّبْحِ إِذْ طَعَّ الْبَيْرُ وَ طَلَحَهُ فَجَلَسَا تَاحِيَهُ عَيْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ طَلَعَ مَرْوَانَ وَ سَعِيدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ الزُّبَيْرِ فَجَلَسُوا إِلَيْهِمَا ثُمَّ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَنْضَ مُوا إِلَيْهِمْ فَتَحَدَّثُوا نَجِيًّا سَاعَةً».

ص: 108

1- مؤمنون: 70.

«طلحه، زبیر، عبد الله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم، مردانی از قریش و قبایل دیگر، در زمره کسانی بودند که در این تقسیم غنایم شرکت نجس‌تند. عبیدالله بن ابی رافع شنید که عبدالله بن زبیر به پدرش و طلحه و مروان و سعید می‌گفت: علی دیروز چه کلامی را از ما می‌خواست پنهان کند؟ سعید بن عاص در حالی که رو به زید بن ثابت کرده بود، گفت: به درگفت تا دیوار بشنود. عبیدالله به سعید و ابن زبیر گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «چنین است، ولی بیشترشان حق را خوش نمی‌دارند» (1).

آن‌گاه عبیدالله مسائلی را که پیش آمده بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. امام فرمودند: به خدا سوگند، اگر باقی بمانم و برای آنها سالم مانم، به یقین آنها را در راه روشن و طریق آشکار برپا میدارم. خداوند، فرزند عاص را بکشد؛ دیروز او از سخن و نظر من به خودش فهمید که من آنجا که دربارهی افراد تباه شده سخن گفتم، مرادم او و یارانش بود.

مردم پس از بامداد در مسجد بودند که زبیر و طلحه وارد شدند و به فاصله‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام نشستند. پس از آنها مروان، سعید و عبدالله بن زبیر نیز آمدند و نزد آن دو تن نشستند. سپس گروهی از قریش آمدند و به این جمع پیوستند و مدتی سخن گفتند.

ص: 109

1- اشاره به آیه ی 43 سوره ی زخرف.

نخستین اعتراضات آشکار نیز از همان روز نخست حکومت حضرتش توسط طلحه، زبیر و ... آغاز شد. به گونه ای که گفتگوهای میان عبید الله بن ابی رافع - که مدافع و خزانه دار حضرت بود - با معترضین درگرفت.

«ثُمَّ قَامَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ جَاءَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّكَ قَدْ وَتَرْتَنَا جَمِيعاً أَمَا أَنَا فَقَتَلْتَ أَبِي يَوْمَ بَدْرٍ صَبْرًا وَخَذَلْتَ أَخِي يَوْمَ الدَّارِ بِالْأَمْسِ وَأَمَا سَعِيدٌ فَقَتَلْتَ أَبَاهُ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْحَرْبِ وَكَانَ ثَوْرَ فُرَيْشٍ وَأَمَا مَرْوَانُ فَسَدَّ حَفَّتَ أَبَاهُ عِنْدَ عُثْمَانَ إِذْ صَدَّمَهُ إِلَيْهِ وَنَحْنُ إِخْوَتُكَ وَنُظَرَاؤُكَ مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ وَنَحْنُ نُبَايِعُكَ الْيَوْمَ عَلَى أَنْ تَصْعَعَ عَنَّا مَا أَعْصَمَ بِنَاهُ مِنَ الْمَالِ فِي أَيَّامِ عُثْمَانَ وَأَنْ تَقْتُلَ قَتْلَتَهُ وَإِنْ خِفْنَاكَ تَرَكْنَا وَالتَّحَقُّنَا بِالسَّامِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ وَتْرِي إِيَّاكُمْ فَالْحَقُّ وَتَرَكْتُمْ وَأَمَا وَضَعِي عَنْكُمْ مَا أَصَبْتُمْ فَلَيْسَ لِي أَنْ أَضَعَ حَقَّ اللَّهِ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ وَأَمَا قَتْلِي قَتَلَهُ عُثْمَانُ فَلَوْلَ لَزِمَنِي قَتْلُهُمْ الْيَوْمَ لَقَتَلْتُهُمْ أَمْسٍ وَ لَكِنْ لَكُمْ عَلَيَّ إِنْ خِفْتُمُونِي أَنْ أُوْمِنَكُمْ وَإِنْ خِفْتُمْكُمْ أَنْ أَسِيرَكُمْ فَقَامَ الْوَلِيدُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَحَدَّثَهُمْ وَافْتَرَفُوا عَلَى إِظْهَارِ الْعَدَاوَةِ وَإِشَاعَةِ الْخِلَافِ».

«ولیدین بن عقبه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. ابتدا ضربه های حضرت را به خودش و سعید و مروان در طول سالیان گذشته

یادآور شد. آن گاه گفت: ما برادرانت و همانندهای تو از بنی عبد مناف هستیم. ما امروز با تو بیعت میکنیم به این شرط که اموالی را که در دوره ی عثمان به ما رسیده بود، از ما مطالبه نکنی و قاتلان او را بکشی. سپس تهدید کرد که اگر با آنها به خوبی برخورد نشود، به شام می پیوندند. امام علیه السلام به سخنان او پاسخ داد. فرمود: ضربه هایی که به شمایان زده ام، حقبا شما چنان کرد. اموالی را که گفتید، من نمی توانم حق خدا را از گردن شما و غیر شما بردارم. در مورد کشتن قاتلان عثمان، اگر امروز این کار بر من لازم بود، دیروز آنها را میکشتم. ولی من به شما قول می دهم که اگر شما مرا به ناامنی کشانید، به شما امان دهم، و اگر شما را به ناامنی کشاندم، شما را کوچ دهم. ولید نزد یارانش رفت، با آنها سخن گفت، که با وعده ی اظهار دشمنی و اختلاف افکنی پراکنده شدند».

نکات

1 آشکار شدن کینه های انباشته شده از بدر و حنین، از واکنش های برخی نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام و تصمیمات ایشان، به خوبی پیداست و این مسأله ای است که خود به آن اقرار کرده اند. در چنین شرایطی اصحاب امیر مؤمنان، دیگر بار به یاری امام زمانشان شتافتند و پاسخی

کوینده به مخالفان آن حضرت دادند.

2- در جایی دیگر، حضرتش می فرمایند: «هیچ ترسی از من نداشته باشید. من به شما امنیت می دهم، هر جا می خواهید بروید».

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام با این رفتار بزرگ منشانه ی خود، کرامت خود را در مقابل روش های کینه جویانه ی اهل سقیفه نسبت به مخالفینشان به نمایش گزاردند. آن جا که فریاد می زدند: «علی باید بیعت کند در غیر این صورت خانه اش را به آتش می کشیم!» و یا وقتی یزید بن معاویه به پیرویان اسلاف خود به امام حسین علیه السلام میگفت: «باید با من بیعت کنی در غیر این صورت کشته خواهی شد»!

حکومت عادلانه و منصفانه ی حضرت امیرعلیه السلام، نمونه ی بارزیک حکومت الهی است. ایشان مخالفان خود را ممنوع الخروج، تهدید به زندان، تبعید، قتل و مجازات نکردند و این یکی از مهم ترین تفاوت های حکومت حق با باطل است.

«فَلَمَّا ظَهَرَ دَلِيلُكَ مِنْ أَمْرِهِمْ قَالَ عَمَّاؤُا يَا سِيرُ لِأَصْحَابِهِ قَوْمُوا بِنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْكُفْرِ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا عَنْهُمْ وَرَأَيْنَا مِنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنَ الْخِلَافِ وَالطَّعْنِ عَلَى إِمَامِهِمْ وَقَدْ دَخَلَ أَهْلُ الْجَفَاءِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الزُّبَيْرِ وَالْأَعْسَرِ الْعَاقُ يُغْنِي طَلْحَةَ

فَقَامَ أَبُو الْهَثِيمِ وَعَمَّاؤُا وَأَبُو أَيُّوبَ وَسَهْلٌ حُنَيْفٍ وَجَمَاعَةٌ مَعَهُمْ فَدَخَلُوا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انظُرْ فِي أَمْرِكَ وَعَاتِبِ قَوْمَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَدْ تَقَضُّوا عَهْدَكَ وَأَخْلَفُوا وَعَدَكَ وَقَدْ دَعَوْنَا فِي السَّرِّ إِلَى رَفْضِكَ هَذَاكَ اللَّهُ لِرُشْدِكَ وَذَاكَ لِأَنَّهُمْ كَرِهُوا الْأُسُوءَةَ وَفَقَدُوا الْأَثَرَةَ وَلَا آسَيْتُ بَيْنَهُمْ وَ

بَيْنَ الْأَعَاجِمِ أَنْكُرُوا وَاشْتَشَارُوا عَدُوَّكَ وَعَظَّمُوهُ وَ أَظْهَرُوا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمَانَ فُرْقَةً لِلْجَمَاعَةِ وَ تَأَلَّفَا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ فَرَأَيْكَ».

«این قرار پنهانی آشکار شد. عمار به یارانش گفت: برخیزید به نزد این گروه از برادرانمان برویم، زیرا اخباری از آنها به ما رسیده و مطالبی شامل اختلاف و بدگویی به امامشان دیده ایم. بعلاوه جفاکاران مانند طلحه و زبیر در گروه آنها وارد شده اند. در این زمان، ابوالهیثم و ابویوب و سهل بن حنیف و گروهی دیگر برخاستند، نزد امام علیه السلام رفتند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! در کار خود نیک بیندیش، و این دسته از قریش را عتاب کن، چرا که پیمان تو را شکستند و با وعده ای که به تو داده بودند مخالفت ورزیدند، و در نهران ما را به آن دعوت می کنند که حضرتت را کنار بگذاریم. این مردم برابری را دوست ندارند، و دنبال برتری و امتیاز می گردند. هنگامی که میان ایشان و غیر اعراب برابری قائل شدی؛ ناراضی شدند، با دشمنت به رایزنی پرداختند، او را بزرگ شمردند و آشکارا به خونخواهی عثمان برخاستند، تا جماعت مردم را پراکنده سازند و به اهل ضلالت پیوستگی دهند. نیک بیندیش و رأی خود را آشکار بگو!»

نکات

1- عمار هم خود احساس وظیفه نسبت به امام زمانش داشت و همین امر، سبب اقدامات حمایتی وی نسبت به امیر مؤمنان شد و هم سبب تحریض و تشویق یارانش به حمایت از امام زمانشان،

ص: 113

این گونه فرازهای درخشان در زندگی عمار بسیار دیده می شود. گویی عمار آنگاه که در مقابل شکنجه های مشرکین به تقیه تن داد، (1) ذخیره ی الهی برای چنین روزهایی بود. که به عنوان یک صحابهی جلیل القدر، از امیر مؤمنان، برادر مظلوم رسول خدا صلی الله علیه و اله دفاع کند.

2 نکته ی قابل تأمل در این جاست که همینان، برای دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام، از حضرتش رخصت گرفته و بی اذن به میدان نمی روند.

«فَخَرَجَ عَلٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ مُرْتَدِيًا بِطَاقٍ مُّوتَرًا يُبْرِدُ قَطْرِي مَتَقَلِّدًا سَيْنًا مُّتَوَكِّنًا عَلٰى قَوْسٍ فَقَالَ اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّا تَحْمَدُ اللّٰهَ رَبَّنَا وَ اِلَهَنَا وَ وَلِيَّنَا وَ وَلِيَّ النِّعَمِ عَلَيْنَا الَّذِي اَصَدَّ بَحْتِ نِعْمَتِهِ عَلَيْنَا ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً اِمْتِنَانًا مِنْهُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنَّا وَ لَا قُوَّةَ لِيُبُونَا اَنْتَ كِرُّ اَمْ نَكْفُرُ فَمَنْ شَكَرَ زَادَهُ وَ مَنْ كَفَرَ عَذَّبَهُ. (2) فَافْضَلُ الْاَلَا- عِنْدَ اللّٰهِ مَنْزِلَةٌ وَ اَقْرَبُهُمْ مِنَ اللّٰهِ وَسِيْلَةٌ اَطْوَعُهُمْ لِاَمْرِ وَ اَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اَتَّبَعُهُمْ لِسُنَّةِ رَسُوْلِهِ وَ اَحْيَاهُمْ لِكِتَابِهِ لَيْسَ لِاَحَدٍ

ص: 114

1- اشاره به آیه ی 106 سوره نحل: ... «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ یعنی: «... مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است، ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود».

2- مضمون آیه ی 40 نمل.

عِنْدَنَا فَضْلٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ الرَّسُولِ».

امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد؛ در حالی که لباس یکسرهای پوشیده و عبای قطری بر دوش افکنده بود؛ شمشیرش را حمایت کرده بود و برکمانش تکیه داشت. به مسجد داخل شد و بر منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خدای عزوجل و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! خداوند را سپاسگزاریم که پروردگار و مولا- و ولی نعمت ماست او که نعمت هایش را آشکار و پنهان بر ما ارزانی داشته تا بر ما احسان نماید بدون آنکه سخنی بر زبان رانده باشیم و یا توانی بر شکرگزاری یا کفران نعمتش داشته باشیم. پس هر کس را که شکرش به جا آرد فزونی دهد و آن را که کفران کند عذابش نماید. از میان مردمان کسی نزد خداوند جایگاهش برتر و وسیله اش نزدیک تر است که فرمان بردارترینشان نسبت به اوامر الهی و داناترین آنها به اطاعت پروردگار و مطیع ترین آنان نسبت به سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله باشد و کتاب خدا را بیش از همه زنده نگه میدارد. هیچ کس نزد ما فضیلتی ندارد مگر به طاعت خدا و رسولش صلی الله علیه و آله»

نکات

1- شروع خطابه حضرت امیر علیه السلام، مانند هر زمانی دیگر، با معارف توحیدی آغاز می شود. از آغاز خطابه ها تا میانه ی میدان جنگ!

در بحبوه ی جنگ جمل، سربازی به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شد و پرسید: «آیا شما می گوئید خدا یکی است؟». فرماندهان امام رو به

ص: 115

سرباز کردند و گفتند: «مگر نمی بینی که در میدان جنگ قرار داریم؟ این چه حرفی است که میزنی؟». امیر مؤمنان اما، فرمودند او را رها کنید: «دَعْوَةٌ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ».

گویا حضرتش می فرمایند که ما از اهل جمل چه می خواهیم؟! آیا جز این که به مسیر توحید صحیح بازگردند؟!

آنگاه سرباز را طلبیدند و فرمودند: «سؤال خورا تکرار کن». آنگاه پاسخ مناسب را به او فرموده و قانعش کردند. (1)

اهمیت توحید در مکتب اهل البیت علیهم السلام، در سیره ی تمامی آن بزرگواران که پایه های توحیدند، (2) به روشنی خورشید هویداست. در مقابل مکتب سقیفه ای، که کشورگشایی و قدرت طلبی روشن تر از هر چیزی است. آنگاه که حتی مانند علی بن موسی الرضا علیه السلام به قدرت ظاهری رسیده اند و از نگاه کوتاه بینان، می بایست از مزایای آن بهره برند، از اندک فرصتی برای اصلاح عقاید به سمت توحید صحیح بهره می برند. در تاریخ آمده است هنگامی که مأمون قصد داشت امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی خود منصوب کند، بنی هاشم که به بیان علامه ی مجلسی همان بنی عباس مراد است را جمع کرد و به آنان چنین گفت: من قصد آن دارم پس از خود «رضا» را به خلافت برگزینم، پس آنان به او حسد ورزیدند و گفتند: آیا می خواهی مرد نادانی را که هیچ آشنایی با خلافت و سیاست ندارد ولیعهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به این جا بیاید و نمونه هایی از جهات او را که دلیل خوبی او

ص: 116

1- التوحید (للصدوق)، ص 83.

2- زیارت جامعه: «أركاناً لتوحيد»: کامل الزیارات، ص 318.

خواهد بود بینی! مأمون نیز حضرت را فراخواند. آنان گفتند: ای ابوالحسن! به منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خداوند را به طور صحیحی شناخته، براساس آن عبادت کنیم.

حضرت بر منبر رفتند؛ سر به زیر داشتند و بی آنکه سخنی گویند مدتی به همان حال نشست، سپس حرکتی کرده از جای برخاستند و راست ایستادند و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم و اهل بیتش خطبه ای ایراد فرمودند که از جهت معارف بلند توحیدی، به خطبه ی توحیدی ی امام رضا علیه السلام مشهور است. (1)

2- پیام توحیدی حضرتش در این سخنان، از این قرار است:

الف) نعمت های خداوند، بی آنکه برای آنها تلاشی داشته باشیم یا لیاقت و استحقاقی از خود نشان داده باشیم بر ما سرازیر است. و این نیست مگر لطف و تفضل او بر بندگان.

ب) این نعمت ها، مایه ی آزمایش و ابتلای بندگان است.

ج) این آزمایش ها، در بستر «اختیار انسان» به ثمر می نشیند.

امیرکلام، این نکات مهم و یا بهتر، این سه کتاب گسترده را در چند کلام مختصر گنجانده است! به اعجاز علوی بحر، نه در کوزه و بلکه در سه قطره گنجانده شده است.

کلام علی کلام علی *** مقاله المرتضی، مرتضی

سخنان علی علیه السلام، عالی ترین کلمات است و آن چه را که مرتضی بگوید، سخنی پسندیده است.

ص: 117

1- برای مطالعه ی بیشتر، ر.ک: خطبه توحیدی خطبه امام رضا علیه السلام با ترجمه و شرح علامه مجلسی رحمه الله، انتشارات آستان قدس رضوی.

3- لازمه و ادامه ی توحید، عمل به سنت رسول است و پیروی از کتاب خدا. این دو مهم، همزمان مفید فایده است.

«هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرَتَا وَعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسِيرَتُهُ فِينَا لَا يَجْهَلُ ذَلِكَ إِلَّا جَاهِلٌ عَانِدٌ عَنِ الْحَقِّ مُنْكَرٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (1) ثُمَّ صَاحَ بِأَعْلَىٰ صَوْتِهِ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ (2) فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (3)

ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِاسْلَامِكُمْ؟ «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (4)

«کتاب خدا در دست ماست و پیمان و سیره‌ی رسول الله در میان ما است، و هیچ کس جز نادانی که ناروا از حق گریزان است، آن را انکار نمی کند. خدای متعال گفته است: «ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را اقوام و قبیله ها قرار داده ایم تا با هم آشنا شوید و به نیکی با هم به معاشرت برخیزید؛ بزرگوارترین شما در نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر باشد.»

سپس با بانگ بلند فریاد برآورد: «از خدا و از پیامبر خدا فرمان

ص: 118

1- حجرات: 13.

2- نساء: 59؛ مائده: 92؛ نور: 54؛ محمد: 33؛ تغابن: 12.

3- آل عمران: 32.

4- حجرات: 17.

برید»، و اگر رویگردان شوید، «بدانید که خدا کافران را دوست ندارد». سپس گفت: «ای گروه مهاجران و انصار! آیا برای مسلمان شدن خود بر خدا و پیامبر منت می نهید؟ بدانید که خدا بر شما منت می نهد که به ایمان - اگر راست بگویید - هدایتتان کرده است.

نکات

1- بعد از گذشت بیست و پنج سال، بار دیگر پیام نبوی بر مدار حدیث ثقلین در مسجد طنین انداز شد. امیر مؤمنان علیه السلام با یادآوری آنکه کتاب خدا و سنت رسول خدا در دست ما اهل بیت علیهم السلام است، در مقابل شعار «حسبنا کتاب الله» ایستادند و با سخنان خود که مضمونی قرآنی داشت، فهم و تدبر صحیح قرآنی را در میان عموم مردم احیا کردند.

2 - انتخاب آیه یا آیاتی از کتاب خدا توسط معصوم علیهم السلام، بسیار حائز اهمیت است. این چنین آیات، حاوی حکمت هایی است که خواننده را بر این باور می رساند که قصدی مهم در پس آیه ی قرائت شده نهان است. آن گاه که حضرتش با صدای بلند فریاد می کنند ای مردم! برگردید به سیره ی رسول خدا که خود دیده اید! تبعیت کنید از سنت رسول خدا که خود دیده اید! ای مردم، اگر کسی که سیره ی رسول خدا را دیده است، به آن عمل نکند، جاهل و معاند و منکر است! سیره رسول خدا، تبعیض نژادی نبوده و نیست!

3- جاهل در این عبارت، جهل ضد عقل است و نه ضد علم! چراکه کسی که عالم نباشد بر او حرجی نیست و شماتت بر او جایی ندارد. عقل

ص: 119

به انسان می گوید که طریق عبودیت را پیش بگیر و جهل تو را به مسیر ابلیس هدایت می کند.

4- حضرت امیر علیه السلام با قرائت آیه ی: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوعًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» به مردم یادآوری کردند که همه در نزد خدا برابر هستند و تنها معیار برتری، تقواست. پس ای مردم، چگونه به تبعیض خلفای پیشین تن در دادید و این منکر را پذیرفتید. و اینک علی، به منطبق قرآن و سیره ی رسول خدا، میان مردم به مواسات رفتار خواهد کرد و این معروف را هم با تذکر زبانی و هم با اجرای عملی احیا می کند.

5- تأکید به این نکته که راه هدایت معلوم شده است و هر مسلمان می بایست از خدا و رسول خدا تبعیت کند و در عین حال آدمی مختار است که راه صواب را بر نگزیند اما بداند که خداوند کافرین را نخواهد پذیرفت.

6- گویا امیر مؤمنان علیه السلام در ادامه، با کلمات خود به مردم می فرماید خود را عزیز کرده ی خدا ندانید و بر خدا و رسول منتی نداشته باشید که اگر ما نبودیم اسلام پا نمی گرفت و ... بلکه این منت از طرف خدا و رسول بر شماست که طریق هدایت را به شما شناساند.

«ثُمَّ قَالَ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ وَكَانَ يَقُولُهَا إِذَا غَضِبَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصَبْتُمْ بِحَتْمِ تَمَنُّوْنَهَا وَتَرَعَبُونَ فِيهَا وَأَصَبْتُمْ بِحَتْمِ تَغَضِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارٍ وَمِيرِيمَ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ فَلَا تَغْرَبْنَكُمْ قَدْ حَذَرْتُمُوهَا وَاسْتَمْتُمُوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ لِأَنفُسِكُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَالذُّلِّ لِحَمِّهِ

ص: 120

فَمَا هَذَا أَلْفِي فَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيَّ أَحَدٍ فِيهِ أَثَرَةٌ فَقَدْ فَرَعَ اللَّهُ مِنْ قِسْمَتِهِ هُوَ مَا اللَّهُ وَ أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بِهِ أَقْرَبْنَا وَ لَهُ أَسْلَمْنَا وَ عَهْدٌ نَبِينَا بَيْنَ أَظْهَرْنَا فَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِهِ فَلْيَتَوَلَّ كَيْفَ شَاءَ فِيهَا الْعَامِلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ الْحَاكِمُ بِحُكْمِ اللَّهِ لَا وَحْشَةَ عَلَيْهِ».

«امام فرمودند: «منم ابو الحسن».) (هر وقت حضرتش خشمگین می شد، چنین می گفت). بعد به سخنان خود این گونه ادامه داد: بدانید که این دنیایی که شما خواستار و آرزومند آن هستید، و شما را خشمگین یا خرسند می سازد، خانه ی ماندگار شما و منزلگاهی که برای آن آفریده شده باشید، نیست. پس مبادا شما را بفریید، که به شما نسبت به آن هشدار داده‌اند. و نعمت های خدا را، با شکیبایی بر اطاعت خدا و فروتنی در برابر حکم او - جل ثناؤه - برای خود فراوان سازید.

و اما این غنیمت، هیچ کس را در آن بر دیگری امتیازی نیست و خدا حکم تقسیم آن را داده است: مال، مال خدا است و شما هم بندگان مسلمان خدایید. اینک این کتاب خدا است که به آن اعتراف کرده و تسلیم شده ایم، و عهد و پیمان پیامبر ما در میان ما است. هر که به اینها راضی نیست، به هر جا که خواهد رو کند؛ زیرا کسی که به فرمان خدا گردن می نهد و بدان عمل میکند و به حکم خدا حکم میدهد، هیچ ترس و وحشتی ندارد».

1- ائمه ی هدی علیهم السلام، تذکر به قیامت و یاد مرگ را همواره راهکاری برای درمان دردهای اخلاقی و وابستگی به دنیا دانسته اند چراکه ریشه ی تمامی غفلت ها حب دنیا است.

2 - در آن برهه از زمان که با تربیت سقیفه ای، مردمان سر مست غنائم و بهره های بدست آمده از فتوحات بودند، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام تلنگری در مذمت دنیا طلبی به ایشان می زند. تلنگر از زبان فردی که خود دنیا را سه طلاقه کرده بود و بهره ای از دنیا نمی خواست و پشتوانه ی کلامش، سیره و عملش بود.

3 - حضرت امیر علیه السلام با طرح مسأله ی «فیء»⁽¹⁾، دیگر بار بر انطباق سیره ی خود بر سیره ی رسول خدا و نه سنت خلفا تأکید کردند.

4- کسی که با مبنای الهی حرکت می کند، نه نگران دشمنی مردمان با او در راه حق است و نه دل بسته و وابسته ی به حمایت های ایشان. این پیام چراغی است که از جانب امیر مؤمنان علیه السلام برای مردمان در طول تاریخ افروخته شده هر چند که بهانه ی صدور این کلام، مخاطبان اولیه ی آن است.

نوع موضع گیری در کلام اهل البیت علیهم السلام در رویدادها، تفاوتی اساسی با دیگران دارد. کلام علم های هدایت علیهم السلام، بانگاهی فرا زمانی و فرامکانی، نه تنها برای مخاطبان اولیه بلکه برای تمامی بشر در طول اعصار کاربرد داشته و یکبار مصرف نیست. از این رو، این پیامی است که

ص: 122

1- برای مطالعه ی بیشتر درباره ی «فیء» رجوع کنید به کتاب آیت الله محمد رضا جعفری در باب فدک.

بشر، نباید در مسیر حق از هیچ چیز واهمه کند.

«ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمُنْبَرِ فَصَدَّ لِي رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ بَعَثَ بَعْمَارِينَ يَاسِرٍ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ حَسَلٍ الْقُرَشِيَّ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَهُمَا فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ فَأَتَاهُمَا فَدَعَاؤُهُمَا فَقَامَا حَتَّى جَلَسَا إِلَيْهِ بِرَأْيِ مَطَالِعُهُ يَبِشْتَرُ دَرَاهِمَ يَ فِي رُجُوعِ كَنِيْدِهِ بِهِ كِتَابُ آيَةِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَضًا جَعْفَرِي دَرَّ بَابَ فَدَكٍ فَقَالَ لَهُمَا نَسَدْتُكُمْمَا اللَّهُ هَلْ جِئْتُمَانِي طَائِعِينَ لِلْبَيْعَةِ وَدَعَوْتُمَانِي إِلَيْهَا وَأَنَا كَارٍ لَهَا قَالَا نَعَمْ قَالَ غَيْرَ مُجْبَرَيْنِ وَلَا مُفْسُورِينَ فَاسْلَمْتُمَا لِي بِيَعْتِكُمَا وَأَعْطَيْتُمَانِي عَهْدَكُمَا قَالَا نَعَمْ

قَالَ فَمَا دَعَاكُمَا بَعْدُ إِلَيَّ مَا أَرَى قَالَا أَعْطَيْنَاكَ بِيَعْتَنَا عَلَى أَنْ لَا تُفْضِيَ فِي الْأُمُورِ وَلَا تَقْطَعَهَا دُونَنَا وَأَنْ تَسْتَشِيرَنَا فِي كُلِّ أَمْرٍ وَلَا تَسْتَيْدَّ بِذَلِكَ عَلَيْنَا وَلَا تَنَا مِنَ الْفَضْلِ عَلَى غَيْرِنَا مَا قَدْ عَلِمْتَ فَأَنْتَ تَقْسِمُ الْقَسَمَ وَتَقْطَعُ الْأَمْرَ وَتَمْضِي الْحُكْمَ بِغَيْرِ مُشَاوَرَتِنَا وَلَا عَلَيْنَا

فَقَالَ لَقَدْ تَقَمُّمْتُمَا يَسِيرًا وَأَرْجَانُكُمْ كَثِيرًا فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ يَغْفِرُ لَكُمْ مَا أَلَا تُخْبِرَانِي أَدْفَعْتُمَا عَنْ حَقِّ وَجَبَ لَكُمْمَا فَظَلَمْتُمَا إِيَّاهُ قَالَا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَهَلْ اسْتَأْذَنْتُمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ لِنَفْسِي بِشَيْءٍ قَالَا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ أَفَوْقَ حُكْمٍ أَوْ حَقِّ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَجَهَلَهُ أَوْ ضَعَفْتُمْ عَنْهُ قَالَا مَعَاذَ اللَّهِ.»

«سپس از فراز منبر به زیر آمد و دو رکعت نماز خواند. بعد از آن

عمار یاسر و عبدالرحمن بن سیر قریشی را به دنبال طلحه و زبیر - که در گوشه مسجد نشسته بودند . فرستادند، تا آن دو را بیاورند. آمدند و روبه روی حضرت نشستند. فرمودند: شما را به خدا قسم میدهم، آیا شما از سرطاعت برای بیعت به سراغ من آمدید و من نسبت به آن کراهت داشتم؟ پاسخ دادند: بله. فرمودند: پس، از سر اجبار و الزام با من بیعت نکرده و خود را تسلیم نمودید؟ پاسخ دادند: بله. فرمود: پس چه انگیزه ای شما را به کاری کشانده که می بینم؟

گفتند: ما با شما بیعت کردیم، با این شرط که در کارها بدون ما تصمیم نگیرید و در هر کاری با ما مشورت کنید و به تنهایی پیش نروید و ما را بر دیگران برتری دهید؛ در حالی که شما به تنهایی تصمیم گرفتید و با ما مشورت نکردید و بین ما و سایرین فرقی نگذاشتی. امام فرمود: شما به راحتی مرا مؤاخذه کردید و کارها را بسیار به تأخیر انداختید؛ اینک از خدا آمرزش بخواهید تا شما را ببخشد. آیا من شما را از حقتان منع کردم یا ظلمی به شما کردم؟ گفتند: پناه بر خدا. فرمود: آیا از این مال برای خودم برداشتم؟ گفتند: پناه بر خدا. فرمود: آیا حقی بوده که نسبت به مسلمانی رعایت نکرده باشم و او را از آن محروم کرده باشم؟ گفتند: پناه بر خدا».

نکات

1- ثبت تاریخی گفتگویی که میان امیر مؤمنان علیه السلام و طلحه و زبیر صورت گرفت، چراغی روشنگر شد برای آنانی که طالب حقیقتند. ثمرهی این گفتگو، هم یک روشنگری برای مردم آن عصر و آتش

ص: 124

افروزان جمل بود و هم برای آیندگان حقایقی را آشکار می کرد.

طلحه و زبیر با زبان خود به نکاتی اعتراف کردند که هر کس به این اقرارها توجه کند، گروه ستمکار در جمل را خواهد شناخت و این حق را برای امیرالمؤمنین در دفاع از خویش قائل خواهد شد.

2- نگاه امیرمؤمنان علیه السلام، بر خلاف سیاست بازان دنیاست. از منظر سیستم های حکومتی دنیا، آن حضرت می بایست مخالفان خود را با شیوه ها و ترفندهای گوناگون با خود همراه می ساخت. آن عده که طالب پول بودند را با بخشش زر و زیور و آنان که طالب پست بودند را با واگذاری برخی مسئولیت ها در اختیار می گرفت. اما ایشان با کی از مخالفت مخالفان نداشتند و اهتمامشان به اداری حکومت بر مبنای کتاب خدا و سنت نبوی بود.

در منطق دین، عدالت اصل است و حکومت، مقدمه ای برای برقراری عدالت در جامعه است. از این رو، پاسخ به این سؤال که حکومت فدای عدالت شود یا عدالت فدای حکومت، روشن می شود.

«قَالَ فَمَا الَّذِي كَرِهْتُمَا مِنْ أَمْرِي حَتَّى رَأَيْتُمَا خِلَافِي قَالَا خِلَافَكَ عَمْرَبْنِ الْخَطَابِ فِي الْقَسْمِ إِنْ جَعَلْتُمْ حَقَّنَا فِي الْقَسْمِ كَحَقِّ غَيْرِنَا وَسَوَّيْتُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ لَا يُمَاتِلُنَا فِي مَا أَفَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِأَسْيَافِنَا وَرِمَاحِنَا وَأَجْفُنَا عَلَيَّ بِخَيْلِنَا وَرَجْلِنَا وَظَهَرَتْ عَلَيْهِ دَعْوَتُنَا وَأَخَذْنَا قَسْرًا وَقَهْرًا مِمَّنْ لَا يَرَى الْإِسْلَامَ إِلَّا كَرْهًا

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا مَا ذَكَرْتُمُوهُ مِنَ الْإِسْتِشَارَةِ بِكَمَا فَوَّ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْوِلَايَةِ رَغْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ

جَعَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَخِيفْتُ أَنْ أُرَدَّكُمْ فَتَخْتَلِفَ الْأَمَّةُ فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سَمِعْتُ رَسُولَهُ فَأَمَضْتُ مَا دَلَّنِي عَلَيْهِ وَ اتَّبَعْتُهُ وَ لَمْ أَحْتَجْ إِلَى رَأْيِكُمْ فِي وَلَا رَأْيٍ غَيْرِ كَمَا وَ لَوْ وَقَعَ مُحْكَمٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ بَيَانُهُ وَلَا فِي السُّنَنِ بُرْهَانُهُ وَ احْتِجَجَ إِلَى الْمَشَاوَرَةِ فِيهِ كَمَا وَرَتُّكُمْ فِيهِ.

وَ أَمَّا الْقِسْمُ وَ الْأَسْوَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ فِيهِ بِأَدَى بَدْءٍ قَدْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَحْكُمُ بِذَلِكَ وَ كِتَابُ اللَّهِ نَاطِقٌ بِهِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الِى لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ جَعَلْتَ فَيَنْتَنَا وَ مَا أَفَاءْتَهُ سَيُوفُنَا وَ رِمَاحُنَا سِوَاءَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَ غَيْرِنَا فَقَدِيمًا سَبَقَ إِلَى الْإِسْلَامِ قَوْمٌ وَ نَصَرُوهُ بِسَيُوفِهِمْ وَ رِمَاحِهِمْ فَلَمْ يُفْضَلْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْقِسْمِ وَلَا أَثَرُهُمْ بِالسَّبْقِ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُوفٍ السَّابِقِ وَ الْمُجَاهِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَالُهُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ وَ اللَّهُ عَنِّي وَلَا يُغَيِّرُكُمْ إِلَّا هَذَا أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ أَيَّامَ الصَّبْرِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ وَ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْنًا لِلْحَقِّ عَلَى مَنْ خَالَفَهُ» (1)

ص: 126

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 7، ص 38، ذیل خطبه 91؛ المعيار و الموازنه، اسكافى، ص 51؛ علامه مجلسى در بحار الأنوار، ج 32، ص 18 - 22 از ابن ابى الحديد نقل می کند.

حضرت فرمودند: پس چه کاری کردم که شما را خوش نیامده است؟ گفتند: شما در تقسیم اموال مانند عمر بن خطاب عمل نمیکنید و سهم ما را با دیگران مساوی قرار میدهید، با آنکه شبیه ما نیستند در باب رنجی که ما در راه خدا با شمشیرها و خونها و پاها یمان برده ایم. فرمود: اینکه گفتید با شما دو تن (طلحه و زبیر) مشورت کنم (و شما را مشاوران خود قرار دهم)، باید بگویم: به خدا سوگند، به فرمانروایی بر شما هیچ تمایلی نداشتم، بلکه این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و من نگران شدم که آن را به شما برگردانم و امت به اختلاف بیفتند؛ پس برای روشن شدن کار به کتاب خدا و سنت رسول او رجوع کردم و آنها مرا دلالت و کفایت میکنند و دیگر احتیاجی به رأی و نظر و مشورت با شما ندارم. اینک اگر حکمی پیش آید که بیان آن در کتاب خدا و برهانش در سنت پیامبر نباشد، و نیازی به مشورت با شما در آن مورد پیش آید، در آن زمینه با شما مشورت می کنم.

اما در مورد تقسیم هایی که گفتید، من از ناحیه ی خودم تصمیم نگرفتم؛ بلکه من و شما پیامبر اکرم را دیدیم که درباره ی آن حکم می فرمود، و کتاب خدا از آن سخن می گوید؛ یعنی کتابی که باطل در آن راه ندارد و نازل شده از سوی خدای متعال است.

اما در مورد اینکه گفتید بهره شما از قیء نباید با دیگران مساوی باشد، به زمان رسول خدا برگردیم که این که کسانی بودند در زمان رسول خدا که ایشان را با شمشیر و نیزه هایشان یاری

میکردند و حضرت در تقسیم قسمت‌ها آنها را بر دیگران برتری ندادند و این خداست که اجر سبقت‌گیرنده و جهادکننده را در زموز قیامت ادا میکند و این از آن شما نیست و قسم به خدا که نزد من است و نه نزد غیر شما خدا دل‌های ما و شما را به جانب حق رهنمون شود، و به ما و شما شکیبایی آموزد؛ آنگاه گفت: «خدا بیامرزد کسی را که چون حقی ببیند به یاری آن برخیزد، و چون ستمی را مشاهده کند به جلوگیری از آن پردازد، و در برابر هر کس که به مخالفت با حق برخاسته است جانب حق را بگیرد...».

نکته

در این بخش، طلحه و زبیر به صراحت اعلام می‌کنند که تبعیض نژادی و طبقاتی عمر بن خطاب را ترجیح می‌دهند و با این سخنان، باطن خود را آشکار کردند. در مقابل حضرت امیر علیه السلام نیز تأکید می‌کنند که به سیره نبوی پایبند خواهند بود.

6- منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیوهای حکومتی خود فرموده اند:

«لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِيَّايَ فَلْتَهُ و لَيْسَ أَمْرِي و أَمْرُكُمْ وَاوَدَّ إِتَى أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ و أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَايْمُ اللَّهِ نَصْفَنَ الْمُظْلُومَ و لِأَقْوَدِنَ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أوردَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ و إِنْ كَانَ كَارِهًا» (1).

ص: 128

«بیعت شما مردم با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید. به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گرچه تمایل نداشته باشد!».

نکات

1- بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام، امری اختیاری و از سر آزادی کامل بوده است و بیعتی اجباری یا از روی بی خردی نبوده است. بیعت با ایشان، همانند بیعت با خلیفه ی اول، «بیعت فلتة» نبوده است. چنان چه خلیفه ی دوم عمر بن الخطاب گفت: «کانت بیعه ابوبکر فلتة وقی الله شرها»؛ (1) یعنی: «بیعت با ابوبکر بدون فکر و اندیشه صورت گرفت [و شایستگی در میان نبود] و خداوند شرش را نگاه داشت».

فلته بودن خلافت ابوبکر را می توان از دو دیدگاه بررسی کرد:

دیدگاه اول این که همین عبارت، ریشه ی قانونی بودن خلافت خلیفه ی اول را زد و آن را از اعتبار انداخت.

دیدگاه دوم این که، این که عمر این جمله را آگاهانه و با برنامه ریزی قبلی بر زبان آورد. بلکه ابوبکر، با برنامه ریزی دقیق عوامل پشت پرده، بر مسند خلافت نشست. اما عمر آن را فلتة قلمداد کرد تا اذهان مردم به سمتی دیگر معطوف نشود که سؤال کنند چه کسانی او را سر کار آوردند و یا به چه انگیزه و هدفی این کار صورت گرفت. پس بهتر این

ص: 129

بود که عنوان شود او بدون مقدمه و فکر سرکار آمد!

پشتوانه ی این استدلال، اقداماتی است که برای محکم ساختن پایه های حکومت سقیفه ای از همان روزهای نخستین انجام دادند. اقداماتی نظیر به قتل رساندن مخفیانه ی سعد بن عباده و نسبت دادن آن به لشکریان بنی الجان (جن).

2- در این بخش یک رویداد با دو نگاه مشاهده می شود. حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: خواسته ی من و شما یکی نیست. من شما را به خاطر خدا می خواهم و شما مرا برای خودتان طلب می کنید.

از این رویداد که حکومت امیر مؤمنان علیه السلام باشد، برخی انتظار منافع شخصی داشتند در حالی که حضرت امیر علیه السلام آن را فرصتی برای عبودیت می دانستند. این تضاد نوع نگاه و اهداف، سبب بروز مشکلاتی شد که به شکل جنگ های سه گانه در زمان حکومت امیر مؤمنان جلوه کرد.

3- در بخش دیگر، فراخوان همراهی مردم با امیر مؤمنان علیه السلام داده می شود. حضرتش می فرمایند با کمک شما به من اهداف الهی پیش می رود: «أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ»

4- حکومت حضرت امیر با عدالت آغاز می گردد؛ در هنگامه ی ظهور حضرت مهدی علیه السلام، عدالت سخن آغازین آن حضرت می باشد.

7- منشور حکومت حضرت امیر علیه السلام (3)

در یکی از خطبه های نهج البلاغه، یکی از خطبه های حساس و بسیار مهم حضرت امیر علیه السلام در آغاز حکومت ایشان است.

حضرت در این خطبه بسان اتمام حجت بر مردمان آن روزگار بود. مردمی که کسی آنان را به بیعت مجبور نساخت و خود با هجوم به خانه ی حضرت امیر او را بر مسند کار نشانندند. مرحوم شریف رضی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین نقل می کند:

«دَعُونِي وَالتَّمَسُّرُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسَدِّقُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَأَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتُ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَعَلِمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مِمَّا أَعْلَمُ وَلَمْ أَضِغْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ وَإِنْ تَرَكَتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلَّ أَسْمَعَكُمْ وَاطَّوَعَكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» (1).

«مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، که ما پیشاپیش کاری میرویم که آن را رویه هاست، و گونه گون رنگهاست. دل ها برابر آن بر جای نمی ماند و خردها بر پایه همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده، و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار میکنم که خود میدانم، و به گفته ی گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شمایم، و برای کسی که کار خود را بدو می سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم».

ص: 131

1- در تمام دنیا مرسوم است که افراد وقتی نامزد دریافت مقام و ریاست در مملکتی می شوند، تمام تلاش و همتشان بر این قرار می گیرد که تصویری خوشایند از خود به نمایش بگذارند، تصویری که مردم را به سوی خود جلب نمایند.

از این روسخنان مردم پسند می گویند و طبع و ذائقه ی مردم را در تبلیغات خود مدنظر قرار می دهند. به عنوان نمونه، اعلام می کنند که ما لایحه ای به مجلس می بریم که حقوق کارگران چنین و چنان شود، درباره ی تساوی زن و مرد فلاخن لایحه را تصویب می کنیم. برای معلمان، فرهنگیان، اقشار مختلف مردم طرح های نوبه اجرا در می آوریم. روستاها را آباد و راه ها را امن می کنیم و در حقیقت، آنان با دادن چنین وعده هایی، چهره ای محبوب، صالح طلب و معقول از خود نشان می دهند.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام اما در نخستین سخنرانی خود، مشی و مرام و دیدگاه خود را نسبت به حکومت بسیار روشن و شفاف بیان می دارند و نطقی خلاف نطق همه ی قدرتمندان تاریخ ایراد می کنند.

حضرت در این بیانیه عنوان می کنند که از کسی تبعیت نخواهند کرد، سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ایشان را سست و ضعیف نمی کند و از موضع خود که پیروی از دستورات الهی و سنت نبوی است به تخلف نخواهند کرد. بر خلاف سیاستمداران دنیا، از مردم می خواهند چونان که در گذشته، به سویش نیامدند، اکنون نیز ایشان را رها کنند.

2- در بخشی از کلام، می فرمایند: «من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم». این کلام، ناظر به دو نکته است:

نکته اول آنکه، اگر من امیر باشم و شما بیعت کنید، یعنی مرا پذیرفته اید؛ اگر بعد از بیعت آن را بشکنید، و در مقابلم قرار بگیرید، خطا کار خواهید بود و مستحق دوزخ

نکته ی دوم آنکه، منظور حضرتش از عبارت «وزیر باشم»، این نیست که یک خلیفه انتخاب کنید و من وزیر و معاون او می شوم. به عبارت دیگر، در این جا وزیر به معنای احراز پست وزارت نیست. بلکه نظر امیر مؤمنان علیه السلام این است که من در امور به شما کمک خواهم کرد، غمخوار شما می شوم و اگر مشورتی بخواهید از شما دریغ نخواهم کرد. بنابراین در این عبارت، منظور از وزیر، «شخص کمک کننده، همراه و همدل» است.

8- منشور حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام (4)

در خطبه ای دیگر که در همان روزهای آغازین حکومت ایراد شده است، بار دیگر حضرتش بر نفی تبعیض نژادی تأکید کرده و فرمودند:

«خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أُحْرَاءُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ خَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبَرَ فِي الْخَيْرِ فَلَا يَمُنُّ بِهِ عَلَى اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا أَلَا وَقَدْ حَضَرَ شَيْءٌ وَ نَحْنُ مَسْئُونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ

فَقَالَ مِرْوَانُ لَطَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرُكُمْ قَالَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَ أَعْطَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَ جَاءَ بَعْدَ غُلَامٍ أَوْ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ.

فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتَهُ بِالْأَمْسِ تَجْعَلُنِي وَإِيَّاهُ سَوَاءً فَقَالَ إِلَى نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لِيُؤَلِّدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيَّ وَوَلَدِ اسْحَاقَ فَضَلًّا» (1).

«امیر مؤمنان علیه السلام خطبه ای ایراد فرمود و در آن خدای را ستایش و ثناء گفت، سپس فرمودند: ای گروه مردم! آدم (ابوالبشر) فرزندی را به عنوان برده و یا کنیز بر جای ننهاد، بلکه مردم همگی آزاد (خلق شده اند، ولی خداوند برخی از شما را زیر دست دیگری قرار داده؛ پس هر که آزمایش و بلاء (و سابقه ای از نظر جهاد اسلام) داشته و در کار خیر شکیبایی ورزیده، نباید بر خدای عزوجل منتی داشته باشد. آگاه باشید که اینک چیزی (از اموال) برای ما فراهم شده و ما در مورد (تقسیم) آن برابر تقسیم میکنیم و فرقی میان سیاه پوست و سرخ پوست نگذاریم.

مروان به طلحه و زبیر گفت: از این سخن مقصودی جز شما دو نفر ندارد. پس امیر مؤمنان (دست به کار تقسیم شد) و به هر یک نفر سه دینار داد، (تارسید) به مردی از انصار، (به او) نیز سه دینار داد، و پس از او غلام سیاهی آمد. حضرت به او نیز سه دینار داد، مرد انصاری گفت: ای امیر مؤمنان! این غلامی است که من دیروز او را آزاد کردم به من و او برابر می دهی؟ فرمود: من در کتاب خدا نگریستم، ولی ندیدم که فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری و فضیلتی داشته باشند».

ص: 134

شاید بتوان گفت یکی از بی نظیرترین بیاناتی که در رد نژادپرستی گفته شده است، همین سخن امیر کلام، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد که می فرماید: «آدم و حوا فرزند بنده و یا کنیزی به وجود نیاوردند و مردم همگی آزاد (خلق شده اند)»، بردگی در نژاد آدمیزاد نیست و هیچ انسان آزاده ای نباید به بردگی گرفته شود. حال اگر بنا به مناسباتی به اسیری و بردگی گرفته شد، دیگران باید بکوشند تا او را آزاد کنند و این ممکن نیست مگر آن راهکاری که اسلام معرفی می نماید. مردم همه آزادند و این پیام آزادی انسان هاست.

از آن جا که مردم به سیستم برده داری خو گرفته بودند، بابت بردگان و کنیزان پول پرداخت کرده و آنها را به تملیک خود درآورده بودند. اسلام از ابتدا با خرید و فروش بردگان مبارزه نکرد. بلکه توصیه ی اسلام به مسلمانان این بود که اگر می توانید بردگان را از صاحبانشان بخرید و آنان را در راه خدا آزاد کنید. هم چنین برای جبران و کفاره ی برخی گناهان و خطاها، آزاد کردن برده و کنیز قرار داده شد. اگر اسلام خرید و فروش بردگان را حرام اعلام می کرد، این راهکار عملاً اجرایی نمی شد.

علاوه بر این، حضرات ائمه علیهم السلام بردگان را از صاحبانشان خریده و تحت تعالیم خود به آنها آموزش می دادند؛ آنان پس از آزادی و مرخص شدن از خدمت آن بزرگواران، با سفر به اقصی نقاط جهان، هم آزادانه زندگی می کردند و هم مبلغانی کارآمد برای دین اسلام صحیح و آموزه های اعتقادی خاندان عصمت و سیره ی عملی اهل بیت بودند.

سیره ی علوی در تقسیم بیت المال، گرچه در کوتاه مدت عده ای سودجو را رنجاند، ولی در درازمدت، برگ درخشانی بر جای گذاشت که عدالت اسلامی را در سیره علوی نشان داد و راهنمایی برای آیندگان شد. در این زمینه به چند نص تاریخی اشاره خواهد شد.

گزارش اول

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در تقسیم بیت المال، همواره با پرسش هایی مواجه می شد، نظیر:

* چرا سهم غلام و آزاد را یکسان پرداخت می کند؟

* چرا امتیازات و سوابق را در نظر نمی گیرد؟

* چرا همه را به یک چشم می نگرد؟

* چرا خدمات و رنج کشیدن های برخی مسلمانان را در دوران صدر اسلام مورد توجه قرار نمی دهد؟

در مقابل، پاسخ صریح، شفاف و خردمندانه ی حضرت امیر علیه السلام در طول تاریخ، تحسین عقلای عالم را در پی داشت. بزرگان و دانشمندان، صدها بار سیره علوی را تحلیل کرده و پیرامون آن بسیار نگاشته اند. افرادی همچون جرج جرداق مسیحی، شبلی شمیل (یکی از پیشتازان مکتب مادی گرایی)، جبران خلیل جبران، محمود صواف، سبوح سرکیسیان (از روحانیون بزرگ ارمنه) و ... بارها و بارها نهج البلاغه را خوانده و از این دریچه در آن تفکر و تأمل نموده اند.

برای نمونه امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به یکی از درخواست های ناروا در آغاز حکومت خود چنین فرمودند:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِي مَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أُمْنَجِمُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَلَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ

[ثم قال] عليه السلام: أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَيُكْرِمُهُ فِي الْآلِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَلَمْ يَضَعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُدَّ كُرْهُمُ وَكَانَ لِغَيْرِهِ وَدُهُمُ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ الْعُلُ يُومًا فَاحْتِاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَالْأَمُّ خَدِينٍ» (1).

«مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن بر کسی که والی اویم؟ به خدا که نپذیرم تا جهان سر آید، و ستاره ای در آسمان پی ستاره ای بر آید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر میداشتم که چنین تقسیم سزا است. تا چه رسد که مال، مال خدا است.

بدانید که بخشیدن مال به کسی که مستحق آن نیست، با تبذیر و اسراف یکی است. قدر بخشنده را در دنیا بالا برد و در آخرت فرود آرد، او را در دیده ی مردمان گرامی کند، و نزد خدا خوار گرداند. هیچ کس مال خود را آن جا که نباید نداد، و به نامستحق نبخشود، جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی شان از آن دیگری بود. پس اگر روزی پای او لغزید، و به

ص: 137

نکات

1 - در این سخن حضرتش که می فرماید: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ»؛ یعنی: «آیا شما مرا امر می کنید پیروزی (در حکومت و بقای آن) را با ستم کردن به دست آورم؟»، دریایی از معرفت و انسانیت و عدالت فریاد بر می آورد. در نظر سیاست مداران دنیا، رسیدن به آرمان و هدف، اصل است، گرچه در این میان حقوق عده ای پایمال شود؛ و در این جاست که مرام امیر مؤمنان علیه السلام جلوه می کند.

در مرام سیاست بازان، این تنها راه ماندگاری بر مسند حکومت است. اما در دیدگاه الهی، اگر رسیدن به هدفی موجب ظلم و تعدی به افراد شود، این حرکت از آغاز، خطا و اشتباه است. اگر یک حاکم برای بقای حکومت خود شهرها را ویران کند، افرادی نالایق به کار گمارد، بذل و بخشش های بی مورد انجام دهد، تماما مصداق ظلم و ستم است.

2- تاریخ گواه است که خلفا، برای اسکات مخالفان و بقای حکومت خود، بارها حق را پایمال و اموال و امتیازاتی را بی جهت به افراد اعطا کردند. اعمالی که باعث ایجاد اختلاف طبقاتی شدید میان مردم شده بود. طمعکاران برای کسب امتیازات بیشتر، به این بهانه که قرآن می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (2) سوابق

ص: 138

1- ترجمه این خطبه از ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی نقل شد.

2- واقعه: 10 - 11. یعنی: «و پیشی گیرندگان به [اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند * اینان مقربان اند».

خود را به رخ می کشیدند.

حال آنکه این قرب و نزدیکی مربوط به آخرت است، نه دنیا! هر آن کس که برای خداوند زحمتی کشیده و در راه ترویج دین و شریعت رنج دیده است، اجرش نزد خداوند محفوظ است و به پاداش خود خواهد رسید. این امر موجب نمی گردد که افراد به خاطر سوابق درخشان خود، از جامعه امتیازات بالاتری را طلب کنند یا توقع داشته باشند سهم بیشتری از بیت المال نصیب آنان گردد.

البته افراد پیشکسوت که خدماتی برای حفظ دین انجام داده اند، مورد احترام هستند (1) و از آنان تجلیل می شود، اما این موضوع سبب نمی شود که بهره مندی ایشان از بیت المال مسلمین ویژه باشد.

3- در تقسیم بیت المال، همه یکسان هستند. آن هنگام که امام سجاد علیه السلام به شاعر معروف «فرزدق» (2) احسان می کنند و صله ای

ص: 139

1- در روایت آمده: «وقرأ بارکم»؛ یعنی: «بزرگانان را گرامی بدارید»؛ امالی صدوق، ص 94، مجلس 20.

2- از ابن کثیر مورخ مشهور اهل تستن در البدایه والنهایه، ج 8، ص 227 ماجرای یکی از شاهکارهای شعر عربی - هم از حیث سبک و نیز از حیث محتوا - یعنی قصیده ی معروف فرزدقشاعر [شاعر توانا، پرآوازه و نامدار در عصر اموی که سروده هایش الهام بخش بسیاری از سرایندگان زمان خود و پس از آن بوده است: موسوعه الحضاره العربیه، ج 4، ص 463]، که آن را در مدح امام سجاد علیه السلام سروده است را به تفصیل ذکر کرده است. سروده ای که طی آن، هشام بن عبدالملک - خلیفه وقت - که با اظهار نشناختن حضرت سجاد علیه السلام قصد خفیف نمودن حضرتش را داشت، رسوا کرد. در بخشی از این قصیده آمده است: «سخن تو [ای هشام] که میگویی او کیست؟ [و من او را نمی شناسم]، زبانی به او نمی رساند و از جایگاهش نمیکاهد؛ چرا که عرب و غیر عرب [کنایه از همه مردم سراسر گیتی] کسی را که تو نمیشناسی، می شناسند. هر دو دست او دادرس بوده و نیکی و احسان او به همگان می رسد... اگر رکن میدانست چه کسی آمده است تا او را استلام نماید، بر زمین افتاده تا قدمگاه او را بوسه زند. [کنایه از بزرگی و بلندی مقام امام علیه السلام و این که کعبه معظمه به بزرگی و جایگاه والا و ارجمندش معترف است. [نامش [علی بن الحسین علیه السلام] است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پدر اوست. از روشنایی هدایت اوست که امته راه صواب را یافته و رهنمون شده اند...]. وقتی قصیده فرزدق به پایان رسید، هشام مانند کسی که از خوابی گران بیدار شده باشد، خشمگین و آشفته به فرزدق گفت: چرا چنین شعری تاکنون در مدح ما سروده ای؟ فرزدق گفت: جدی بماند جد او و پدری همشأن پدر او و مادری پاکیزه گوهر مانند مادر او بیاور تا تو را نیز مانند او بستایم. هشام برآشفته و دستور داد تا نام شاعر را از دفتر جوایز حذف کنند و او را در سرزمین عسفان میان مکه و مدینه به بند و زندان کشند. حضرت سجاد علیه السلام نیز در مقابل از محل اموال شخصی خود، زندگی او را تأمین کردند.

می دهند که تا آخر عمر تأمین می شود، بحث تقسیم بیت المال نیست. اما اگر امام سجاد علیه السلام بخواهند مالی را میان عده ای تقسیم کنند، برای آنکه اختلافی ایجاد نشود، رعایت مساوات خواهند کرد و به همه یکسان اعطا می نمایند. اگر تقسیم مال شخصی این دقت ها را لازم دارد، پس تقسیم مال خدا و بیت المال جای خود را دارد.

4- اسراف به معنای گذشتن از حد و تبذیر به معنای ولخرجی و بیهوده خرج کردن است. این دو واژه گاه در معنای مترادف یکدیگر به کار می روند. در اسراف، اصل بر مصرف صحیح است، اما در آن زیاده روی صورت می گیرد. در حالی که در تبذیر، اصل بر مصرف نادرست است. در قرآن «تبذیر کننده» از برادران شیطان به شمار رفته، فعلش حرام و از گناهان کبیره است. (1)

ص: 140

1- اسراء: 27.

در خصوص این دیدگاه، حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: تا زمانی که آسمان و زمین برپاست، من اگر مال خودم را نیز تقسیم کنم، اسراف و تبذیر نمی کنم، چه رسد به مال خداوند که مسئول آن هستم. حضرتش علیه السلام هشدار می دهند که اگر مالی در غیر جایگاهش مصرف گردد، تبذیر و اسراف است. این مال، گرچه در دنیا شخص را نزد عده ای محدود، بلند آوازه و عزیز می کند، اما نزد خداوند در آخرت او را خوار و خفیف می گرداند.

نگاهی عمیق به این کلام حضرت امیر علیه السلام، وظیفه ی ما را در مخارج زندگی، تشریفات و اسراف هایی که گاه در بین برخی خانواده ها و یا در سطح جامعه اتفاق می افتد، روشن می سازد.

گزارش دوم

حضرت امیر علیه السلام در روزهای اولیه حکومت خود با خطبه های روشنگر، موضع خود را در برابر حکومت و مردم بیان می دارند. شیخ طوسی در کتاب امالی چنین نقل می کند:

«فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَبَايَعُوهُ فَأَوَّلُ مَنْ قَامَ فَبَايَعَهُ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ ثُمَّ قَامَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَ سَائِرُ النَّاسِ حَتَّى بَايَعَهُ النَّاسُ وَ كَانَ الَّذِي يَأْخُذُ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ التَّيَّهَانِ وَ هُمَا يَقُولَانِ نَبَايَكُمُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ إِنْ لَمْ نَقِبْ لَكُمْ فَلَا طَاعَةَ لَنَا عَلَيْكُمْ وَ لَا بَيْعَةَ فِي أَعْنَاقِكُمْ وَ الْقُرْآنُ إِمَامُنَا وَ إِمَامُكُمْ».

«مردم به سوی حضرت آمدند تا بیعت کنند. نخستین کسانی که برای بیعت برخاستند، طلحه و زبیر بودند. پس از آنها مهاجر و

انصار و سایر مردم برخاستند و بیعت کردند. کسی که از مردم بیعت می گرفت، عمار یاسر و ابوالهیثم بن تیهان بودند که می گفتند از شما بیعت میگیریم بر طاعت خدا و سنت رسول خدا؛ اگر به آن وفا نکردیم از ما اطاعت نکنید و بیعتی بر گردن شما نیست و قرآن پیشوای شما و ماست.

نکته

حضرت امیر علیه السلام در بیعت با مردم هیچ شرطی را جز طاعت خدا و پیروی از سنت پیامبر اعلام نفرمودند. در حقیقت آن چه حضرت امیر علیه السلام با مردم بیعت کردند بیعت مشروط نبود، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم از مردم برای بیعت با حضرت امیر، بیعتی مشروط نگرفتند. پیامبر خدا در غدیر خم فرمودند: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»؛ یعنی: «آیا من از خود شما به شما اولی نیستم؟! مردم گفتند: بله، اولی هستی». در این جا هیچ شرطی را پیامبر نگذاشتند. سپس پیامبر فرمودند: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ «هر کس من مولی و سرپرست او هستم، این علی مولی و سرپرست اوست». یعنی بدون هیچ شرطی بیان کردند و مردم آن را پذیرفتند و بیعت کردند.

بیعت مردم با حضرت امیر نیز همین گونه بود، بیعت براساس طاعت خدا و پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله .

«ثُمَّ اتَّخَذَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ وَهُوَ يَقُولُ أَلَا لَا يَقُولَنَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ غَدًا قَدْ غَمَرَتْهُمْ الدُّنْيَا فَاتَّخَذُوا الْعَقَارَ وَفَجَرُوا الْأَنْهَارَ وَرَكِبُوا الْخَيُْولَ الْفَارِهَةَ وَاتَّخَذُوا الْوَصَائِفَ الرُّوْقَةَ فَصَارَ ذَلِكَ

ص: 142

عَلَيْهِمْ عَاراً وَ شَدَّ نَاراً إِنْ لَمْ يَغْفِرْ لَهُمْ الْعَقْدَارُ إِذَا مُنِعُوا مَا كَانُوا فِيهِ وَ صَبَّوْا إِلَى حُقُوقِهِمُ الَّتِي يَعْلَمُونَ حَرَمَنَا إِنْ أَبِي طَالِبٍ وَ ظَلَمْنَا حُقُوقَنَا وَ نَسَّ تَعِينُ بِاللَّهِ وَ نَسَّ تَغْفِرُهُ وَ أَمَا مَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ وَ سَابَقَهُ مِنْكُمْ فَأَتَمَّا أَجْرُهُ فِيهِ عَلَى اللَّهِ فَمَنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ دَخَلَ فِي دِينِنَا وَ اسْتَقْبَلَ قَبْلَتَنَا وَ أَكَلَ ذَيْحَتَنَا فَقَدْ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَ حُدُودَهُ فَأَتَمَّ أَيُّهَا النَّاسُ عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَ الْمَالُ مَالُ اللَّهِ يُقَسَّمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحِي فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى وَ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلُ الثَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ جَزَاءً وَ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»، (1) إِذَا كَانَ غَدَاً فَأَغْدُوا فَإِنَّ عِنْدَنَا مَالاً اجْتَمَعَ فَلَا يَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ كَانَ فِي عَطَاءٍ أَوْ لَمْ يَكُنْ إِذَا كَانَ مُسْ لِمَا حُرّاً أَحْضَرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ

فَاجْتَمَعُوا مِنَ الْغَدِ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ الشَّرِيفِ وَ الْوَضِيعِ وَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ لَمْ يُفْضَلْ أَحَدٌ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ إِلَّا هَؤُلَاءِ الرَّهْطُ طَلْحَةَ وَ الرَّبِيعُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ سَيِّدُ الْعَاصِ وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ نَاسٌ مَعَهُمْ». (2)

ص: 143

1- آل عمران: 198.

2- الأمل (للطوسي)، ص 728 - 729؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 27. در فصول پیشین این کتاب، مشابه این مضامین را به نقل از اسکافی همراه با توضیحات لازم آورديم.

«سپس حضرت بر فراز منبر، به راست و چپ خود نگریست و فرمود: مبادا فردا کسانی از شما بگویند که دنیا به ایشان رو آورد، پس املاکی فراهم آوردند و نه‌رهایی روان ساختند و بر اسبان راهوار سوار شدند و کنیزکان زیبا به خدمت گرفتند. و چون آنان را از کارهایی که می‌کردند، بازداشتیم و به حدود و حقوقشان آشنا ساختم، این کار را برای خود ننگ و عار بدانند و خشمگین شوند و بگویند که پسر ابی طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت و در مورد حقوقی که داشتیم، به ما ستم روا داشت. اینک از خدا کمک می‌گیریم و از او آمرزش می‌طلبیم.»

در مورد کسانی از شما که فضیلت و پیشینه‌ای دارند، هر کس چنین باشد، پاداش او بر عهده‌ی خدا است. هر کس دعوت خدا و رسولش را پاسخ مثبت بگوید و در دین ما وارد شود و در برابر قبله‌ی ما بایستد و ذبیحه‌ی ما را بخورد، باید از حقوق و حدود اسلام بهره‌مند شود.

ای مردم! شما بندگان مسلمان خدایید و مال، مال خدا است، که میان شما به طور برابر تقسیم خواهد شد، و هیچ کس را در آن بر دیگری برتری نیست. هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا. اهل تقوا بهترین پاداش و برترین ثواب را دارند، به گونه‌ای که خداوند، دنیا را پاداش و ثواب پرهیزکاران قرار نداده، بلکه آنچه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

اینک چون فردا شود، به نزد ما بیایید که مالی هست و آن را

میان شما تقسیم خواهیم کرد، و هر یک از شما، خواه جیره خوار بیت المال باشد یا نباشد، باید که حاضر شود و تخلف نرزد. بیایید، خدایتان رحمت آورد.

روز بعد، همگان گرد آمدند و هیچ کس تخلف نرزید. حضرتش به هر کس سه دینار داد، چه انسان شریف و چه پست، از هر نژاد که بودند. و هیچ یک را بر دیگری برتری نداد. در این میان فقط چند تن نیامدند: طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و چند تن دیگر».

نکات

1- در این بخش حضرت به نکته ای بسیار مهم و حیاتی اشاره فرمودند. یک مدیر را در نظر بگیرید که به تازگی عهده دار مدیریت اداره ای شده است. روز اول مدیریت خود در جمع کارمندان می گوید: کسانی که قبلا از این اداره سهمیه گرفته اند، خانه های اشرافی و اعیانی گرفته اند و ماشین های فاخر سوار می شوند (الخیول الفارهه)، می بایست تمام این امتیازات را تسلیم کنند و دیگر چنین بذل و بخشش های بی حساب نخواهیم داشت.

حضرت امیر علیه السلام نیز با مردم اینگونه سخن گفتند که اگر در مقابل این گونه رفتارها ایستادم، کسی نگوید که علی حق ما را نداد یا ما را از حقمان محروم کرد.

حضرتش اعلام داشت که هر کس دعوت خدا و رسول را اجابت کند، به قبله ی ما نماز بخواند، ما را مسلمان بداند و ذبیحه ی ما را بخورد، با دیگر مسلمانان فرقی ندارد. یعنی ما به او نخواهیم گفت که تا دیروز کافر بودی و اکنون حقی از بیت المال نداری. امام در برداشت از

بیت المال، جناحی و حزبی برخوردار نمی‌کند. کسانی که در اسلام سابقه‌ی خدمت دارند، اجرشان با خداست؛ اما در بیت المال همه یکسان هستند، سفید و سیاه، برده و آزاد برابر خواهند بود.

فرمودند: این مالی که در بیت المال است، متعلق به تمام مسلمانان است: «يُقَسَّمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالْقَوَى». برتری انسان‌ها به تقوای ایشان است؛ یعنی در پیشگاه خداوند متعال، انسانی بر انسان دیگر برتر و افضل است که بیشترین رعایت را در حقوق الهی انجام دهد. اما در تقسیم بیت المال همه با هم یکسانند.

2- توجه به این نکته نیز لازم است که در آن زمان، هر درآمدی که وارد بیت المال می‌شد، میان مردم تقسیم می‌کردند، زیرا دولت خدماتی به مردم مانند مدرسه، دانشگاه، جاده، آب و برق و ارائه نمی‌کرد. اگر جنگی هم صورت می‌گرفت، غنائمی که از جبهه‌های جنگ به دست می‌آمد، متعلق به همه‌ی مسلمانان می‌شد.

یک پنجم آن سهم امام و سادات فقیر بنی‌هاشم می‌شد و مابقی بین مردم تقسیم می‌گردید. اما بعدها که دولت‌ها متولی خدمات اجتماعی، رفاهی و امنیتی مردم شدند، از بودجه‌ی بیت المال، برای این امور صرف می‌کنند. البته دولت‌ها موظفند این گونه خدمات را بین تمام نقاط مملکت بالسویة تقسیم کنند و تفاوتی میان مناطق و استان‌ها قائل نشوند.

3 نکته‌ی مهم دیگر آن است که این گونه نبود که حضرتش دستور تقطیس منازل را بدهند که بروید خانه‌های مردم را جستجو کنید و اموال آنها را بیرون بکشید و غارت کنید.

11- بیت المال

با مطالعه ی سیره ی ائمه ی هدی علیهم السلام دریافت می شود که بنای آن بزرگواران، بر نشان دادن کرامت و معجزه نبوده است. بلکه گاه اگر فایده ی هدایتی در میان بود و یا به مصلحتی و یا برای اتمام حجت، از معجزه و کرامت استفاده می کردند.

از طرفی انجام این کارهای خارق العاده، اثبات عظمت روح این افراد و جایگاه ایشان نزد خداوند است و ارتباطی به اثبات حقانیت ایشان ندارد. اثبات حقانیت ایشان، از راه های دیگری ممکن است که محقق نیز شده بود. ابن شهر آشوب می نویسد:

«عمار و ابن عباسِ آنَّهُ لَمَّا صَدَّ عَدَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُنْبِرَ قَالَ لَنَا قَوْمُوا فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ نَادُوا هَلْ مِنْ كَاهِ فَتَصَارَخَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ اَللّٰهُمَّ قَدْ رَضِيَ بِنَا وَ سَدَّ لَمُنَّا وَ اَطْعَمَنَا رَسُوْلَكَ وَ ابْنَ عَمِّهِ فَقَالَ يَا عَمَّارُ قُمْ اِلَى بَيْتِ الْمَالِ فَاَعْطِ النَّاسَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيْرٍ لِكُلِّ اِنْسَانِي وَ اَرْفَعْ لِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيْرٍ

فَمَضَى عَمَّارٌ وَ اَبُو الْهَيْثَمِ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ اِلَى بَيْتِ الْمَالِ وَ مَضَى اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ اِلَى مَسْجِدِ قُبَاءٍ يُصَلِّي فِيْهِ فَوَجَدُوا فِيْهِ ثَلَاثَ مِائَةِ اَلْفِ دِيْنَارٍ وَ وَجَدُوا النَّاسَ مِائَةَ اَلْفٍ فَقَالَ عَمَّارٌ جَاءَ وَاللّٰهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللّٰهُ مَا:

عَلَّمَ بِالْمَالِ وَلَا بِالنَّاسِ وَإِنَّ هَذِهِ لَأَيُّهُ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ بِهَا طَاعَةُ هَذَا الرَّجُلِ» (1).

عمار و ابن عباس می گویند: امیرالمومنین علیه السلام بر فراز منبر رفتند و به ما فرمودند: صف ها را مرتب کنید و صدا بزنید: آیا کسی ناراضی است؟ صدای مردم از هر طرف سوی برخاست که ما راضی هستیم و تسلیمیم و مطیع رسول خدا و پسر عمویش هستیم. حضرت فرمودند: عمار! برو به بیت المال، و به هر کس سه دینار بده، و برای من هم سه دینار کنار بگذار. حضرت امیر به مسجد قبا رفتند تا نماز بخوانند و عمار و ابو هیثم با جمعی از مسلمانان به بیت المال رفتند. در آن جا سیصد هزار دینار دیدند، در حالی که تعداد مردم صد هزار تن بود. عمار گفت: قسم به خدا، این حقی از سوی پروردگار است، چون من نه تعداد مردم و نه تعداد دینارها را نمی دانستم؛ این نشانه ای از سوی خدای متعال است که به شما می فهماند اطاعت از امیرالمؤمنین واجب است».

ص: 148

1- مناقب، ج 2، ص 259؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 123.

1- درآمد

نخستین جنگ در دوره ی خلافت امیر مؤمنان علیه السلام که به رهبری عایشه و طلحه و زبیر به راه افتاد، جنگ جمل بود. این جنگ در ماه جمادی الأولى سال 36 هجری، - یعنی ششمین ماه استقرار حضرت امیر علیه السلام حکومت - در حوالی بصره به وقوع پیوست. اصحاب جمل، این جنگ را به بهانه ی خونخواهی عثمان به راه انداختند. از آن جایی که در این نبرد، عایشه حضور داشت و بر شتر سرخ مویی سوار بود به «جنگ جمل» [شتر نر] معروف گردید. در مورد اهمیت این هم‌آورد و ضرورت بررسی آن باید به چند نکته توجه شود:

1. در زمان حیات پیامبر، جنگ بدر، یکی از سخت ترین و مهم ترین جنگ ها بود؛ چراکه در آن جنگ، پیامبر با خویشان، نزدیکان و هم قبیله ای های خود جنگیدند. در میان اعراب، جنگ میان

دو قبیله بسیار رخ داده بود؛ اما جنگی که در آن عمو و برادر زاده و خواهر زاده و دایی با یکدیگر وارد جنگ شوند، کم سابقه بود؛ آن هم جنگی که نه با انگیزه های مالی و تعصب های عشیره ای، بلکه براساس عقیده و دین باشد.

حضرت امیر علیه السلام درباره ی جنگ بدر می فرمودند:

«لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَابْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا...»؛ (1)

«در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در حالی که با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می جنگیدیم...».

2. این جنگ، نخستین نزاع داخلی مسلمانان بود که در آن، دو گروه از مسلمانان برای نخستین بار، رویاروی یکدیگر صف کشیدند. بسیاری از افراد قبیله قریش، خویشاوندیکدیگر بودند و این مطلب بسیار مهمی بود. برای نمونه، حضرت امیر علیه السلام یک طرف قرار داشتند و در سویی دیگر پسر عمه ی ایشان زبیر. جناح ام المؤمنین ام سلمه یکی از همسران گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله- در یک طرف، به طرفداری حضرت امیر علیه السلام قرار دارد و جناح عایشه در سوی مقابل.

3. جناب ام سلمه در میانه ی کارزار نبود؛ اما در مدینه پایگاه محکمی را حمایت و پشتیبانی می کرد. از آن جا که این نبرد بر مسلمانان گران می آمد و خود را در میانه ی کارزار تقابل دو گروه از مسلمانان متحیر می یافتند، نزد ام سلمه می رفتند و از ایشان کسب تکلیف می کردند. ام سلمه با قاطعیت ایشان را به حق رهنمون می شد و

ص: 150

خزاز قمی روایت می کند که شداد بن اوس پس از جنگ جمل، روزی شخصی خدمت جناب ام سلمه رسید و گفت: من در بحبوحه ی جنگ مردد بودم که آیا حق با علی است یا عایشه؟! اتفاقی مرا بر این تصمیم که در لشکر علی باقی بمانم، استوار کرد. ابتدا از طرف لشکر علی علیه السلام فردی وارد میدان شد که با صدای بلند قرآن می خواند. از جانب لشکر مقابل دستور دادند او را تیرباران و سپس تکه تکه کردند. آن جا فهمیدم که این لشکر نمی تواند حق باشد. آنگاه با اطمینان بیشتری در لشکر علی علیه السلام باقی ماندم؛ آیا این اقدام من صحیح بود یا خیر؟ جناب ام سلمه به او فرمود: خداوند تو را راهنمایی کرده است. من از پیامبر خدا و شنیدم که می فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی» (1) با نقل این حدیث، فرد سائل بر عمل انجام شده ی خود مطمئن گردید. (2)

ص: 151

1- بنگرید به کتاب «حق با علی است» نوشته مرحوم آیه الله شیخ مهدی فقیه ایمانی.

2- بحار الأنوار، ج 36، ص 346 - 347، نقل از کفایه الاثر: عَنْ شَدَادِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجَمَلِ قُلْتُ لَا أَكُونُ مَعَ عَلِيٍّ وَلَا أَكُونُ عَلَيْهِ وَتَوَقَّفْتُ عَلَى الْقِتَالِ إِلَى انْتِصَافِ النَّهَارِ فَلَمَّا كَانَ قُرْبُ اللَّيْلِ أَلْتَمَسْتُ فِي قَلْبِي أَنْ أَقَاتِلَ مَعَ عَلِيٍّ فَقَاتَلْتُ مَعَهُ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ثُمَّ اني أتيت المدينة فدخلت علياً أم سلمة قالت من أين أقبلت قلت من البصرة قالت مع أي الفريقين كنت قلت يا أم المؤمنين إنني توقفت عند القتال إلى انتصاف النهار فألقى الله عز وجل في قلبي أن أقاتل مع علي قالت نعم ما عملت لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من حارب علياً فقد حاربنى ومن حاربنى حارب الله قلت أفترين أالحق مع علي قالت إي والله علي مع الحق والحق معه والله ما أنصفت أمه محمد نبيهم إذا قدموا من آخره الله عز وجل ورسوله وأخروا من قدمه الله تعالى ورسوله وأنهم صانوا حلالهم في بيوتهم وأبرؤوا حليله رسول الله صلى الله عليه وآله إلى القتال والله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إن لا متي فرقه وخلعه فجامعوهما إذا اجتمعت فإذا افترقت فكونوا من النمة ط الأوس ط ثم أرقبوا أهل بيته فان حاربوا فحاربوا وإن سألوا فسألوا وإن زالوا فزولوا معهم حيث زالوا إن الحق معهم حيث كانوا قلت فمن أهل بيته الذين أمرنا بالتمسك بهم قالت هم الأئمة بعده كما قال عدد نقباء بني أسد رابيل علي وسيد بطائى وتسعة من صلح الحسين وأهل بيته هم المطهرون في الأئمة المعصومون قلت إن الله هلك الناس إذا قالت كل حزب بما لديهم فرحون».

برخی از کسانی که سابقه دار در صدر اسلام بودند، در آزمون های پدید آمده، درون خود را هویدا ساختند و لوای مخالفت با امیر مؤمنان علیه السلام برداشتند. افرادی همچون طلحه و زبیر که سالیانی را در کنار پیامبر خدا زندگی کرده بودند و سیره ی آن حضرت را در برخورد با مشرکین در روز فتح مکه دیده بودند، اکنون در مقابل وصی بر حق رسول خدا صف آرایی کرده اند. در حوادث بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امیر علیه السلام با طلحه و زبیر همکاری نکردند، زیرا می دانستند آنان سودای حکومت در سر می پروراندند. تاریخ عملکرد آنان با امیر مؤمنان علیه السلام، ورودشان به بصره، کشتار افراد بی گناه و جنایت در آن شهر، حمله به بیت المال را فراموش نخواهد کرد.

5. شیخ مفید رحمه الله در قرن چهارم در پایتخت خلافت اسلامی (بغداد) یک کتاب مستقل درباره ی جنگ جمل نگاشته است. این کتاب یکی از متون کهن کلامی و تاریخی شیعی است که مؤلف در آن به واقعه ی جنگ جمل، فتنه ها، اتهامات و آراء و عقاید مسلمانان نسبت به آن پرداخته است. این کتاب به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. در کتاب حاضر بدان ارجاع و استناد خواهد شد.

2- هشدارهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باب دشواری های علی بن ابی طالب علیه السلام در مرحله ی حکومت

رویکرد رسول گرامی اسلام با منافقان، برخورد جدی با آنان نبود. ایشان با آن که به خطر منافقین آگاه بودند، اما مأمور به جنگیدن با آن کافران مسلمان نما نبودند. از این رو این مأموریت، به امیرالمؤمنین علیه السلام - که نفس پیامبر و وصی حضرتش بود به سپرده شد و آن حضرت مأموریتی را که پیامبر به ایشان داده بود، به انجام رسانید.

در منابع حدیثی، روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که ایشان به مناسبت های مختلف و در جاهای گوناگون از جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تأویل و یا براساس تأویل و از جنگ خود برای تنزیل سخن به میان آورده است:

«...تُقَاتِلُ عَلِيَّ سُنَّتِي تُقَاتِلُ عَلِيَّ التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ التَّنْزِيلِ...»؛ (1)

«تو (ای علی) بر مبنای سنت من می جنگی؛ تو براساس تأویل (باطن) قرآن با گروه هایی می جنگی، همان گونه که من بر مبنای تنزیل (ظاهر) قرآن با گروه هایی جنگیده بودم».

امیرمؤمنان علیه السلام در طول حدود پنج سال حکومت خویش، با سه گروه مواجه شد که قصد انحراف مسیر اسلام را داشتند. شیخ مفید در الإرشاد، جمله هایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و در آن آمده که جنگ حضرت امیر علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، زمانی است که سنت پیامبر رها شده و کتاب خدا تحریف گردیده و ناشایستگان درباره دین

ص: 153

خدا سخن می گویند. در ادامه این خبر آمده است: «علی علیه السلام با آنان برای احیای دین خداوند عزیز و جلیل می جنگد» (1) (2).

شیخ مفید در کتاب الجمل، در تحلیل مقدمات فتنه ی جمل می نویسد:

«با اخبار متواتر و احادیث آشکار، این موضوع ثابت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در فتنه ای که منجر به کشته شدن عثمان شد، گوشه گیری کرده و حتی از خانه ی خود در مدینه بیرون رفته است (3) تا بر او این گمان برده نشود که رغبتی در بیعت کردن مردم با خود داشته است. اما اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پس از کشته شدن عثمان به جستجو برآمدند و از محل او پرسیدند تا او را پیدا کردند و به حضورش رفتند و مسألت کردند که امامت مردم را بر عهده گیرد و از ترس خود در مورد تباه شدن کار مردم شکایت کردند، و آن حضرت از پذیرش فوری خلافت خودداری کرد، زیرا سرانجام کار را می دانست و آگاه بود که آن قوم با او مخالفت خواهند کرد و در دشمنی نسبت به او یکدیگر را یاری 1.

ص: 154

1- الارشاد، ج 1، ص 124؛ نیز، کشف الغمه، ج 1، ص 343.

2- معنکاوی روایت های «جنگ تأویل»، ص 40.

3- در تاریخ طبری، ج 5، ص 154 [و تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ص 2331]، آمده است که چون عثمان محاصره شد، علی علیه السلام در خیبر بود. در عقد الفرید ابن عبد ربه، چاپ مصر، 1967 م ج 4، ص 310، آمده است که علی در فتنه کشتن عثمان به ینبع (از شهرهای ساحلی دریای سرخ) رفت و چون کار بر او (عثمان) دشوار شد، نامه نوشت و تقاضا کرد که آن حضرت به مدینه بازگردند. در الامامه و السیاسه ابن قتیبه، چاپ طه محمد الزینی، مصر، بدون تاریخ، ص 37، نیز نظیر همین مطلب آمده است. (توضیح و منابع، از دکتر محمود مهدوی دامغانی است که ذیل ترجمه ی کتاب الجمل برای تأیید کلام شیخ مفید آورده است).

خواهند داد، ولی خودداری او از پذیرفتن تقاضای آنان پذیرفته نشد و در آن باره اصرار کردند و او را به خداوند سوگند دادند و گفتند: هیچ کس برای امامت مسلمانان غیر از تو شایسته و سزاوار نیست و کسی جز تو را پیدا نمی کنیم که بتواند به این کار قیام کند و باید درباره کار دین و مسلمانان از خدا بترسی و این کار را بپذیری.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این هنگام متذکر شد که مسلمانان با یکی از همان دو تنی که بعدها پیمان شکنی کردند، یعنی طلحه و زبیر بیعت کنند و در این مورد ایثار کرد و متعهد شد که تا هنگامی که آن دو در مورد اصلاح دین و مواظبت از اسلام عمل کنند، آنان را یاری دهد. اما مسلمانان از بیعت با هر کس دیگر جز علی علیه السلام خودداری کردند و هیچ کس جز او را به امیری نپذیرفتند.

چون این خبر به طلحه و زبیر رسید، هر دو با اظهار رغبت به بیعت با آن حضرت، به حضورش آمدند و با کمال رضایت او را در امامت بر خود مقدم داشتند، اما علی علیه السلام نپذیرفت و آن دو اصرار کردند که بیعت ایشان را با خود بپذیرد و همه مردم نیز با رضایت بر امامت آن حضرت اتفاق کردند و تصمیم گرفتند با هیچ کس دیگر غیر از او بیعت نکنند و به امیرالمؤمنین گفتند: اگر این تقاضای ما را در مورد قبول امامت و بیعت با خود، نپذیری در اسلام شکاف و در دین رخنه ای پدید خواهد آمد که اصلاح آن ممکن نخواهد بود.

علی علیه السلام که برای تأکید حجت، از پذیرش خلافت خودداری می کرد، پس از شنیدن این گفتار آنان، برای بیعت دست دراز کرد و مردم همچون شترانی که به آبشخور هجوم می آورند، برای بیعت هجوم آوردند؛ آن گونه که از شدت هجوم، ردای علی علیه السلام را پاره کردند

حسن و حسین علیها السلام از فشار مردم زیر دست و پا افتادند.

این بیعت، نموداری از رغبت و اشتیاق مردم درباره ی حکومت علی علیه السلام بود و این که او را بر تمام افراد دیگر مقدم می دانستند و خواهان هیچ کس دیگر نبودند و برای خود چاره و پناهی جز این کار نمی دیدند و با این ترتیب بیعت همه مهاجران و انصاری که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت کرده بودند و همه مؤمنانی که در راه دین پیکار کرده و از پیشگامان تشریف به اسلام بودند و در التزام رکاب پیامبر نیکو از آزمایش بیرون آمده بودند و از نیکان و صالحان و گزیدگان شمرده می شدند صورت گرفت. و بیعت با علی علیه السلام چنان نبود که یک یا دو یا سه تن بیعت کرده باشند؛ آنچنان که بیعت با ابوبکر منحصر به چند تن از یارانش بود» (1).

در باب این که جنگ امیر مؤمنان علیه السلام با اهالی جمل، همانند و هم ردیفیکار رسول خدا با مشرکان بود، دانشمندان زیادی سخن رانده اند. از جمله ی آن ها می توان به نوشتار مفصلی از علامه ی مجلسی در بحار الأنوار، جلد 32، صفحه 327 الی 332 اشاره کرد.

ابن ابی الحدید درباره ی هشدار رسول خدا صلی الله علیه و آله می نویسد:

«رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ عَنْ عَلِيٍّ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكَ جِهَادَ الْمُفْتُونِينَ كَمَا كَتَبَ عَلَيَّ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيَّ فِيهَا الْجِهَادُ قَالَ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَآنِي رَسُولُ اللَّهِ وَهُمْ مُخَالِفُونَ لِسُنَّتِهِ فَقُلْتُ يَا

ص: 156

رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَامَ أَقَاتِلُهُمْ وَهُمْ يَسْتَهْدُونَ كَمَا أَنَّ اللَّهَ هَدَىٰ عَلَى الْأَحْدَاثِ فِي الدِّينِ وَ مُخَالَفَهُ الْأَمْرَ». «این خبر را بسیاری از محدثان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز از علی علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمودند: به راستی که خدای تعالی جهاد با فتنه زدگان را بر تو فرض و لازم کرده، چنان که جهاد با مشرکان را بر من فرض و لازم فرموده است. علی علیه السلام گوید: من گفتم: ای رسول خدا! این فتنه ای که خدا جهاد در آن را بر من واجب کرده، کدام است؟ فرمود: مردمی که گواهی دهند معبودی جز خدای یگانه نیست و من رسول خدا هستم، ولی مخالف سنت من هستند. گفتم: ای رسول خدا! حال که (همانند ما) گواهی دهند آن چه را من گواهی دهم (و مسلمان هستند)، من با چه جرمی با آنها بجنگم؟ فرمودند: برای بدعت گذاری در دین و مخالفت با امر (امامت و وصایت).

نکات

1- دین را ظاهری است و باطنی. ظاهر آن توحید و نبوت است که همگان می فهمند و می شناسند؛ ولی اهمیت باطن آن کمتر از ظاهر نیست. توضیح این که دین الهی مانند هر تحول فرهنگی دیگر که در درون انسان ها و در عرصه ی جامعه رخ می نماید، دو مرحله دارد: پیدایش و تداوم. پاسداشت ظاهر دین (توحید و نبوت) در مرحله ی پیدایش (تأسیس) مهم است، ولی تداوم دین در برابر نیرنگ های هزار رنگ منافقان - یعنی دشمنان دوست نما - در گرو توجه به

2 - این نکته با آموزه ی خاتمیت پیوندی استوار دارد. به عبارت دیگر، بدون ایمان به امامت، معنایی مفید برای خاتمیت نمی توان تصور کرد. خدایی که به حکمت گسترده ی خود برای رفع تمام نیازهای شناخته شده و ناشناخته ی زندگی مادی انسان ابزارهای ضروری را تأمین کرده است، برای رفع این نیاز جدی نیز تدبیری الهی دارد. خدای سبحان به علم کامل خود می داند که ستم پیشگانی در امت رخ می نمایند که تداوم ظلم خود را در گرو تفسیرهای ناروا از دین می دانند. بدین روی، خطی از هدایت در میان مردم نشان می دهد که در چنان مواردی بدان پناه برند تا شاخص شناخت حق از باطل باشد. این خط هدایت، در امامت جلوه می کند.

بدین روی، ایمان به امامت مانند ایمان به توحید و نبوت ضروری است. و نگاهبانی آن مانند نگاهبانی دو اصل پیشین ضرورت دارد. بلکه هر سه مورد، سه وجه از حقیقت عبودیت اند؛ نه سه مطلب مجزا از هم.

«فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ كُنْتَ وَعَدْتَنِي الشَّهَادَةَ فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يُعَجِّلَهَا لِي بَيْنَ يَدَيْكَ قَالَ فَمَنْ يُعَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْفَاسِقِينَ أَمَّا إِنِّي وَعَدْتُكَ بِالشَّهَادَةِ وَتَسْتَشْهَدُ يُضْرَبُ عَلَى هَذِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ فَكَيْفَ صَبْرِكَ إِذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَتْ ذَا بِمَوْطِنٍ صَبْرٍ هَذَا مَوْطِنُ شُكْرٍ قَالَ أَجَلٌ أَصَبْتَ فَأَعِدْ لِلْخُصُومَةِ فَإِنَّكَ مُخَاصِمٌ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ بِنْتَ لِي قَلِيلًا

فَقَالَ إِنَّ أُمَّتِي سَتُفْتَنُ مِنْ بَعْدِي فَتَتَنَاوَلُ الْقُرْآنَ وَتَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَتَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالنَّبِيِّ وَالسُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ وَتُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَغْلِبُ كَلِمَهُ الضَّلَالِ فَكُنْ حِلْسَ بَيْتِكَ حَتَّى تَقْلِدَهَا فَإِذَا قَلَّدَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ وَقَلْبَتْ لَكَ الْأُمُورُ تُقَاتِلُ حِينَئِذٍ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَالَتْ عَلَى تَزْيِيلِهِ فَلَيْسَتْ حَالُهُمُ الثَّانِيَةُ بِدُونِ حَالِهِمُ الْأُولَى».

«گفتم: ای رسول خدا! وعده‌ی شهادت (در راه خدا) به من دادی؛ اینک از خدا بنخواه که این شهادت را در رکاب شما نصیب من گرداند و در آن تعجیل کند. فرمودند: پس چه کسی با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگد؟ اینکه من وعده شهادت به تو دادم، نصیب تو خواهد شد و به شهادت خواهی رسید، بر سرت ضربتی خواهند زد و محاسنت از خونخضاب خواهد شد. آنک صبر تو در آن حال چگونه است؟

گفتم: ای رسول خدا! آن هنگام جایگاه شکر و سپاسگزاری است، نه جایگاه صبر و بردباری. فرمودند: آری، سخن به صواب گفتی، پس برای دشمنی‌هایی که با تو میکنند خود را مهیا و آماده کن که با تو دشمنی خواهند کرد.

گفتم: ای رسول خدا! خوب است قدری بیشتر توضیح دهید و بیان بیشتری بفرمایید!

فرمودند: به زودی امت من پس از من دچار فتنه خواهد شد. آنان به تأویل قرآن دست می‌یازند، به رأی خود عمل می‌کنند، شراب را به عنوان نبیذ حلال شمرند، مال باطل را به عنوان هدیه و ربا

را به صورت بیع و خریداری حلال دانند، قرآن را از معنای اصل تحریف کنند و سخن ضلال و گمراهی غالب شود. در این وقت همنشین خانه باش تا متصدی امر خلافت شوی. و چون به خلافت دست یافتی و زمام کار را در دست گرفتی، سینه ها بر دشمنی ات به جوش آید (دشمنی ها آشکار گردد) و کارها بر تو شوریده و منقلب گردد. در آن زمان تو بر تأویل قرآن میجنگی، همان گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم. و حالت دوم آنها بدون حالت اول نیست».

نکات

1 - محور ضلالت آن مردم، تفسیر به رأی بود، یعنی آفتی که شجره ی طیبه ی دین را از درون می خورد و می پوساند. عمق فاجعه در این گناه بزرگ تا آن جا است که در حدیث قدسی آمده است که خدای سبحان فرمود: «ما آمن بی من فسر برأیه کلامی». (1) مطلب به لحاظ عقلی نیز روشن است. کسی که کلام خداوند را به گونه ی خود خواسته و خودساخته تفسیر کند و نه به گونه ای که گوینده ی کلام نظر دارد، گویی خود را در خدایی او شریک دانسته و دستکم بخشی از مقام ربوبی را مدعی شده است. در این حال، تقید به نماز و روزه و دیگر احکام که در رتبه ی فروع دین اند، گناه بزرگ انکار عملی اصل اساسی توحید را نمی پوشاند و جبران نمی کند.

2- برای پاسخگویی به همین ضلالت پنهان و ناشناخته است که خداوند حکیم، امیرالمؤمنین علیه السلام را برای فردای پس از پیامبر نگاه

ص: 160

می دارد. حکمت الهی اقتضاء می کند که این حجت خدا با وجود شرکت فعالانه در تمام عرصه های جهاد در رکاب پیامبر، همچون گوهری در صدف حفظ خداوند باقی بماند تا در سال های پس از پیامبر برای حفظ دین، پناهگاه و پشتوانه ای باشد.

چنان که در متن خیر آمده، دین الهی در یک مرحله با دشمنان آشکار رو به رو است؛ ولی پس از آن که بر آنها غلبه کرد و آفت نفاق پیش آمد، خطری بزرگتر پیش می آید که خطر تأویل ناروا به دست منافقان است. این خطر را تنها اهل نظر احساس می کنند، نه عموم مردم؛ در حالی که خطر دشمنان آشکار را همگان می فهمند. در برابر انحراف برخاسته از تأویل، فقط بصیرت روشن بینان به کار می آید که پدیده ای کمیاب است.

«فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ الْمُفْتُونِينَ مِنْ بَعْدِكَ بِمَنْزِلِهِ فَتَنَّهُ أَمْ بِمَنْزِلِهِ رَدَّهُ فَقَالَ بِمَنْزِلِهِ فَتَنَّهُ يَعْمَهُونَ فِيهَا إِلَى أَنْ يُدْرِكَهُمُ الْعَدْلُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْدُرِكُهُمُ الْعَدْلُ يَا أُمَّ مِنْ غَيْرِنَا

فَقَالَ بَلُمْنَا بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ وَبِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشُّرْكِ وَبِنَا يُؤَلِّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَةِ

فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ» (1)

«من گفتم: ای رسول خدا! من با کدام یک از معیارها پس از تو با ایشان عمل کنم؛ با معیار فتنه یا معیار ارتداد؟ فرمودند: با معیار

ص: 161

«اهل فتنه که در آن گمراه و سرگردان شوند تا به عدالت برسند. گفتم: ای رسول خدا! آیا عدالت از سوی ما به ایشان برسد یا از سوی دیگران؟ فرمودند: از جانب ما، چون به وسیله ی ما کارها آغاز شود و به وسیله ی ما پایان پذیرد، به وسیله ی ما خداوند پس از شرک، دلها را گرد آورد و پس از فتنه نیز به وسیله ی ما دلها را با هم مجتمع کند. گفتم: ستایش خدای را برای فضیلتی

که به ما عطا فرموده است».

نکات

1- در زمانی که ضلالت شرک، جان و جهان آدمیان را فراگرفته بود، نور هدایت نبوت به فریاد انسان ها رسید و آنها را که به تعبیر قرآن «بر پرتگاه سقوط و هلاکت بودند» -از دوزخ قطعی رهانید. (1) این آغاز هدایت الهی بود. ولی تأویل منحرفان عملاً همان ضلالت را باز می گرداند، بلکه بسیار خطرناک تر، زیرا که این بار در سیمایی ناشناخته و پنهان است و فقط اهل بصیرت الهی آن را می شناسند و نسبت به آن حساسیت دارند و برای دفاع از دین صحیح در برابر آن می کوشند. این تلاش خود در پرتو توجه به اصل اصیل امامت است که در ادامه ی نبوت، از بارگاه ربوبی به انسان می رسد.

2- آغاز هدایت الهی به نور نبوت است که خداوند راه هدایت را به سبب آن تأسیس کرد. تداوم آن به نور امامت است که تحریف ها

ص: 162

1- آغاز هدایت الهی به نور نبوت است، که خداوند راه هدایت را به سبب آن تأسیس کرد. تداوم آن به نور امامت است که تحریف ها 1. برگرفته از آیه 103 سوره آل عمران: ... وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا...؛ یعنی: «... و بر لب گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد...».

و تأویل ها را بدان سبب پاسخ می گوید و راه حق را از باطل می نمایند. اما این دو مرحله تنها به تبیین حقایق می انجامد نه اجرا. بدین روی پایان آن به ظهور واپسین امام از سلسله ی امامان معصوم است؛ که تحقق این آموزه های وحیانی در مقام اجرا، وابسته به آن است. در این حدیث نیز می فرماید: «خداوند به ما می آغازد و به ما پایان می دهد».

3- این حقیقت - که گوهر دین ما امروز بدان معنا می یابد . در احادیث دیگر به خوبی بیان شده است. از جمله در حدیثی زیبا که امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر حروف الفبا می فرماید: «الْتَاءُ تَمَامُ الْأَمْرِ بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ»⁽¹⁾

در زمان نورانی ظهور آن امام همام است که حقایق دین نبوی در عمل رخ می نماید، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی حضرتش فرمودند:

«يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطْفُوا الْهُدَى عَلَى الرَّأْيِ وَإِذَا عَطْفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»؛⁽²⁾

«خواهش نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند، هنگامی که مردم رستگاری را تابع هوی ساخته اند، و رأی آنان را پیروقرآن کند، زمانی که قرآن را تابع رأی خود کرده اند»⁽¹⁾.

ص: 163

1- التوحید، صدوق، ص 233، باب 32، ح 1.

2- نهج البلاغه، خطبه 138.

نقل اول

«وَرَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ تَوَجُّهِهِمَا إِلَى مَكَّةَ لِلِاجْتِمَاعِ مَعَ عَائِشَةَ فِي التَّأْلِيْبِ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى وَآتَى عَلَيْهِ:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلنَّاسِ كَأَفْهَى وَجَعَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ فَصَدَّعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ وَبَلَغَ رِسَالَةَ رَبِّهِ فَلَمَّ بِهِ الصَّدْعَ وَرَتَّقَى بِهِ الْفُتْقَ وَآمَنَ بِهِ السُّبُلَ وَحَقَّنَ بِهِ الدِّمَاءَ وَأَلْفَ بِهِ بَيْنَ ذَوِي الْأَرْحَامِ وَالْعَدَاوَةَ وَالْوَعْرَ فِي الصُّدُورِ وَالصَّغَامَيْنِ الرَّاسِيحَةِ فِي الْقُلُوبِ». «آن گاه که طلحه و زبیر بیعت او را شکستند و به سوی مکه رهسپار شدند تا عایشه را بر آن حضرت بشورانند و به مخالفت با آن حضرت او را همراه خود سازند، امیر مؤمنان علیه السلام مطالبی فرمودند. این سخن را دانشمندان از آن حضرت نقل کرده اند که پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند:

خداوند عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را به سوی همه مردم برانگیخت و او را برای همه ی جهانیان مایه ی رحمت قرار داد. آن حضرت حقایقی را که بدان مأمور شده بود، بیان فرمود و پیام پروردگارش را (به مردم) رسانید. خداوند به وسیله ی او (آن اوضاع) از هم گسیخته را سامان داد، (آن مردم) پراکنده را گرد آورد، به

وسیله‌ی او راه‌ها را امنیت بخشید، خون‌ها را نگاه داشت، به سبب او میان کینه‌توزان و دشمنان و آتش‌های افروخته از حقد و کینه، و عداوت‌های پا بر جای در دلها طرح دوستی و الفت افکند».

نکته

پیام اصلی امیرمؤمنان علیه السلام تأکید بر این حقیقت قرآنی است که رسول خاتم، «رحمه للعالمین» است. (1) این همان پیام آسمانی است خطاب به مردمی که هویت خود را در خشونت و قتل و کشتار مستمر می‌جستند. دوستی میان دو قبیله‌ی کهن اوس و خزرج، بعد از کینه‌ی دیرینه میان آنها، نمونه‌ی بارز این تحول است. اما غلبه‌ی فرهنگ سقیفه‌ای و در پی آن بازگشت آن مردم به جاهلیت خود، آن خشونت و تعصب کور جاهلی را به مردم بازگردانید. خشونت‌ی که در عمل، پیامدهای زشتی در پی داشت.

هشدار حضرتش به این آموزشی مهم و حیاتی در آن وضع دشوار، و گزینش این ویژگی از پیامبر برای آغاز سخن، اهمیت ویژه‌ای دارد نه این که محض جمله‌پردازی برای شروع معمول خطبه باشد.

«ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ حَمِيداً لَمْ يَقْصُرْ فِي الْغَايَةِ الَّتِي إِلَيْهَا أَدَى الرَّسَالَةَ وَلَا بَلَغَ شَيْئاً كَانَ فِي التَّقْصِيرِ عَنِ الْقَصْدِ وَكَانَ مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ مِنَ التَّنَازُعِ فِي الْأَمْرِ فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَبَعْدَهُ عُمَرُ ثُمَّ تَوَلَّى عُثْمَانُ فَلَمَّا كَانَ بَيْنَ أَمْرِهِ مَا كَانَ

ص: 165

فَقُلْتُ لَا أَفْعَلُ قُلْتُمْ بَلَى فَقُلْتُ لَا وَقَبِضْتُ يَدِي فَبَسَّ طُئْمُوهَا وَ نَازَعْتَكُمْ فَجَدَبْتُمُوهَا وَ حَتَّى تَدَاكُكْتُمْ عَلَى كَتَدَاكِكِ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرُودِهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أُمَّ قَاتِلِي وَ أَنْ بَعْضَكُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ وَ بَسَّ طُئْتُ يَدِي فَبَايَعْتُمُونِي مُخْتَارِينَ وَ بَاقِي فِي أَوْلَاكُمْ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرِ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ».

سپس خداوند جان پیامبرش را در حالی ستاند که (کردارش) پسندیده (او) بود و درباره ی سرانجام آن چه رساندن (احکام) به آن می انجامید کوتاهی نفرموده بود، و آن چه کوتاهی در رساندن آن به خاطر میانه روی بود پیرامون آن نگشت و آن را نرساند.

پس از آن حضرت، ستیزه و کشمکش درباره زمامداری و فرمانروایی روی داد (که میدانید). ابو بکر زمامدار شد، و پس از او عمر و سپس عثمان. چون سرانجام کار عثمان بدان جا انجامید که میدانید، نزد من آمدید و گفتید: با ما بیعت کن. من گفتم: بیعت نمیکنم. گفتید: البته (باید بیعت کنی). من گفتم: نه، و دستم را بستم، اما شما آن را گشودید. من باز هم دستم را کشیدم. شما به سوی خود کشیدید، و چنان بر سر من (برای بیعت کردن) ریختید؛ مانند شتران بسیار تشنه که به گودال های آب رسند، بدان سان که من گمان کردم کشنده ی من هستید و بعضی از شما در پیش من کشنده ی برخی دیگر است. پس من دست خود را گشودم و شما از روی اختیار (و با کمال آزادی) با

من بیعت کردید، و در پیشاپیش شما طلحه و زبیر، آزادانه بدون هیچ اکراهی با من بیعت کردند».

نکته

تأکید مجدد بر چگونگی بیعت گرفتن حضرتش از طلحه و زبیر - که بارها در این نوشتار اشاره شده - برای آن بود که آن امام همام، تفاوت هدف و روش خود در قبول حکومت با شیوه ی خلفای پیشین را که بیعت گرفتن اجباری آنها از شخصیت های مشهور بود، نشان دهد.

«ثُمَّ لَمْ يَلْبِثَا أَنْ إِسَاءَ تَأْذَنَانِي فِي الْعُمْرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُمَا أَرَادَا الْغَدْرَةَ فَجَدَّدْتُ عَلَيْهِمَا الْعَهْدَ فِي الطَّاعَةِ وَأَنْ لَا يَبْغِيَا الْأُمَّةَ الْغَوَائِلَ فَعَاهَدَانِي ثُمَّ لَمْ يَقِيَا لِي وَنَكْتًا بِيَعْتِي وَتَقْضَا عَهْدِي فَعَجَبًا لَهُمَا مِنْ انْفِيَادِهِمَا لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَخِلَافِهِمَا لِي وَكُنْتُ بِدُونِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ اللَّهُمَّ اغْضَبْ عَلَيْهِمَا بِمَا صَنَعَا وَأَظْفِرْنِي بِهِمَا» (1)

«سپس دیر زمانی نپایید که از من اجازه برای (رفتن به مکه و ادای) عمره خواستند، در حالی که خدا میداند که اینان (قصد عمره نداشتند، بلکه) اراده ی پیمان شکنی داشتند. پس دوباره پیمان خود را در اطاعت و فرمان برداری از خود تازه کردم و (از

ص: 167

1- الإرشاد، ج 1، ص 245؛ الإحتجاج، ج 1، ص 161؛ وقعه الجمل، ص 96 - 98؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 98 - 99. علامه مجلسی در بیان این عبارت که حضرتش فرمودند: «و لو شئت أن أقول، لقلت: اللهم اغضب عليهما بما صنعا و أظفرنني بهما»، می نویسد: «کنایه ابلغ من الصريح في ذم الرجلين و كفرهما».

ایشان پیمان گرفتیم که فتنه برپا نکنند و) برای امت موجبات نابودی و بلا پدید نیارند. آن دو تن با من (چنین) پیمانی بستند، ولی پس از آن با من وفا نکردند. بیعت مرا شکستند و پیمان خود را به هم زدند. شگفتا از ایشان که در برابر ابوبکر و عمر رام شدند (و فرمان بردار گشتند)، ولی با من به مخالفت برخاستند، با آنکه من کمتر از آن دو تن نیستم. اینک اگر بخواهم بگویم، میگویم: بار خدایا! درباره ی آن چه اینان در حق من انجام خودت حکم فرما، و مرا بر ایشان پیروز گردان».

نکات

1- پیمان شکنی پس از بیعت اختیاری، از یک سوی حرمت شرعی داشت و از سویی دیگر، عرفا رفتاری نکوهیده به شمار می آمد. در این جا حضرتش شگفتی خود را ابراز می دارد که چگونه طلحه و زبیر پیمان بیعت خود با خلفای پیش رانگسستند، ولی در این مورد در زمانی چنین کوتاه، چنین رفتار نکوهیده ای را مرتکب شدند.

2- مقایسه ی حجت خدا با دیگران، حتی با نیکان امت روا نیست، چه رسد به اصحاب سقیفه؛ چنان که حضرتش خود فرمودند:

«لَا يَقَاسُ بِالْمُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ هِيَ الْأُمَّةُ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادَ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ فِي الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ»؛ (1)

ص: 168

1- نهج البلاغه، خطبه 2.

«احدی از این امت را با آل محمد - درود خدا بر او و آل او باد - نمی توان مقایسه کرد، و هیچ گاه کسانی را که نعمت آل محمد به طور دائم بر آنان جاری است، نمی شود همپایه ی آنان دانست. آنان پایه ی دین و ستون یقین اند. افراط گرایان به آنان باز گردند، و عقب مانده ها به ایشان رسند (تا هدایت شوند)، ویژگی های حق ولایت مخصوص آنان، و وصیت و ارث پیامبر خاص ایشان است».

اما ضعف مردم در معرفت حجت های الهی کار را به آن جا کشانید که حضرتش خود، ناگزیر شد خود را با خلفای پیش قیاس کند، چنانکه در این جا می فرمایند: «لست بدون أحد الرجلین».

این جلوه ای از مظلومیت آن گرامی است که خود در خطبه ی شششقیه از این واقعیت شکوه می کنند که او را با دیگران مقایسه می کنند. آن جا که فرمودند:

«حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنَ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»⁽¹⁾:

«کار به آن جا کشید که مرا با چنین رقیبانی قیاس میکنند».

این مقایسه، نه از سر آن است که خود را در ردیف آنان بداند؛ همان طور که خداوند خود را در ردیف بتان و نه هیچ آفریده ی دیگری نمی داند، اما گاه برای تبیین مطلبی، دست به این قیاس زده و در قرآن می فرماید:

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ»⁽²⁾

ص: 169

1- نهج البلاغه، خطبه 3.

2- نمل: 59.

«بگو: همه ستایش‌ها ویژه خداست، و درود بر آن بندگان که آنان را برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آن چه شریک او قرار می‌دهند؟».

ابن ابی الحدید نیز در بخش حکم منسوبه، در همین زمینه جمله‌ای از قول امیر مؤمنان نقل می‌کند به این مضمون که فرمودند: روزگار مرا تا آن جا تنزل داد که مرا هم‌ردیف معاویه نام می‌برند. (1)

نقل دوم

شیخ مفید و طبرسی کلامی مهم از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَثْنَاءِ كَلَامٍ آخَرَ وَهَذَا طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ لَيْسَا بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ وَلَا مِنْ ذُرِّيَةِ الرَّسُولِ حِينَ رَأَى أَنَّ اللَّهَ قَدَّ رَدَّ عَلَيْنَا حَقًّا بَعْدَ أَغْصَرٍ فَلَمْ يَصْبِرْ حَوْلًا كَامِلًا وَلَا شَهْرًا كَامِلًا حَتَّى وَثَبَا عَلَى دَابِّ الْمَاضِيَيْنِ قَبْلَهُمَا لِيَذْهَبَا بِحَقِّي وَيُفَرِّقَا جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ عَنِّي ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِمَا». (2)

«اینک طلحه و زبیر، نه از خاندان نبوت و پیغمبری هستند و نه از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله. چون دیدند خداوند پس از سالها حق ما (یعنی خلافت و زمامداری) را به ما بازگرداند، یک سال

ص: 170

1- «كنت في أيام رسول الله صلى الله عليه وآله كجزء من رسول الله صلى الله عليه وآله ينظر الى الناس كما ينظر الى الكواكب في أفق السماء ثم غض الدهر مني فقرن بي فلان وفلان ثم قرنت بخمسة أمثلهم عثمان فقلت واذفراه ثم لم يرض الدهر لي بذلك حتى أردلني فجعلني نظيرا لابن هند و ابن النابغه لقد استنتت الفصال حتى القرعى»؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 326.

2- الإرشاد، ج 1، ص 249؛ الإحتجاج، ج 1، ص 162؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 99.

تمام، بلکه یک ماه تمام درنگ نکردند؛ تا اینکه مانند روش گذشتگان خود، از جای جستند که حق مرا ببرند و گروه مسلمانان را از دور من بپاشند. (این سخن را فرمود) سپس بر آن دو نفرین کرد).

نکات

1- حسادت ورزی نسبت به پیامبر خدا و خاندانشان تازگی ندارد و چنان است که در قرآن از آن سخن به میان آمده است:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (1)

«بلکه آنان به مردم [که در حقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می ورزند. تحقیقا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان

فرمانروایی بزرگی بخشیدیم».

امام صادق علیه السلام درباره ی حسادت برخی نسبت به اهل البیت علیهم السلام و رویکرد آنان در تعامل با آن بزرگواران در جایی که بدیشان نیاز داشتند، چنین می فرماید:

«وَ اللَّهُ إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ وَ قُرَيْشًا لَتَعْرِفُ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ لَكِنَّ الْحَسَدَ أَهْلَكَهُمُ كَمَا أَهْلَكَ إِبْلِيسَ وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَنَا إِذَا أَصَدَّ طُرُوقًا وَ خَافُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَيَسْأَلُونَا فَنُوضِحُ لَهُمْ فَيَقُولُونَ نَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَيَقُولُونَ مَا

ص: 171

1- نساء: 54.

«به خدا سوگند، بنی هاشم و قریش به آن چه خدا به ما اعطاء فرموده آگاه و عارف هستند، ولی حسد ایشان را هلاک کرده، همان گونه که حسد ابلیس را هلاک نمود. ایشان در موارد اضطرار نزد ما می آیند و از ما مشکلشان را سؤال میکنند و ما برای ایشان توضیح می دهیم و مشکلشان را حل می کنیم؛ بعد از آن میگویند: شهادت می دهیم که شما اهل علم هستید. ولی از نزد ما که خارج شدند، نزد دیگران می گویند: ما ندیدیم کسی را گمراه تر از آنان که از ایشان تبعیت کرده و گفتار آنها را بپذیرند!».

2 - جملات حضرتش نشان دهنده ی آن است که طرح ریزی جمل، یک اقدام عجولانه و حساب نشده است: «فَلَمْ يَصْبِرْ أَحْوَالاً كَامِلًا وَلَا شَهْرًا كَامِلًا»، شاید اگر تأملی بر اتمام حجت های امیر مؤمنان صورت می گرفت، این واقعه رقم نمی خورد.

این شتابزدگی، به فرمایش حضرت امیر، به نوعی نمودی از کینه های انباشته ی جاهلی و سقیفه ای بود که به سرعت نمایان شد. آشوبگران جمل، به بدعت ها و رویه های جاهلی و سقیفه ای، جانی تازه بخشیدند.

3 - زمانی (در روزهای سقیفه) به بهانه ی تفرقه نیفتادن میان مسلمین، جانشین برحق رسول خدا صلی الله علیه و آله را خانه نشین کردند و اکنون بی توجه به تفرقه افتادن میان مسلمین، بر علیه حاکمی که مسلمین با او بیعت کرده بودند، شوریدند. این همان نگرش «یک بام و دو هوا» است

ص: 172

که مورد اعتراض و اشاره یامیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفت.

نقل سوم

«عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءِ الزَّبِيدِيِّ قَالَ لَمَّا رَجَعَتْ رُسُلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِيدِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَعَايِشَةَ يُوذُنُونَهُ بِالْحَرْبِ قَامَ فَحَمِيدٌ لِلَّهِ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَدَّقَنِي عَلَى مَجِيدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ كَيْ مَا يَرْعَوُوا وَ يَرْجِعُوا وَقَدْ بَخْتَهُمْ بَنَكْتَهُمْ وَعَرَفْتُهُمْ بَعِيَهُمْ فَلَيْسُوا يَسْتَجِيبُونَ.

«وقتی فرستاده های حضرت امیر از نزد طلحه و زبیر بازگشتند و دانستند که آنها قصد جنگ دارند، حضرتش برخاستند و حمد و ثنای الهی کردند و درود بر رسول خدا فرستادند و سپس فرمودند: ای مردم! من مراقب این گروه بودم که برای چه می روند و می آیند؛ و آنها را در مورد پیمان شکنی شان توبیخ و سرزنش کردم و دشمنی شان را می شناسم، اما آنها جوابی نمی دهند».

نکته

حضرت امیر علیه السلام در این خطبه، باز هم سخنانی برای اتمام حجت ایراد فرمودند.

«الْأَلَا- وَقَدْ بُعِثُوا إِلَيَّ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعْمَانِ وَأَصْبِرَ لِلْجِلَادِ فَاِنَّمَا مَنَّتْكَ نَفْسُكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْأَبَاطِيلِ هَبَلَتْهُمْ الْهَبُولُ قَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَأَنَا عَلَى مَا

ص: 173

وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ وَالتَّيِيدِ وَ الطَّفَرِ وَ إِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَفِي غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ أَمْرِي».

بدانید که آنها برای من فرستادهای فرستادند تا برای جنگ آماده شوم و بر نیرومندی آنها صبر کنم. شما در آرزوی خبرهای باطل هستید و من از جنگ نمی ترسم و از رزم نمیگریزم. من با وعده ای که خدا داده پیروزم و به پروردگار خود یقین دارم و شکی در این ندارم.

نکته

حضرت امیر علیه السلام، حرکت خود را مبتنی بر یقین می دانند و عمل آنان را بر پایه ی شک و تردید. ارزش این یقین را تنها کسی می داند که اهل توحید و یکتاپرستی باشد».

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَوْتَ لَا - يُقَوِّتُهُ الْمُتَّقِيمُ وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ مَنْ لَمْ يَقْتُلْ يَمُتْ إِنَّ أَفْضَلَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي نَفْسُ
إِبْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَا لَفٌ ضَرْبَهُ السَّيْفِ لِأَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مُوتِ عَلِيٍّ يَا عَجَبًا لَطَلَحَهُ أَلْبَ عَلِيٍّ ابْنِ عَقَّانَ حَتَّى إِذَا قَتَلَ أَغْطَانِي صَفَقَهُ يَمِينِهِ
طَائِعًا ثُمَّ نَكَتْ بِيَعْتِي وَ طَفِقَ يَنْعَى ابْنَ عَقَّانَ ظَالِمًا وَ جَاءَ يَطْلُبُنِي يَزْعُمُ بَدَمِهِ».

«ای مردم! مرگ آن کس که بر جای است، از دستش نرود، و آن که گریزنده است از آن نرهد. و مرگ را گریزی نیست. کسی که کشته نشود هم می میرد و با فضیلت ترین مرگها کشته شدن در راه خداست. قسم به کسی که جان علی در دست اوست، هزار

ص: 174

ضربه با شمشیر بر من، آسانتر از مرگ در رختخواب است. شگفتا از طلحه که ابن عفان را علیه من برانگیخت تا وقتی که کشته شد. آنگاه دست بیعتبه دست من نهاد. سپس با خود را شکست و خبر مرگ ابن عفان را از روی دشمنی گسترد و خون او را از من مطالبه میکرد».

نکته

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در این بخش، در حقیقت بیان می کنند که تلاش های من برای سرنگرفتن این جنگ، از سر ترس از پیکار نیست و سابقه ی من گواه این مطلب است. بلکه تنها به این خاطر است که دوست نمی دارم باب ضلالت گشوده شود و خونی بر زمین بریزد.

«وَاللَّهِ مَا صَدَّ نَعْفِي فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً بَيْنَ ثَلَاثٍ لَئِنْ كَانَ ابْنُ عَفَّانٍ ظَالِمًا كَمَا كَانَ يُزْعَمُ حِينَ حَصْرِهِ وَاللَّبَّ عَلَيْهِ إِنَّهُ كَانَ لَيَنْبَغِي أَنْ يُؤَازَرَ قَاتِلِيهِ وَأَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ وَإِنْ كَانَ فِي تِلْكَ الْحَالِ مَظْلُومًا إِنَّهُ لَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مَعَهُ وَإِنْ كَانَ فِي شَكِّ مِنَ الْخِصَالَتَيْنِ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَعْتَرِلَهُ وَيَلْزَمَ بَيْتَهُ وَيَدْعُ النَّاسَ جَانِبًا مَا فَعَلَ بَيْنَ هَذِهِ الْخِصَالِ وَحَادٍ وَهَا هُوَ ذَا قَدْ أَعْطَانِي صَفْقَةً يَمِينِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَتَهُ اللَّهُمَّ فَخُذْهُ وَلَا تُمَهِّلْهُ أَلَا وَإِنَّ الزُّبَيْرَ قَطَعَ رَحِمِي وَقَرَابَتِي وَنَكَثَ بَيْعَتِي وَنَصَبَ لِي الْحَرْبَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ لِي اللَّهُمَّ فَكَفِّنِيهِ بِمِ شَتَّى» (1).

ص: 175

اگر عثمان همان گونه که آنها فکر میکنند ظالم بود، وقتی او را محاصره کردند و علیه او جمع شدند، شایسته بود که قاتل او را کمک کنند و یاریگران او را ترک کنند. و اگر در آن حال مظلوم بود، شایسته بود که با او باشند. و اگر شک داشتند که ظالم است یا مظلوم، باید از او کناره می گرفتند و در خانه می نشستند و مردم را رها می کردند. اما آنها هیچ کدام از این کارها را انجام ندادند و می خواهند با من معامله کنند و پیمان بشکنند.

خدایا او را بگیر و به او مهلت مده. بدانید که زیر رچم مرا قطع کرد و پیوند مرا گسست و برای من علم جنگ را بر افراشت، در حالی که می داند که او به من ظلم میکند. خدایا آنگونه که

می خواهی، جان او را بگیر».

نکات

1- در این بخش حضرت امیر مؤمنان علیه السلام ماجرای قتل عثمان را از منظری حقوقی در سه حالت تحلیل می فرمایند: یا ظالم بوده است یا مظلوم یا این که شما به حقیقت ماجرای ظالم بودن یا مظلوم بودن عثمان شک داشتید. ولی به هر صورت، رفتار شما مبتنی بر هیچ کدام از این سه گزینه نیست.

2- درباره ی زیر، یک محکومیت حقوقی دیگر بیان می شود و آن قطع رحم است. در عرب، پیوند خویشاوندی مانع بزرگی برای درنیفتادن خویشاوندان بایکدیگر بود. زیر که پسر عمه ی امیر مؤمنان بود، با زیر پای نهادن این سنت عرب، در غائله ی جمل نقش مهمی ایفا کرد و این سبب تعجب امیر مؤمنان در این سخنان است.

4- هدف امیر مؤمنان علیه السلام از حکومت داری

در نگاه و بینش حضرت امیر علیه السلام، حکومت داری هدف نیست، مگر آن که به واسطه ی آن حقی اقامه و باطلی نابود شود. در منش علوی، اگر حکومت ابزاری برای دفع باطل و اقامه ی حق باشد ارزشمند است، اما اگر حکومت داری وسیله ای برای اقامه ی حق نشد، از یک نعلین پاره بی ارزش تر است.

در ادامه، گفتگویی میان ابن عباس (1) و امیر مؤمنان نقل می شود. این

ص: 177

1- عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مشهور به ابن عباس، فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بود. مشهور است که ابن عباس سه سال پیش از هجرت در شعب ابی طالب به دنیا آمد. [انساب الاشراف، ج 4، ص 27]. ابن عباس امیر مؤمنان را شایسته ی مقام خلافت میدانست و با خلفای سه گانه نیز همکاری داشت؛ او در جنگ های جمل، صفین و نهروان به طرفداری از امیرالمؤمنین علیه السلام حضور یافت [ابن اثیر، اسدالغابه، ج 3، ص 188] و از طرف امام استانداری بصره را بر عهده گرفت. [اسدالغابه، ج 3، ص 188؛ جمل من انسب الاشراف، ج 4، ص 39؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 4، ص 543]. ابن عباس پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به بیعت با امام حسن علیه السلام فرا می خواند. هنگامی که خطبه امام مجتبی علیه السلام به پایان رسید، ابن عباس در حضور او ایستاد و گفت: «ای مردم! این فرزند پیامبرتان و جانشین اما متان است؛ با او بیعت کنید. [برای نمونه ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج 65، ص 397؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 127؛ «بنی امیه در تاریخ»، ص 33] در تشییع بدن مبارک امام حسن علیه السلام، که بنی امیه از دفن ایشان در کنار مرقد پیامبر جلوگیری کردند، ابن عباس با مروان بن حکم سخن گفت و مانع از درگیری میان بنی هاشم و بنی امیه گردید. [«بنی امیه در تاریخ»، ص 33] ابن عباس از اصحاب امام حسین علیه السلام نیز بوده است. او هنگام حرکت آن حضرت به عراق در مکه ماند. دو بار با امام ملاقات نمود و او را از سفر به عراق به خصوص کوفه بر حذر داشت. روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی از ابن عباس نقل شده است. کتاب تفسیری منسوب به او، بارها به چاپ رسیده است. وی جد خلفای بنی عباس نیز به شمار می آید.

سخنان زمانی بیان شده است که حضرتش فرمانروای نه تنها حجاز، بلکه عراق و مصر و ایران بوده اند: (1)

«وَمِنْ حُطْبِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقَدَّالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ الْعَبَّاسِ دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَيْتِ قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ (2) فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذِهِ النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا قَالَ وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا ثُمَّ خَرَجَ فَحَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يقرأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةَ فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَ بَلَّغَهُمْ مَنَاجَاتَهُمْ فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَ اطْمَأَنَّتْ صِفَاتُهُمْ

أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحِذَائِهَا مَا عَجَزْتُ وَلَا جَبْنْتُ وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَا تُقْبَنُ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ.

ص: 178

1- به جز شامات که در اختیار معاویه بود.

2- در یکی از جنگ های پیغامبر خدا، کفش و نعلین آن حضرت پاره شد؛ به نحوی که راه رفتن حضرتش را دچار مشکل کرده بود. برادر رسول رحمت، حضرت امیر علیه السلام با مشاهده ی این وضع، در زمان استراحت پیامبر به تعمیر کفش ایشان پرداختند. در همین موقع فردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و سؤال کرد: محبوب ترین خلق خدا نزد شما کیست؟ پیامبر فرمودند: «هو خاصف النعل»، «آنکه کفش را تعمیر میکند»! از آن زمان، «خاصف النعل» جزو القاب ایشان قرار گرفت.

مَا لِي وَ لِقْرِيشٍ؟! وَ اللَّهُ لَقَدْ فَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَ لَا لَأَفَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ وَ اِي تَصَاحِبِهِمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ» (1).

عبدالله بن عباس گوید: در «ذوقار» نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم در حالی که او نعلین خود را پینه میزد. پرسید «بهای این نعلین چند است؟» گفتم: «قیمتی ندارد». فرمود: «به خدا این را از حکومت شما دوست تر دارم، مگر آن که حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم». سپس بیرون شد و فرمود: «خدا محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، در حالی که کسی از عرب کتابی (آسمانی) نخوانده بود و دعوی پیامبری نکرده بود. محمد صلی الله علیه و آله مردم را به راهی که بایست کشاند، و در جایی که باید نشانند، و به رستگاری رساند، تا آنکه کارشان استوار و جمعیشان پایدار گردید. به خدا که من در آن صف پیکار بودم تا (سپاه جاهلیت) درماند، و یکباره روی بگرداند. نه ناتوان بودم و نه ترسان، امروز هم من همانم و آنان همان. باطل را می شکافم تا حق از کنار آن به در آید. مرا چه باقریش؟! به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند، با آنان جنگیدم و اکنون که فریب خورده اند، نیز آماده کارزارم. من دیروز هم‌آورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی گذارم»

نکات

1- تفاوت یک حکومت الهی با حکومت های غیر الهی، در این گفتار درخشان امیرمؤمنان صلی الله علیه و آله به خوبی پیداست. این که در یک

ص: 179

1- نهج البلاغه، خطبه 33.

حکومت الهی، هدف احقاق حق است نه توسعه ی حکومت به هر قیمتی.

2 نکته قابل تأمل دیگر این که حضرتش، هدف از پیکار با اهل جمل، را احقاق حق و نابودی باطل می دانند و نه جنگ طلبی! جملیان، همان کفار دیروزند که در ابتدای بعثت رسول خدا با ایشان جنگیدیم و امروز، با نقاب اسلام با ما وارد جنگ شده اند: «به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند، با آنان جنگیدم و اکنون که فریب خورده اند، نیز آماده کارزارم. من دیروز هم‌آورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی گذارم» (1).

حقیقت این ماجرا، همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشتر به امیر مؤمنان فرموده بودند:

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَتَبَ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ بَيْنَ بَعْضِي كَمَا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادَ مَعَ الْمُشْرِكِينَ مَعِيَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيَّ فِيهَا الْجِهَادُ؟ قَالَ فِيهِ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَهُمْ مُخَالِفُونَ لِسُنَّتِي وَطَاعُونَ فِي دِينِي فَقُلْتُ فَعَلَامَ يَقَالُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَهُمْ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ عَلَيَّ إِحْدَاثُهُمْ فِي دِينِهِمْ وَفِرَاقِهِمْ لِأَمْرِي وَإِسْتِحْلَالِهِمْ دِمَاءَ عَثْرَتِي الْحَدِيثُ» (2).

ص: 180

1- برگرفته از شرح منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 62.

2- أمالی (مفید)، ص 289؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 81 - 82.

«ای علی! خداوند جهاد را در فتنه ای که پس از من رخ می دهد بر مؤمنان واجب نموده، چنان که جهاد با مشرکان را در رکاب من بر آنان واجب ساخته بود. عرض کردم: ای رسول خدا! آن فتنه ای که خداوند جهاد درباره آن را بر ما واجب نموده، کدام است؟ فرمودند: فتنه ی گروهی که شهادت به توحید و نبوت می دهند، با این حال مخالف سنت من و طعنه زننده در دین من هستند. عرض کردم: ای رسول خدا! پس به چه جهت با آنان بجنگیم و حال آنکه شهادت به لا اله الا الله و رسالت الهی شما میدهند؟ فرمودند: بدان جهت که در دین بدعت میگذارند، از فرمان من جدا می شوند، و ریختن خون عترت مرا حلال می شمارند».

شرح کامل این ماجرا، در منابع دیگر همچون ارشاد شیخ مفید آمده است. آن جا که ابن عباس از امیر مؤمنان علیه السلام رفتارهایی به مانند حاکمان دیگر انتظار دارد و وصله کردن نعلین را دور از شأن حاکم می داند:

«قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَأَتَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ يَخْصِيفُ نَعْلًا فَقُلْتُ لَهُ نَحْنُ إِلَى أَنْ تُصَدِّحَ أَمْرَنَا أَحْوَجُ مِنَّا إِلَى مَا تَصَدِّعُ فَلَمْ يُكَلِّمْنِي حَتَّى فَرَعَ مِنْ نَعْلِهِ ثُمَّ صَدَّ مَهًا إِلَى صَاحِبَتَيْهَا وَقَالَ لِي قَوْمُهُمَا فَقُلْتُ لَيْسَ لَهُمَا قِيَمَةٌ قَالَ عَلَى ذَاكَ قُلْتُ كَسَّرُ دِرْهَمٍ قَالَ وَاللَّهِ لَهُمَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ هَذَا إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»؛ (1)

ص: 181

«ابن عباس گوید: من به نزد او رفتم. دیدم نعلین خود را پینه میزند. بدو گفتم: (ای امیر مؤمنان!) نیاز ما به این که به کار ما سر و صورتی بدهی، بیشتر از این کاری است که می کنی (و بدان سرگرمی)؛ حضرت با من سخن نگفت تا از کار خود فارغ شد (و نعلینش را وصله زد)، سپس آن را با لنگه دیگر جفت کرد و به من فرمود: این یک جفت نعلین مرا قیمت بگذار (که ارزشش چقدر است؟) گفتم: ارزشی ندارد. فرمود: با همین که ارزشی ندارد؟ گفتم: کمتر از یک درهم ارزش دارد. فرمودند: به خدا سوگند، این یک جفت نعلین را من بیش از زمامداری بر شما دوست دارم مگر اینکه به وسیله این زمامداری (حق را بر پا دارم یا باطلی را دفع کنم...)».

فصل پنجم: مقدمات جمل (2)

1- مثلث شوم

همان طور که پیشتر گفته شد، جنگ جمل نخستین جنگ دوره‌ی حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که توسط گروهی به رهبری عایشه و طلحه و زبیر علیه امیر مؤمنان علیه السلام به راه افتاد. عایشه و همراهانش این جنگ را به بهانه خون خواهی عثمان به راه انداختند. این جنگ در روز 10 جمادی الاولی سال 36 قمری در اطراف بصره رخ داد و زمان آن از ظهر تا غروب آفتاب بود. عایشه در این نبرد بر شتر نر سرخ موئی سوار بود و علت نام گذاری این جنگ به جمل (شتر نر) همین است.

اینک برای آشنایی با این سه تن توضیحات مختصری بیان می شود.

2- عایشه بنت ابی بکر

عایشه دختر ابوبکر، از خاندان «تیم» و مادرش «ام رومان» دختر

ص: 183

عامر بن عویمر از قبیله بنی کنانه بود. (1) او در سال چهارم یا پنجم بعثت در مکه به دنیا آمد. (2) او یکی از همسران پیامبر اسلام بود که بعد از وفات حضرت ام المؤمنین خدیجه ی کبری علیها السلام و پس از ازدواج حضرت رسول با سوده دختر زمعه بن قیس، به همسری پیامبر درآمد (3) و این زندگی زناشویی، نه سال و پنج ماه به طول انجامید. (4)

نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عایشه را «حمیراء» خوانده و خطاب کرده است. (5) روایتی نیز در این مورد به شهرت رسیده که براساس آن، پیامبر خطاب به عایشه فرمود: «کلمینی یا حمیراء؛ ای حمیرا با من سخن بگوی!»

در این خصوص باید گفت، نخستین کسی که این مطلب را نقل کرده، غزالی در کتاب احیاء علوم الدین است و چنین حدیثی پیش از آن در هیچ کتابی نیامده است. چنان که الفتی از علمای اهل تسنن (متوفای 986 ق) نوشته است، آن چه غزالی نقل کرده، هیچ اصل و ریشه ای ندارد. (6) علامه سید مرتضی عسکری نیز هیچ اصل و اساسی برای سخن غزالی قائل نیست و آن را از جعلیات او می داند که به دروغ گفته و افترا به پیامبر نسبت داده است. (7)

ص: 184

1- الطبقات الکبری، ج 8، ص 46؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 409.

2- نقش عایشه در احادیث اسلام، ج 1، ص 45؛ الاصابه، ج 8، ص 231.

3- الاستیعاب، ج 4، ص 1881.

4- جوامع السیره النبویه، ص 27.

5- الامامه و السیاسه، ص 82.

6- تذکره الموضوعات، ص 196.

7- احادیث ام المؤمنین عائشه، ص 25 و 26.

برخی پژوهشگران معتقدند بررسی گزارش های مختلف از منابع تاریخی، روشن می کند که عایشه در هنگام ازدواج با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هجده سال داشته است. اینان معتقدند عایشه در ابتدای بعثت پیامبر، کودکی بیش نبوده است. به باور اینان، اگر عایشه در زمان بعثت حداقل هفت سال داشته باشد، در هنگام ازدواج با پیامبر 17 ساله بوده است. (1)

او در حال حیات رسول گرامی اسلام ظاهراً در مسایل سیاسی نقشی نداشت؛ اما بعد از وفات پیامبر در دوران خلافت پدرش ابوبکر و عمر و اوایل خلافت عثمان، همراه با حکومت، در شمار پشتیبانان محکم هیئت حاکمه بود. در اواخر خلافت عثمان با او در افتاد و مردم را بر ضد او تحریک کرد. بعد از کشته شدن عثمان و در دست گرفتن حکومت توسط امیر مؤمنان علیه السلام مدعی شد که عثمان توبه کرده، مظلوم کشته شده و به خونخواهی او، علم مخالفت با حکومت را برداشت و با پشتیبانی طلحه و زبیر و بنی امیه جنگ جمل را به راه انداخت.

دکتر حامد حفنی داوود می نویسد: «اقدام عایشه به جنگ با علی علیه السلام دومین شکافی بود که پس از اقدام عمر در امر خلافت، در بنای اسلام رخ داد». (2)

او در سال پنجاه و هفت یا هشت هجری وفات کرد و بنا به وصیت خودش در بقیع دفن شد. ابوهریره جانشین مروان حکم فرماندار مدینه، بر او نماز گزارد. (3)

ص: 185

1- تصویر خانواده پیامبر در دائره المعارف اسلام، ص 92-93

2- نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 27.

3- ر.ک: الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ص 283 به بعد؛ اعلام النساء، ج 3، ص 9 به بعد.

علامه عسکری در مقدمه ی کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» می نویسد: «عایشه را مزاجی عصبی و سخت تند و سرکش بود. حدت طبع، سرعت درک موقعیت و تصمیم گیری، تیزهوشی به اضافه رشک و حسادت شدید، جزء شخصیت بارز ام المؤمنین به حساب می آید»⁽¹⁾.

رشک، حسادت و خشونت طبع عایشه به صورت برخوردهای خشن و زشت با دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوه می کرد، که نمونه های فراوانی دارد. یکی از شواهدی که درباره عایشه در تاریخ آمده، ماجرای حسادت او به دیگر همسران پیامبر خصوصا حضرت

خدیجه علیه السلام است که درباره این ویژگی عایشه در کتب اهل سنت نیز فراوان دیده می شود.⁽²⁾ از خود او نقل شده که او به این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها از خدیجه نام می برده، حسودی می کرده است.⁽³⁾

خاطرات و فداکاری های حضرت خدیجه علیها السلام، همسر وفادار پیامبر که دار فانی را وداع کرده بود، همیشه برای پیامبر تداعی می شد. از این رو، پیامبر بسیار از ایشان یاد می کردند و به یادگارهای او احترام می گذاشتند. عایشه نیز از این بابت، عنان اختیار از کف می داد، خشم سراسر وجودش را فرا می گرفت و بی اختیار، فریاد اعتراض بر می داشت.

عایشه گوید: «هیچ یک از زنان پیامبر خدا چون خدیجه مورد رشک و حسادتم قرار نگرفته است. علت این بود که رسول خدا از خدیجه بسیار زیاد یاد می کرد و زبان به مدح و تعریفش می گشود،

ص: 186

1- نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 47.

2- الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج 3، ص 291.

3- صحیح مسلم، ج 4، ص 1889.

بخصوص اینکه خداوند از طریق وحی به پیامبرش خبر داده بود که به خدیجه کاخی بس مجلل و پرشکوه در بهشت ارزانی داشته است»⁽¹⁾.

در موردی دیگر گوید: «روزی هاله دختر خویلد، خواهر خدیجه از پیامبر خدا اجازه خواست تا وارد شود و با آن حضرت دیدار کند. رسول خدا که گویی با شنیدن صدای هاله به یاد صدای خدیجه افتاده بود، حالش به شدت دگرگون گردید و بی اختیار گفت: «آه خدایا! هاله!» من (عایشه) که حسادتم نسبت به خدیجه به واسطه رفتار پیامبر سخت تحریک شده بود، بی درنگ گفتم: «چقدر از آن پیرزن بی دندان قرشی یاد می کنی؟ مدت هاست که او مرده است و خدا بهتر از او را به تو ارزانی داشته است»⁽²⁾. پس از این اعتراض دیدم چهره رسول خدا برافروخت و آن چنان تغییر کرد که مانندش را تنها به هنگام فرود آمدن وحی بر آن حضرت دیدم که نگران دستورهای آسمانی است تا پیام رحمت نازل شود یا عذاب.

بنا به روایت دیگری که خود عایشه نقل کرده است، پیامبر فرمودند: «نه! ... هرگز خداوند بهتر از او را به من عوض نداده است»⁽³⁾.

حسادت عایشه نسبت به دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه ی زهرا علیها السلام و برادر آن جناب، علی بن ابی طالب علیه السلام نیز مشهور است. او بارها به پیامبر معترض شده بود که چرا به فاطمه این قدر اظهار علاقه می کنی و او را می بوسی¹.

ص: 187

1- نقش عایشه در اسلام، ج 1، ص 92، به نقل از بخاری، ج 2، ص 277.

2- آری او همیشه خود را برتر می دانست و احادیث فضیلت او نیز اغلب از خودش نقل شده است.

3- نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 93 به نقل از کتب اهل تسنن.

هم چنین در مورد حسد بردن عایشه به ماریه قبطیه، هنگامی که صاحب فرزند شده بود، گزارش هایی وجود دارد. (1)

به اعتراف عایشه، آنگاه که سایر همسران رسول خدا، به خاطر محبت به آن گرامی، غذایی تهیه می کردند و برای ایشان به خانه عایشه می فرستادند، عایشه از این عمل آنان به شدت خشمگین شده و با برخوردی زشت غذا را دور می ریخت یا ظرف غذا را به زمین زده و می شکست. حتی حفصه که رفیق و همراز او بود، از این گونه برخوردها در امان نبود. (2)

بسیاری از این برخوردها، در حضور پیامبر اتفاق می افتاد و آن حضرت را آزرده می ساخت. (3) عایشه خود در مورد یکی از این برخوردها که درباره‌ی صفیه اتفاق افتاده نقل می کند: «چشم های پیامبر را دیدم که به من خیره شده است و آثار خشم و نفرت از رفتارم را در سیمایش بخوبی خواندم». (4)

3- طلحه بن عبیدالله

طلحه بن عبیدالله، از تیره ی بنی تیم بن مره، از قبیله‌ی قریش بود که کمتر از 10 سال قبل از بعثت به دنیا آمد. مادرش صعبه بنت حضر می، در دوران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می زیست (5)

ص: 188

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 87.

2- ر.ک: نقش عایشه در اسلام، ج 1، ص 78 به بعد، به نقل از منابع معتبر اهل تسنن.

3- الاستیعاب، ج 4، ص 278 و 279.

4- همان، ص 79، به نقل از منابع اهل تسنن.

5- جمل من انساب الاشراف، ج 10، ص 129.

طلحه بن عبیدالله توسط ابوبکر به اسلام گرایش یافته و مسلمان شد. (1) طلحه بن عبیدالله، از جمله مهاجرانی است که قبل از هجرت پیامبر، به همراه برخی از خانواده ی آن حضرت به مدینه رفت (2) و در خانه ی حبیب بن اساف از بنی حرث بن خزرج سکنی گزید. (3) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مکه، بین طلحه و زبیر بن عوام (4) یا سعید بن زید (5) یا سعد بن ابی وقاص (6) عقد اخوت بست.

براساس منابع، طلحه درباره یکی از همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخنی گفت که موجب ناراحتی ایشان شد. طلحه گفت: اگر پیامبر بمیرد، با عایشه همسرش ازدواج می کنم! گفته شده است که آیه ی پنجاه و سوم از سوره ی احزاب در قرآن کریم، در مذمت این رفتار او است: (7)

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»؛

«و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً [نباید] زناش را پس از [مرگ] او به نکاح خود در آورید، چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است».

ص: 189

1- السیره النبویه، ج 1، ص 251 و 252؛ مروج الذهب، ج 2، ص 277؛ اسد الغابه، ج 2، ص 468.

2- جمل من انساب الاشراف، ج 1، ص 269؛ امتاع الاسماع، ج 1، ص 68-69.

3- السیره النبویه، ج 1، ص 477.

4- همان، ج 2، ص 561.

5- المحبر، ص 71.

6- المعارف، ص 228.

7- انساب الاشراف، ج 10، ص 123؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 6، ص 445.

طلحه بن عبیدالله از جمله کسانی بود که در رکاب خلیفه ی اول (ابوبکر)، در غزوات، حضور داشت. (1) وی همچنین به همراه عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن ابوبکر از جمله کسانی بود که قبل از دفن ابوبکر، وارد قبر وی شدند و سپس ابوبکر را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کردند. (2)

طلحه در برخی موارد، ابوبکر را به خاطر میدان داد بیش از اندازه به عمر بن خطاب سرزنش می نمود (3) و از جمله کسانی بود که به خلیفه ی اول پس از اعلام جانشینی عمر بن خطاب به عنوان خلیفه، اعتراض کرد. (4) عمر در وصف طلحه گفته است: «او مردی است در جستجوی آبرو و ستایش که، مال خود را می بخشد تا به مال دیگران برسد و نیز به کبر گرفتار است». (5)

او به همراه امیر مؤمنان علیه السلام، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص در شورای شش نفره ی تعیین خلیفه ی سوم قرار گرفت. (6) هم چنین طلحه، از جمله محاصره کنندگان خانه عثمان در سال 35 قمری بود که برای این کار، اصرار و سخت گیری بسیار داشت. نیز، از کسانی بود که مانع ورود آب به خانه عثمان شد؛ تا زمانی که

ص: 190

1- فتوح البلدان، ص 100؛ البدء و التاريخ، ج 5، ص 157.

2- جمل من انساب الاشراف، ج 10، ص 95.

3- تاریخ طبری، ج 3، ص 275.

4- همان، ص 433.

5- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 158.

6- همان، ص 158.

امیرالمؤمنین علیه السلام با اطلاع از این عمل برآشفت و پس از آن اجازه ی ورود مشک های آب به خانه عثمان صادر گردید. (1)

عثمان بن عفان در زمان محاصره شدن خانه اش، طلحه را مسئول مخالفت ها می دانست و او را تحریک کننده اصلی شورش علیه خلافت معرفی می کرد. (2) یعقوبی از طلحه در کنار زبیر و عایشه به عنوان اصلی ترین تحریک کنندگان مردم بر قتل خلیفه ی سوم نام می برد. (3)

طلحه نخستین فردی بود که پس از قتل عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد (4) و چون دستش فلج بود، مردی از بنی اسد بیعت وی را شوم دانست. (5) وی پس از اندک زمانی، این بیعت را شکست، برای تشکیل سپاهی علیه حضرت امیر مؤمنان به همراه زبیر و عایشه عازم بصره شد و جنگ جمل را به راه انداخت. (6)

با ورود طلحه و زبیر به بصره، عبدالله بن حکیم تمیمی با آشکار کردن نامه های وی در جهت تحریک و جمع آوری سپاه بر علیه عثمان، از خون خواهی خلیفه سوم توسط طلحه ابراز تعجب کرد؛ ولی وی در جواب گفت: امروز چیزی جز توبه و طلب خونس را در ماجرای عثمان صحیح نیافتم. (7)

حضرت امیر علیه السلام نیز در این جنگ، طلحه را مگارترین شخص

ص: 191

1- جمل من انساب الاشراف، ج 5، ص 561.

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 379.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 175.

4- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 178؛ الفتوح، ج 2، ص 436.

5- جمل من انساب الاشراف، ج 2، ص 206 و 207.

6- تاریخ خلیفه، ص 108.

7- جمل من انساب الاشراف، ج 2، ص 229 و 230.

توصیف کرد و از او در کنار زبیر، عایشه و یعلی بن منیه به عنوان سرسخت ترین دشمنان یاد کرده اند.⁽¹⁾

4- زبیر بن عوام

زبیر بن عوام با کنیه ابو عبدالله، پدرش عوام⁽²⁾ مادرش صفیه دختر عبدالمطلب یعنی عمه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام بود.⁽³⁾ برخی آل زبیر را مصری تبار دانسته و انتساب ایشان به خاندان اصیل قریش را نمی پذیرند. این گروه به روایتی استناد می کنند که براساس آن خویلدبن اسد در سفر مصر، عوام را با خود به مکه آورد و در واقع عوام پسر خوانده اوست.⁽⁴⁾

زبیر را پنجمین یا ششمین گرونده به اسلام می دانند.⁽⁵⁾ از آن جا که نوه اش هشام بن عروه بن زبیر، اسلام آوردن وی را گزارش کرده است،⁽⁶⁾ به بدین سبب احتمال می رود که درباره زمان اسلام آوردن او اغراق شده باشد.⁽⁷⁾

او شخصیت برجسته و بارزی داشت. بسیار شجاع بود و در جنگ ها حامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. حضور زبیر در جنگ بدر،⁽⁸⁾ احد و

ص: 192

1- الفتوح، ج 2، ص 463 و 464.

2- المعارف، ص 219.

3- البدء والتاریخ، ج 5، ص 83.

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 67.

5- الطبقات الکبری، ج 3، ص 75.

6- المصنف، ج 8، ص 450؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 75.

7- جایگاه و نقش آل زبیر در تاریخ اسلام، ص 123.

8- الأنساب، ج 1، ص 216؛ الطبقات الکبری، ج 3، ص 77.

فتح مکه گزارش شده است. (1)

در طول بیست و پنج سال خلافت خلفا، زبیر در صف یاران امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت. البته شخصیت معنوی او در حد سلمان و ابوذر نبود، اما از شخصیت اجتماعی ممتازی برخوردار بود. شرافت قریشی و هاشمی بودن او در حدی بود که عمر بن خطاب، او را در زمری کاندیداهای خلافت معرفی کرده بود.

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، زبیر جزء مخالفان سقیفه بود. هنگامی که مهاجمان به خانه امیر مؤمنان علیه السلام حمله کردند، زبیر شمشیر کشیده و به آنان حمله کرد و گفت:

«يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ائْتِعَلْ هَذَا بَعْلِي وَ اَنْتُمْ اَحْيَاءُ؟»؛

«ای فرزندان عبدالمطلب! شما زنده باشید و با علی چنین برخوردی شود؟».

سپس شمشیر کشید و به آنان حمله کرد. خالد بن ولید از پشت سنگی به وی زد که منجر به افتادن شمشیرش شد. عمر شمشیر را برداشت و شکست. (2)

هم چنین او از شهود وصیت حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام بود، (3) در هنگام دفن حضرتش حضور داشت (4) و در شورای شش نفره به امیر مؤمنان علیه السلام رای داد.

ص: 193

1- الطبقات الكبرى، ج 3، ص 77.

2- الاختصاص، ص 186؛ الامامه والسياسة، ج 1، ص 28.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 244.

4- روضه الواعظین، ج 1، ص 349.

رابطه زبیر با خلافت در زمان خلیفه ی دوم نیز چندان خوب نبود. (1) زبیر، در شورای شش نفره نیز به عثمان رأی نداد و این حاکی از عدم همراهی وی با عثمان است.

پس از قتل عثمان، جمعیت زیادی که طلحه و زبیر نیز در میان آنان بودند، برای بیعت به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم بردند. (2) زبیر در این واقعه به همراهی طلحه، بیعت مهاجران را تضمین کرد (3) اما دیری نپایید که از نظر خود برگشت و به مخالفت با خلافت حضرت امیر برخاست. (4)

زبیر را می توان یکی از سه ضلع مثلث جنگ جمل دانست. وی در سال 36 قمری با همکاری طلحه، عایشه را نیز با خود همراه کرده و به بصره کشاند.

پس از رویارویی دو لشکر، امیر مؤمنان علیه السلام زبیر را فرا خواند. ملاقات آن دو، بین صفوف دو لشکر صورت گرفت. امام علیه السلام سفارش پیامبر نسبت به خود را به زبیر یادآوری کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، روزی در حضور حضرت امیر علیه السلام به زبیر فرمودند: «آیا علی را دوست داری؟! زبیر گفت: چرا دوست نداشته باشم؟ پیامبر فرمودند: چگونه ای وقتی ظالمانه با او بجنگی؟!». (5) زبیر پس از یادآوری این مطلب، از اردوگاه کناره گرفت. (6)

ص: 194

1- الاستیعاب، ج 4، ص 1781.

2- الجمل، ص 130.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 167.

4- همان، ص 169.

5- تاریخ مدینه دمشق، ج 18، ص 409؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 123.

6- انساب الاشراف، ج 9، ص 430.

ایمان در قلوب مؤمنین به دو صورت نهاده می شود: مستقر و مستودع.

هر کس به مجرد اقرار به ایمان، لزوماً در ایمان ثابت قدم نخواهد بود. خداوند نیز در قرآن کریم به این مطلب هشدار داده که به صرف اقرار به ایمان ثبات قدم در این راه ثابت نمی شود، بلکه قبولی در امتحان نیز از لوازم ایمان است. تنها کسی که از این مرحله بگذرد و قبول شود، راست گفته است؛ ولی آن کس که در این مرحله بلغزد، ایمان او از بین می رود و در اقرار به ایمان راستگو نبوده است. باگرفتن امتحان از مؤمنان، مؤمن راستگو از بی ایمانی دروغگو شناخته می شود. در قرآن می فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ^{صَلَّى} فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ (1)

«آیا مردم پنداشته اند همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها میشوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟* در حالی که یقیناً کسانی را که پیش از آنان بودند، آزموده ایم [پس اینان هم بی تردید آزمایش می شوند]، و بی تردید خدا کسانی را که [در ادعای ایمان] راست گفته اند می شناسد، و قطعاً دروغگویان را نیز می شناسد».

از سوی دیگر در قرآن می فرماید:

ص: 195

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» (1)؛

«او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، و شما در گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار؛ ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند، تشریح نمودیم!» براساس روایات، ایمان در برخی از مؤمنان مستقر معرفی شده اما در برخی دیگر ثبات ندارد و عاریه ای است. ایمانی مستودعی که روزی در یک فتنه، یا امتحان و لغزشگاه، از قلب صاحبش خارج می شود!

نمونه ی ایمان مستودع در گوساله پرستان بنی اسرائیل است که خداوند خبر می دهد:

«قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»؛ (2)

«[خدا] گفت: ای موسی! ما به راستی قوم تو را پس از آمدن تو آزمودیم و سامری آنان را گمراه کرد».

در روایات نیز به شخصی چون زبیر تصریح شده که زمانی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع می کرد، اما بعد از سالیان طولانی، در آزمون جمل نتوانست ایمان خود را نگاه دارد. (3)

در روایات، نشانه ی انسانی را که دارای ایمانی ودیعه ای (مستودع) است، چنین بیان کرده اند: کسی که عملش، مطابق گفتارش نباشد. به

ص: 196

1- انعام: 98.

2- طه: 85.

3- بحار الأنوار، ج 66، ص 223.

عبارت دیگر، در عمل مخالف با علم و گفتار صحیح خود رفتار می کند. (1)

هم چنین در راهنمایی راهنمایان معصوم علیهم السلام، برای در امان ماندن از ودیعه بود ایمان، به ادعیه ی خاص و تکرار شهادتین و اقرار به عقاید حقه سفارش شده ایم. (2)

در واقع سرشت برخی مؤمنین با ایمان آمیخته است، اما برای برخی دیگر این گونه نیست، لذا ممکن است در حوادث و امتحانات، ایمان خود را از دست بدهند؛ (3) چنان که روزگاری که عصر شبیه باشد، ایمان بسیار متزلزل است و ممکن است کسی در روز با ایمان باشد، ولی شب ایمان خود را از دست داده باشد و بالعکس. (4)

6- مقدمات جمل به گزارش شیخ مفید

اشاره

همان طور که پیشتر گفته شد، جنگ جمل نخستین جنگ داخلی مسلمانان محسوب می شود که با پیروزی سپاه امام علیه السلام، کشته شدن طلحه و زبیر، بازداشت عایشه و فرستادن او به مدینه به پایان رسید. گفته شد که سران سپاه جمل با امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه، بیعت کردند، سپس بیعت خود را شکستند و وارد جنگ شده بودند. به همین دلیل به ناکثین (بیعت شکنان) معروف شدند و این جنگ نیز «جنگ با ناکثین» نامیده شد. 1

ص: 197

1- الکافی، ج 2، ص 420.

2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 463.

3- الکافی، ج 2، ص 419.

4- بحار الأنوار، ج 66، ص 226.

جنگ جمل باعث انتقال مرکز خلافت مسلمین از مدینه به کوفه در عراق شد و به علت بروز درگیری بین چند تن از صحابه و شخص خلیفه، زمینه ای برای ظهور برخی نظریه های جدید کلامی و فقهی میان مذاهب اسلامی در باب سیاست گشت.

در این بخش، به چهار نقل تاریخی اشاره می شود:

نقل اول

شیخ مفید در رساله الکافئه (1) نقل می کند:

«وَرَوَاهُ أَيْضاً الْمُفِيدُ فِي كِتَابِ الْكَافِيَةِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ

ص: 198

1- این کتاب (الکافئه فی رد توبه الخاطئه)، نوشته ی شیخ مفید، ابو عبدالله، محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (336 - 413 ق)، از چهره های برجسته فقها و محدثان و متکلمان شیعه در قرن چهارم هجری است. استناد این کتاب، به شیخ مفید پر واضح است و شخصیت های فراوانی از علمای شیعه به آن اشاره کرده اند، از جمله: نجاشی، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، علامه مجلسی، محدث نوری و بسیاری دیگر از علما. این کتاب، به زبان عربی و درباره جنگ جمل و معرفی سه شخصیت اصلی آن؛ یعنی عایشه، طلحه و زبیر است و اینکه آنان آگاهانه به جنگ با امیر المؤمنین، علی علیه السلام پرداختند و از این کار خود توبه نکردند. کتاب های شیخ مفید، در طول هزار سال پیوسته مورد توجه و علاقه علما و فقهای شیعه بوده است و در نزد آنان از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردار است. این کتاب نیز برای شناخت برخی از شخصیت های صدر اسلام و مواضع آنان در برابر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، کتابی بس ارزشمند و قابل توجه می باشد. علمای اهل تسنن برای اثبات ارزش روایات عایشه و برخی دیگر از شخصیت های معارض با اهل بیت و برای توجیه جنگ آنان با حضرت امیر علیه السلام می گفتند: «آنان توبه کرده اند»، تا از این راه اعتبار آنان را حفظ کرده و خط فکریشان را نیز در جامعه ترویج دهند. شیخ مفید، با نگارش این کتاب، خط بطلانی بر تبلیغات آنان کشیده و با معرفی شخصیت حقیقی عاملان جنگ جمل، خط فکری و افکار آنان را در معارضه با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار می سازد.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَتَبْتُ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتُ الْحَارِثِ مَعَ عَطَاءِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَفِيرِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَعَائِشَةَ مِنْ مَكَّةَ فِيمَنْ نَفَرَ مَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْكِتَابِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ مَا لِلَّذِينَ أوردُوا ثُمَّ أَصْدَرُوا غَدَاةَ الْحِسَابِ مِنْ نَجَاهٍ وَلَا عُذْرٍ ثُمَّ نُودِيَ مِنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَخَرَجَ النَّاسُ وَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ مِمَّا رَوَاهُ فِي كِتَابِ الْإِرْشَادِ «(1).

«ام فضل بنت حارث (2) با عطا غلام ابن عباس، در نامه ای به امیرالمؤمنین علیه السلام، از حرکت طلحه و زبیر و عایشه از مکه به سوی بصره همراه با شماری از مردم خیر دادند. امیر مؤمنان از این نامه آگاه شدند. محمد بن ابی بکر گوید: چه شده است کسانی را که روزی می آیند و سپس برمیگردند؟ اینان در روز حساب چه

ص: 199

1- بحار الأنوار، ج 32، ص 112.

2- ام الفضل بنت حارث، همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر عبدالله بن عباس [بلاغات النساء، ص 254]، خواهر میمونه همسر پیامبر [مکاتیب الاثمه، ج 2، ص 316]، و نخستین بانویی بود که بعد از حضرت خدیجه علیها السلام اسلام آورد. [بحار الأنوار، ج 6، ص 128] نام او لبابه بود. او همان بانویی است که زمانی خوابی دید و برای رسول خدا نقل کرد. پیامبر تعبیر خواب را مربوط به میلاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام دانستند. ام الفضل بعضی از روزها برای نگهداری مولود جدید (امام حسین علیه السلام به حضرت زهرا کمک میکرد.) [ارشاد، ج 2، ص 129]

عذر و بهانه ای دارند؟ سپس در مسجد رسول خدا ندا دادند که مردم گرد آیند. مردم گرد آمدند و حضرتش به مسجد آمد، حمد و ثنای الهی گفت و سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی روح پیامبرش را در حالی برگرفت که تا آخر خطبه که در کتاب ارشاد آمده است» (1).

نکته

یاری رساندن این بانوی بزرگوار به امیرالمؤمنین علیه السلام در مکه از یک سوی، و محمد بن ابی بکر در مدینه از سویی دیگر، در آن موضع حساس اهمیت دارد.

باید دانست، امانتی که به دست ما رسیده، با جانفشانی مجاهدان خاموشی به دست آمده که گاه آن گونه شایسته است، سخنی از ایشان به میان نمی آید.

نقل دوم

نیز شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل می کند:

«لَمَّا اتَّصَلَ بِرَأْمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسِيرُ عَائِشَةَ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْبَصْرَةِ حَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ قَدْ سَارَتْ عَائِشَةُ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ كُلٌّ مِنْهُمَا يَدَّعِي الْخِلَافَةَ دُونَ صَاحِبِهِ وَلَا يَدَّعِي طَلْحَةَ الْخِلَافَةَ إِلَّا أَنَّهُ ابْنُ عَمِّ عَائِشَةَ وَلَا يَدَّعِيهَا الزُّبَيْرُ إِلَّا أَنَّهُ صِهْرُ أَبِيهَا وَاللَّهُ

ص: 200

1- متن این خطبه را در کتاب الارشاد، ج 1، ص 245 بخوانید.

لَئِنْ ظَفِرًا بِمَا يَرِيدَانِي لَيُضْرِبَنَّ الرَّبِيرُ بَنَ طَلْحَةَ وَ لَيُضْرِبَنَّ طَلْحَةُ عُنُقَ الرَّبِيرِ اِزْ هَذَا عَلَي الْمَلِكِ هَذَا

وَلَقَدْ عَلِمْتُ وَ اللّٰهُ اَنَّ الرَّاَكِبَةَ الْجَمَلَ لَا تَحِلُّ عُقْدَةً وَلَا تَسِيرُ عَقَبٌ وَلَا تَنْزِلُ مَنْزِلَةً اِلَّا اِلَى مَعْصِيَةِ اللّٰهِ حَتَّى وَرَدَ نَفْسَهَا وَمَنْ مَعَهَا مَوْرِدًا يُقْتَلُ ثَلَاثُهُمْ وَ يَهْرَبُ ثَلَاثُهُمْ وَ يَرْجِعُ ثَلَاثُهُمْ.

وَ اللّٰهُ اِنَّ طَلْحَةَ وَ الرَّبِيرَ لَيَعْلَمَانِ اِنَّهُمَا مُخْطِئَانِ وَ مَا يَجْهَلَانِ وَ لَرَبِّ عَالِمٍ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ وَ اللّٰهُ لَتَنْبَحَنَّهَا كِلَابُ الْحَوَاطِبِ فَهَلْ مُعْتَبِرٌ مُعْتَبِرٌ وَ يَتَفَكَّرُ مُتَفَكِّرٌ لَقَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ فَاَيُّنَ الْمُحْسِنُونَ؟» (1).

«وقتی جریان حرکت عایشه و طلحه و زبیر از مکه به سوی بصره به گوش آن حضرت رسید، سپاس خدا و ثنایش را بجا آورد، سپس فرمود: عایشه و طلحه و زبیر (به سوی بصره) رهسپار شده اند، در حالی که هر یک از آن دو (یعنی طلحه و زبیر) به تنهایی برای خود ادعای خلافت میکنند و دیگری را شایسته آن نمیدانند. طلحه فقط از آن روی ادعا میکند که پسر عموی عایشه است، و زبیر نیز تنها بدان روی که داماد پدر عایشه است (چون اسماء دختر ابی بکر که به ذات النطاقین مشهور است همسر زبیر بود).

به خدا سوگند، اگر بدان چه میخواهند (یعنی خلافت) دست یابند، (هر یک گردن دیگری را خواهد زد). به راستی زبیر (اگر

ص: 201

1- همان، ص 113.

دست یافت) گردن طلحه را می زند، یا طلحه (اگر دست یابد) گردن زبیر را خواهد زد. هر یک با دیگری در زمام داری و ریاست ستیزه خواهند کرد.

سوگند به خدا، من به راستی میدانم که آن شتر سوار (یعنی عایشه) بندی را نگشاید و گردنه ای را پشت سر نگذارد و به منزلی فرود نیاید، جز به نافرمانی خدا (یعنی از آغاز تا پایان کارش، همه از روی نافرمانی خداوند است) تا سرانجام خود و همراهانش را به جایی بکشاند که یک سوم از ایشان کشته شوند، یک سوم آنان بگریزند، و یک سوم دیگر باز گردند.

به خدا سوگند، به راستی طلحه و زبیر خود می دانند که بر خطا هستند. چنین نیست (که این مطلب را) ندانند. و ای بسا دانایی که نادانی اش او را بکشد، در حالی که علمی دارد ولی او را سود ندهد.

به خدا سوگند سگان حواب بر او (یعنی بر عایشه) بانگ زنند؛ آیا پندگیرنده ای هست که پند گیرد؟ یا متفکری هست که بیندیشد؟ اینک گروه ستمکار به پاخاسته اند، پس کجا هستند نیکوکاران؟».

نکات

1- حضرت امیر در مورد این سه تن که ظاهراً متحد به نظر می آمدند، همان توصیفی را بیان می دارند که خداوند متعال درباره ی منافقان بیان می دارد: ... «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ» (1) بنابراین اگر طلحه و زبیر به طور موقت با هم متحد شده اند، برای دشمنی با

ص: 202

1- حشر: 14؛ یعنی: «... آنان را متحد و هم دست می پنداری در حالی که دلهایشان پراکنده است...».

حضرت امیر علیه السلام بوده است. بدین سان به یاران خود قوت قلب می دهد و اطمینان می بخشد که با جمعی متحد و یکپارچه روبرو نیستند، لذا پیروزی بر آنها بر خلاف ظاهرشان - آسان است، به شرط آنکه معرفت و وفاداری نشان دهند؛ چنان که خداوند متعال به مردم زمان رسول خدا نوید داده و برتری آن ها را به ایمان کامل، یعنی اطاعت و تبعیت کامل از حجت خدا مشروط کرده بود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1)

2 - حضرت امیر علیه السلام نسبت به علمی که به حال انسان سود ندهد، هشدار می دهند. فایده و اهمیت این هشدار منحصر به صحنه ی جمل نیست، بلکه در تمام لحظات زندگی انسان، به ویژه در آزمون های دشوار به کار می آید. امامان معصوم علیهم السلام بارها به بیان های متنوع تذکر داده اند که علم نافع، آن است که انسان را به عمل فراخواند، وگرنه از وجود انسان می گریزد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الْعِلْمُ مُقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا أَزْتَحَلَ عَنْهُ» (2)

«علم با عمل همدوش است. هر که بداند باید عمل کند و هر که عمل کند باید بداند. علم عمل را فرا می خواند؛ اگر عمل پاسخش گوید، بماند، وگرنه کوچ کرد».

ص: 203

1- آل عمران: 139؛ یعنی: «و [در انجام فرمان های حق و در جهاد با دشمن سستی نکنید و از پیش آمدها و حوادث و سختی هایی که به شما می رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید».

2- الکافی، ج 1، ص 44.

3- پارس کردن سگان حوآب، اشاره به حدیث معروفی است که شیعه و سنی با مضمونی واحد و اختلاف جزئی در روایات، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به روایت کنند که آن حضرت علیه السلام در مقام مذمت به همسران خود فرمودند: یکی از شما است (یا کدام یک از شماها است) که سگان حوآب- که نام جایی است در راه بصره- بر او پارس کنند؟ زمانی که عایشه بدان جا رسید، سگان بر او پارس کردند و او به یاد این حدیث افتاد و خواست برگردد. طلحه و زبیر با سخنان فریبنده و زحمات بسیاری او را منصرف کردند، از جمله این که هفتاد شاهد و گواه نزد او آوردند و همه گواهی دادند که این جا حوآب نیست.

4- به همین جهت باید از دیدنی ها و شنیدنی ها عبرت گرفت. دریغا که دنیا پر از عبرت است، گرچه عبرت گیرنده در دنیا بسی اندک است. امیر کلام علیه السلام فرمودند: «مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقْلُ الْإِعْتِبَارِ» (1).

اینک حضرتش مردم را به عبرت گرفتن فرا می خواند؛ یعنی به این امر مهم که در رویدادهای گذشته نیک بنگرند، شباهت دو جبهه ی حق و باطل را در دو زمان (دوره ی حیات پیامبر و پس از رحلت آن گرامی) به خوبی ببینند، ژرف بیندیشند و تصمیم بگیرند که در کدام یک باقی بمانند.

نیز مردم را به احسان فرا می خواند؛ با این عنایت که یاری رساندن مردم به حجت خدا، بالاترین مصداق احسان است. و خداوند تعالی نوید قطعی داده که با اهل احسان همراهی همواره دارد؛ چنان که در قرآن فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (2) و چه

ص: 204

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث 297.

2- نحل: 128؛ یعنی: «بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و در کسانی که از هر جهت نیکوکارند میباشد».

فرصتی برای انسان بالاتر از همراهی خدایش؟ که خود سبب غلبه بر تمام موانع و دشواری هاست.

نقل سوم

شیخ مفید در کتاب امالی خود آورده است:

«عَنْ أَبِي عَثْمَانَ مُوَدَّنُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ لِقِتَالِهِ يَقُولُ عَذِيرِي مِنْ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ بَايَعَانِي طَائِعِينَ غَيْرِ مُكْرَهَيْنِ ثُمَّ تَكُنَّا بِيَعْتِي مِنْ غَيْرِ حَدِّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ (1): «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (2)

«طلحه و زبیر با من از روی طاعت و نه اجبار پیمان بستند و سپس عهد خود را شکستند . و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بکنید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند».

نکته

جناب علی بن ابراهیم قمی محدث جلیل قرن چهارم، در مقدمه ی تفسیر خود، ضمن برشمردن اقسام آیات قرآن، گروهی از آیات را آیاتی

ص: 205

1- توبه: 12.

2- بحار الأنوار، ج 32، ص 124 .

می داند که «تأویل آنها بعد از تنزیل آن ها است». ایشان می نویسند:

«برخی آیات، تأویل آنها پس از تنزیل آنها است. یعنی اموری که در زمان پیامبر و پس از حضرتش روی داد، مانند غصب حقوق آل محمد علیهم السلام، وعده ی الهی به یاری آنها بر دشمنانشان، خبر دادن آنها به اخبار قائم و خروج او، اخبار رجعت و قیامت»⁽¹⁾.

این گونه آیات، نشانه ای از جاودانگی قرآن است که در هر زمان مصداق هایی ویژه ی خود دارد، یعنی همواره تازه است؛ شجره ی طیبه ای است که به تعبیر قرآن، همواره به اذن خدایش میوه ی تازه دارد.⁽²⁾

روشن است که چنین مصداق هایی را کسی جز امامان معصوم که طبق حدیث متواتر ثقلین، تالی قرآن اند نمی تواند تعیین کند.

بدین روی امیر مؤمنان علیه السلام در رویداد جمل می فرمودند:

«وَ اللَّهُ مَا قَالَتْ هَذِهِ الْفِتْنَةُ النَّاكِئَةُ إِلَّا بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنْ نَكْثُوا...»⁽³⁾

به خدا سوگند من با این گروه پیمان شکن نجنگیدم، مگر براساس یک آیه از قرآن: وان نکثوا...».

نیز می فرمودند که جنگیدن او با سه گروه (اصحاب جمل، صفین، نهروان) فقط بر مبنای پیمانی بود که پیامبر بارها از حضرتش گرفته بود. آن گاه می افزودند:

ص: 206

1- تفسیر قمی، ج 1، ص 14.

2- ابراهیم: 25.

3- تفسیر قمی، ج 1، ص 283.

«أَفَأُضِيعُ مَا أَمَرَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ أَكْفُرُ إِسْلَامِي؟» (1)

«آیا امری را که پیامبر به من فرموده، تباہ سازم یا پساز اینکه اسلام آورده ام، کفر ورزم؟».

نقل چهارم

«أَبِي سَهْلٍ بَنِي مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ الْمُغِيرِ بْنِ شُعْبَةَ عِنْدَ نُهْوضِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ إِذْ أَقْبَلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ هَلْ لَكَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَا مُغِيرَةُ؟ فَقَالَ وَ أَيْنَ هُوَ يَا عَمَّارُ قَالَ تَدْخُلُ فِي هَذِهِ الدَّعْوَةِ فَتَلْحَقُ بِمَنْ سَبَّكَ وَ تَسْوَدُ مِنْ خَلْفِكَ.»

قَالَ لَهُ الْغَيْرُ أَوْ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ؟ قَالَ عَمَّارٌ وَ مَا هُوَ قَالَ نَدْخُلُ بِيُوتِنَا وَ نُغْلِقُ عَلَيْنَا أَبْوَابَنَا حَتَّى يُضِيءَ لَنَا الْأَمْرُ فَتَخْرُجُ وَ نَحْنُ مُبْصِرُونَ وَ لَا نَكُونُ كَقَاطِعِ السَّلْسَلَةِ فَمِنَ الصَّحْلِ فَوَقَعَ فِي الْعَمْرِ.

فَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَ جَهْلٌ بَعْدَ عِلْمٍ وَ عَمَى بَعْدَ إِسْتِبْصَارٍ وَ لَكِنْ إِسْمَعْ لِقَوْلِي فَوَ اللَّهُ لَنْ تَرَانِي إِلَّا فِي الرَّعِيلِ الْأَوَّلِ.

قَالَ فَطَلَعَ عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ؛

ص: 207

1- همان.

مَا يَقُولُ لَكَ الْأَعْوَرُ فَانهِ وَاللَّهِ دَائِمًا يَلْبَسُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُمُوهُ فِيهِ وَ لَنْ يَتَعَلَّقَ بَيْنَ الدِّينِ إِلَّا بِمَا يُوَافِقُ الدُّنْيَا وَيَحْكُ يَا مُغِيرَةَ إِنَّهَا دَعْوَةٌ تَسُوقُ مَنْ يَدْخُلُ فِيهَا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ الْمُغِيرَةُ صَدَقْتَ يَا أَيْرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ لَمْ أَكُنْ مَعَكَ فَلَنْ أَكُونَ عَلَيْكَ». (1)

مالک [بن ابی عامر اصبحی] (2) گوید: هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه به سوی بصره (برای جنگ جمل) روانه شد، من کنار مغیره بن شعبه ایستاده بودم که عمار بن یاسر - پیش آمد و به او گفت: ای مغیره! آیا میل و گرایش به خدا - عز و جل - داری؟ مغیره گفت: کجا برایم چنین فرصتی خواهد بود ای عمار؟! عمار گفت: در این دعوت (فرا خواندن به سوی جهاد با پیمان شکنان در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسی و بر آیندگان سروری پیدا کنی.

مغیره گفت: ابا یقظان! چیزی بهتر از این عمار گفت: چه چیزی؟ گفت: در خانه می رویم و درها را به روی خود می بندیم تا حقیقت بر ما روشن شود؛ سپس با روشنی و آگاهی بیرون می شویم، و چون زور آزمایی نباشیم که بخواهد با گسستن زنجیری خنده ای برانگیزد، ولی به غم و اندوه گرفتار آید.

عمار گفت: هرگز هرگز! آیا نادانی پس از دانایی و کوری پس از بینایی را برگزینیم؟! گوش به حرف من بده، به خدا سوگند مرا نبینی جز در صف اول.

ص: 208

1- بحار الأنوار، ج 32، ص 124.

2- او جد مالک بن انس پیشوای مالکیه است: تاج العروس، ج 13، ص 651.

امیرالمؤمنین علیه السلام از جریان آن دو با خبر شد و فرمود: ای ابا الیقظان، این اعور (دوبین و یک چشم) به تو چه می گوید؟ به خدا سوگند او پیوسته میکوشد حق را به باطل بپوشاند و آن را وارونه و غیر واقع جلوه دهد. او به چیزی از دین نیاویزد مگر آنکه موافق دنیا باشد. ای وای، مغیره! این دعوتی است که هر کس را که با آن همراهی کند، به سوی بهشت می راند.

مغیره گفت: راست می گویی ای امیرمؤمنان! من اگر با تو نباشم هرگز در برابر تو نیز نخواهم بود).

نکات

1- آن بصیرتی را که در وجود عمار بود، هرگز در کسانی مانند مغیره نمی توان یافت. با این همه عمار برای اتمام حجت، ظاهراً گفتنی ها را به مغیره و در باطن به گوش تاریخ باز می گوید تا آیندگان نیز درس بصیرت را از او بیاموزند و آیین حمایت از امام زمانشان را به خوبی فراگیرند.

2 - در این گفت وگو، تفاوت آشکار میان شک و یقین را می توان دید. از تردید مغیره تا یقین عمار، یک تصمیم جدی فاصله است. گوهر یقین گوهری است ارجمند که تنها نصیب گوهرشناسان می شود؛ آنان که معرفت امام زمان خود را به جان پذیرفته اند، یعنی به امامت حجت خدا اعتراف می کنند و بدان گردن می نهند. عمار سخن از حمایت امیر ایمان می راند، ولی مغیره به کناره گیری از هر دو صحنه تظاهر می کند، به این بهانه که «مطلب برای ما روشن نیست».

آیا اینان کلام وحی را از زبان رسول رحمت نشنیده بودند که بارها فرمودند: «علی مع الحق و الحق مع علی»؟ یا در نبوت پیامبر تردید

ص: 209

داشتند؟ یا آن گرامی را ناطق به وحی نمی دانستند؟ هر کدام باشد، تردید در سیمای چنین کسی پیداست و تردید، ایمان را از انسان می گیرد.

3 - حضرت امیر علیه السلام، مغیره را «اعور» می نامد. این ویژگی را در روایات، به کسانی داده اند که حقیقت روشن تولی و تبری را به جان نپذیرفته اند؛ بدین روی هم ولی خدا و هم دشمن خدا را به همزمان - دوست می دارند.

بدین روی، حضرت امیر کسی را که هم آن گرامی و هم دشمنش را دوست داشت، «اعور» دانست. (1)

امامان معصوم علیهم السلام در رد چنین رویکردی آیه ی قرآن را خوانده اند که خداوند حکیم فرمود:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...» (2)

و در توضیح آن فرموده اند: «چنین نیست که کسی با یک دل که در سینه داشته باشد، هم یک فرد را دوست بدارد و هم دشمنش را». (3)

اما در این کلام، نکته ای دیگر می خوانیم. به تصریح امیر مؤمنان علیه السلام در این کلام آسمانی، چنین کسانی در واقع دنیا را دوست دارند و به طرفی می گرایند که منفعت دنیایشان را تضمین کند. همین دنیاطلبی تردید را در دل آنها تداوم می بخشد.

4- دستیابی به فرصت مغتنم و توفیق بی مانن؛ حمایت و دفاع از امام عصر علیه السلام در این روزگار، یقینی از جنس یقین عمار می خواهد. این

ص: 210

1- «قال رجل لعلی علیه السلام: أحبك و أتولی عثمان. فقال له: الآن أنت أعور، فاما أن تعمی و اقا أن تبصر»، الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقة، ص 248.

2- احزاب: 4؛ یعنی: «خدا برای هیچ مردی در درویش دو قلب قرار نداده...»

3- مضمون روایات متعدد که در تفسیر برهان، ج 4، ص 409 - 410 نقل شده است.

است که در زیارت آل یاسین به تعلیم آن گرامی از خدای بزرگ می خواهیم: «أن تملأ قلبی نور الیقین، ... و دینی نور البصائر من عندک» (1).

نیز در زیارت حضرتش می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ الْحَقُّ الثَّابِتُ النَّبِيُّ لَا عَيْبَ فِيهِ وَأَنَّ وَعْدَ اللَّهِ فِيكَ حَقٌّ لَا أَرْتَابَ لِطُولِ الْغَيْبِ وَبُعْدِ الْأَمَدِ وَلَا أَتَحَيَّرُ مَعَ مَنْ جَهَلَ بِكَ مُنْتَظِرٌ مُتَوَقِّعٌ لِأَيَّامِكَ...» (2)

«گواهی میدهم که تو حق ثابت جاودانه ای که پاک و منزّه از هر نقص و عیب خواهی بود. نیز گواهم که وعده ای که خدا به تو داده حق و صدق است و هیچ شک در آن ندارم که به واسطه ی طول زمان غیبت و بعد مدت به تردید افتم. و ابدا در حیرت و گمراهی نیستم با گروهی که تو را نشناختند و به وجود تو جاهل بودند، بلکه همیشه دیده به راه و منتظر دوران ظهور دولت تو بزرگوار هستم...».

و در دعایی که آن امام موعود به ما آموخته، از عمق جان بخوانیم:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَسَلُبْنَا الْيَقِينَ يَطُولُ الْأَمِيرُ فِي غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعُ خَبْرِهِ عَنَّا وَلَا تُنَسِّبْنَا ذِكْرَهُ وَانْتِظَارَ وَالْإِيمَانَ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالِدُعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَقْنَطَنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ ظُهُورِهِ وَقِيَامِهِ وَيَكُونُ يَقِيناً فِي ذَلِكَ كَيْقِينِنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ» (3)

ص: 211

1- احتجاج، ج 2، ص 494.

2- المزار الكبير، ص 587.

3- کمال الدین، ج 2، ص 513.

«بار الها! به واسطه ی غیبت طولانی اش و بی خبری ما از او، یقین ما را سلب مکن؛ و یاد و انتظار و ایمان و قوت یقین ما را در ظهورش و دعا و درود ما را بر او، از خاطر ما مبر؛ تا آن جا که طول غیبتش ما را از ظهور و قیامش ناامید نسازد و یقین ما در این باب، مانند یقین ما به نبوت و قرآن رسالت باشد».

7- احتجاج حضرت امیر بر ناکثین (پیمان شکنان)

شیخ طبرسی متن یکی از احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب جمل را چنین نقل می کند:

«اِحْتِجَا جِهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّاكِثِيْنَ فِي خُطْبِهِ خَطْبَهَا چين نَكْتُوْهَا فَقَالَ:

اِنَّ اللّٰهَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ وَ اخْتَارَ خَيْرَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ اصْطَفٰى صَفْوَةً مِنْ عِبَادِهِ وَ اَرْسَلَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ وَ اَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ وَ شَرَعَ لَهُ دِيْنَهُ وَ فَرَضَ فَرَائِضَهُ فَكَانَتْ الْجَمَلَةُ قَوْلَ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ حَيْثُ اَمَرَ فَقَالَ: « اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوا الرّسُوْلَ وَ اُوْلٰى الْاَمْرِ مِنْكُمْ ». (1) فَهُوَ لَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُوْنَ غَيْرِنَا فَانْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَ اَزْتَدَدْتُمْ وَ نَقَضْتُمْ الْاَمْرَ وَ نَكَّثْتُمْ الْعَهْدَ وَ لَمْ تَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا ».

«احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام پیمان شکنان. حضرتش ضمن ایراد خطبه ای در زمانی که بیعت خود با او شکستند، فرمودند:

به درستی که خداوند ذو الجلال و الاکرام وقتی خلق را آفرید، و

ص: 212

گروهی از آنان را اختیار فرمود و پاکان خلق را برگزید و از میان ایشان رسولی ارسال فرمود، و بر او کتاب خود را فرو فرستاد، و قوانین دین و فرائض را برایش معین ساخت، تمام کلام الهی به طور فشرده در این آیه جمع شد که فرمود: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». این آیه ویژه‌ی ما اهل بیت است نه غیر ما، ولی شما به (آیین گذشتگان (جاهلی) خود باز گشتید، مرتد شدید، پیمان شکستید و عهد خود را زیر پا نهادید، در حالی که این کار هیچ‌زبانی به خداوند

نرساند».

نکات

1- در مکتب اهل البیت علیهم السلام، هر بیانی از توحید آغاز می‌شود و به توحید ختم می‌شود. خاندان نور، تمام حرکات و سکنات و لحظه‌های خود را برای عبودیت می‌خواهند و بس. بدین روی در بررسی و مرور تمام هر رویدادی، آن را از منظر انجام وظیفه‌ی الهی می‌بینند و بر همان مبنا به ارزیابی می‌نشینند. این عبودیت، یک حقیقت است با سه وجه که از یکدیگر جدا نیست: توحید، نبوت، امامت. پیوستگی این سه وجه تا آنجا است که امام باقر علیه السلام ذیل آیه‌ی «...فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» (1) و فرمودند:

«هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيِّ اللَّهِ إِلَيَّ هَاهُنَا الْوَحِيدُ» (2).

ص: 213

1- روم: 30؛ یعنی: «... فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است...».

2- تفسیر قمی، ج 2، ص 155.

در این کلام حضرتش نیز همین سیر مشاهده می شود.

2- رکن دیگر در کلام اهل البیت علیهم السلام، تأکید بر اختیار مردم و نفی جبرگرایی است. این آموزشی درخشان مکتب وحی را در این بیان علوی نیز می بینیم، به گونه ای که گویی تبیینی دیگر از آیه ی قرآن است که فرمود:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّ رَأَىٰ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ (1)

«و محمد جز فرستاده ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، زایمان و عمل صالح را ترک می کنید و به روش گذشتگان و نیاکان خود برمیگردید؟! و هر کس به روش گذشتگان خود برگردد، هیچ زیانی به خدا نمی رساند؛ و یقیناً خدا سپاس گزاران را پاداش میدهد».

خداوند تعالی در چنان او جی تصورناپذیر از قدرت و کمال است که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام:

«فَلَا إِلَهَ سِوَهُ وَتَعَالَىٰ خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَصُدُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاةٍ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ»؛ (2)

«مردم در زمان عصیان خدایشان نه مجبور به این کارند، نه بر

ص: 214

1- آل عمران: 144.

2- نهج البلاغه، خطبه 193.

اوند غالب می شوند؛ حتی اگر عصیان آنان در برابر محکم ترین رکن ربکین عبودیت یعنی نبوت و امامت باشد».

این کلام، از یک سو، مسئولیت سنگین انسان در برابر جرم بزرگش را می نمایاند و از سوی دیگر، حقارتش را در برابر قدرت لایزال الهی نشان می دهد که مبادا باد نخوت به دماغ او بیفتد. این آموزه ای است فرازمانی و فرامکانی، گرچه در هنگامه ی جمل به زبان حجت خدا بیان شود.

«وَقَدْ أَمَرَكُمْ اللَّهُ أَنْ تَزُودُوا آلَاءَ مَنْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ السَّتَبِطِينَ لِلْعِلْمِ فَأَقْرَرْتُمْ ثُمَّ جَحَدْتُمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ لَكُمْ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَازْهَبُونَ».

«خداوند به شما فرموده بود که امر را به خدا و رسول و صاحبان امر باز گردانید و واگذارید، همانها که علم را (از سرچشمه ی راستین آن) بر می کشند. اینک شما ابتدا اقرار کردید و پس از آن به انکار برخاستید، با اینکه خداوند به شما فرموده بود: «... وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَازْهَبُونَ» (1)

نکته

رحمت حق همیشگی است، اما گاهی مشروط است به شرط اطاعت انسان. این کلمه یکی از حقایق بلند مکتب وحی است که وفای خداوند به پیمان خود، موکول است به وفای انسان به عهد خود. عهد

ص: 215

1- بقره: 40؛ یعنی: «... و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم».

انسان عبادت خدایش بود و دوری از شیطان؛ چنان که فرمود:

«الَمْ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ؟» (1)

«ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟* و این که مرا پرستید که این راهی است مستقیم* و همانا شیطان گروه بسیاری از شما را گمراه کرد، آیا تعقل نمی‌کردید [که پیروانش به چه سرنوشت شومی دچار شدند؟]». اما کسی که پیمان می‌شکند، انتظار نداشته باشد که خدایش بر رحمت خود باقی بماند، زیرا پیمان دیگر الهی خشم و غضب او بر پیمان شکنان است.

آغاز سخن حضرتش با هشدار بر پیمان شکنی مردم، مطلعی نیکو و متناسب با زمان در کلام رسای علوی است.

«إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ وَالْإِيمَانَ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ بَيْنَهُ اللَّهُ لَهُمْ فَحَسَّ دُوهُ وَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلًّا ذِكْرَهُ: «أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، (2) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا فَنَحْنُ أَل

ص: 216

1- پس: 60 - 62.

2- نساء: 54.

إِبْرَاهِيمَ فَقَدْ حُسِدْنَا كَمَا حُسِدَ آبَاؤُنَا».

«بی تردید صاحبان کتاب و حکمت و ایمان: آل ابراهیم هستند، همان ها که خداوند برایشان این حقایق را واضح و آشکار ساخت، ولی آنان حسد ورزیدند. و خداوند جل ذکرة این آیه را فرو فرستاد: «بلکه آنان به مردم که در حقیقت پیامبر و اهل بیت [اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد میورزند». تحقیقا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم. اینک ماییم آل ابراهیم که مورد حسد واقع شدیم، همان سان که بر پدران ما حسد ورزیدند».

نکته

حسد ورزیدن بر حجت های خداوند، ماجرای تلخ ولی تکراری است. یعنی کاری زشت است که بشر بارها مرتکب شد و پیامدهای آن را به چشم خود دید، اما باز هم تکرار کرد و باز هم گرفتار پیامد سوء آن شد. اینک ایاگوشی شنوا و چشمی بینا هست که این همه را ببیند و دست از این رفتار شیطانی باز دارد؟

«وَأَوَّلُ مَنْ حُسِدَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ وَعَزَّوَجَلَّ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَاسْتَجَدَّ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَعَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْعَالِينَ فَحَسَدَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ثُمَّ حَسَدَ قَابِيلُ هَابِيلَ فَقَتَلَهُ فَكَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

«و نخستین فردی که بر او حسادت ورزیدند، حضرت آدم بود که خداوند عزوجل او را با دست قدرت خود آفرید، از روح خود در

ص: 217

کالبد او دمید، ملائکه را به سجده (تعظیم) بر او واداشت، تمام اسماء و نام ها را بدو آموخت و او را بر جهانیان برگزید؛ اما شیطان بدو رشک برد و به کژراهه گروید. پس از او قایل بر هابیل حسادت کرد و او را کشت و در زمره ی زیانکاران درآمد».

نکته

اگر انسانی را به عنوان ابلیس خطاب کنند، ناخوشنود می شود، ولی چگونه است که رفتار ابلیسی را در پیش می گیرد بدون این که باکی داشته باشد؟ کیست که این حقایق را در مورد آغاز خلقت و مواجهه ی آن پلید با حجت خدا نداند؛ شگفتا که این آموزه ها را همگان می دانند، ولی بیشتر مردم به آن هیچ توجهی ندارند. سخنان هشدار آمیز و درس آموز علوی تنبه جدی بر این نکته دارد که بشر، خاستگاه عمل خود را در نظر گیرد و از رفتار شیطانی دست بردارد.

«و نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَدَهُ قَوْمِهِ فَقَالُوا: «... مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (1) لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ وَ لِلَّهِ الْخَيْرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ وَيَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ مَنْ يَشَاءُ».

«و حضرت نوح علیه السلام نیز مورد حسادت قوم خود قرار گرفت که گفتند: «... گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که از آن چه شما می خورید می خورد، و از آنچه شما می آشامید می آشامد» در

ص: 218

1- مؤمنون: 33.

حالی که انتخاب فرد برگزیده با خدا است، هر که را بخواهد برگزیند و به رحمت خود اختصاص می دهد و حکمت و علم را به هر که خواهد موهبت کند».

نکته

مردمی که امتیاز پیامبر خود را در تفاوت های ظاهری می دیدند و کوته بینانه فرستاده ی خدا را در شکلی دیگر باور نداشتند، ظاهر انسانی انبیاء را منافی با نبوت آنان می دانستند. مردم زمان حضرت امیر نیز با همین نظر نارسا حضرتش را به امامت نمی پذیرفتند. لذا امیر مؤمنان شباهت میان ویژگی امامت با ویژگی نبوت را بیان می دارد، به این مضمون که انتخاب پیامبر و امام کار خداست، اختصاص رحمت و حکمت و علم الهی به آنها نیز کار خداست نه مردم. آن چه گمشده ی آن روز بود و گمشده ی امروز نیز هست، بینشی خدایی است تا از پرده ی ضخیم ظواهر بگذرد و باطن امور را نیک ببیند.

«ثُمَّ حَسَدُوا نَبِيَّيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْأَـ وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرَّجْسَ وَنَحْنُ الْمَحْسُودُونَ كَمَا حَسَدَ آبَاؤُنَا قَالَ اللَّهُ وَجِل: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ...» (1) وقال: «... وَأَوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...» (2) فَنَحْنُ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ وَنَحْنُ الَّذِينَ وَرِثْنَا أَوْلُو الْأَرْحَامِ الَّذِينَ وَرِثْنَا الْكُعْبَةَ وَنَحْنُ

ص: 219

1- آل عمران: 68.

2- احزاب: 6.

آلِ إِبْرَاهِيمَ أَفْتَرَعْبُونَ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...» (1)

«سپس بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله حسد ورزیدند. بدانید که ماییم آن خاندان که خداوند، رجس و پلیدی را از ما دور ساخته، و ماییم آن جماعتی که همچون پدرانمان مورد حسد و رشک واقع شدیم. خداوند عزوجل فرماید: «مسلمان نزدیک ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند و انتساب معنوی] کسانی اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند، و این پیامبر است...» نیز فرمود: «...و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند. پس ماییم شایسته ترین مردم به حضرت ابراهیم، و ماییم وارث و رحم و خانواده ی او که وارث کعبه شدیم، و ماییم آل ابراهیم. آیا شما از آیین ابراهیم بر میگردید؟ با این که در قرآن می فرماید: «... پس هر کسی از من [که یکتاپرست و حق گرایم] پیروی کند، یقیناً از من است.....»

نکته

این کلام، پاسخی است به مدعای کوتاه نظرانی که اختلاف در باب امامت را به رویدادهای پس از پیامبر، فروکاسته اند. بر مبنای کلام علوی، آن چه در آستانه ی جمل رخ نمود، تقابل دو خط بود: خط ابراهیمی که در شخص امیر مؤمنان جلوه می کرد، و خط نمرودی که در اصحاب سقیفه و آن روز اصحاب جمل نمودار بود. آن جماعت که دانستن علم انساب را دلیل «علامه» بودن خود می دانستند و بدان فخر

ص: 220

1- ابراهیم: 36.

می فروختند، چگونه این حقیقت روشن را از یاد بردند که اینک نواده ی خلیل الرحمان با آنها سخن می گوید؛ کسی که جسم و روح و منش و روش او پیوستگی با حضرت خلیل را نشان می دهد.

«يَا قَوْمِ! ادْعُوا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رُشُولِهِ وَ إِلَى كِتَابِهِ وَ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِي وَ إِلَى وَصِيِّهِ وَ إِلَى وَارِثِهِ بَيْنَ بَعْدِهِ فَاسَّ تَجِيبُوا لَنَا وَ اتَّبِعُوا آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ اقْتَدُوا بِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ لَنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ فَرَضًا وَاجِبًا وَ الْأَقْنَدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا.

وَ ذَلِكَ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: «... فَاجْعَلْ أَقْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...» (1) فَهَلْ نَقَمْتُمْ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمِنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فَتَضَلُّوا وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَنْذَرْتَكُمْ وَ دَعَوْتَكُمْ وَ أَوْشَدْتَكُمْ ثُمَّ أَنْتُمْ وَمَا تَحْتَاؤُنَّهُ» (2).

«ای قوم! من شما را به سوی خدا و رسول او و قرآن و ولی امر او فرا می خوانم، شما را به سوی وصی و وارث پس از او دعوت میکنم، پس به ما پاسخ مثبت گوید، پیرو آل ابراهیم شوید و به ما اقتدا کنید؛ زیرا رعایت آن در حق ما آل ابراهیم، بر همه فرض و واجب است، و قلوب جمله ای از مردم مایل به ما است.

و این همان دعای ابراهیم علیه السلام است که به درگاه خدایش عرضه داشت: ... «پس دل های گروهی از مردم را به سوی آنان علاقمند و متمایل کن.» اینک آیا چه کینه ای از ما به دل دارید، جز آنکه به خداوند و آنچه بر ما فرو فرستاده ایمان آوردیم؟

ص: 221

1- ابراهیم: 37.

2- بحار الأنوار، ج 32، ص 96.

از تفرقه پرهیزید که گمراه می شوید، و خداوند خود بر شما شاهد است که من شما را هشدار دادم و شما را به سوی حق فرا خواندم و راه نمودم. اکنون دیگر خود می دانید و اختیار خود».

نکته

شگفتا کینه های جاهلی، و شگفتا جامه ی تقدس پوشاندن آنها، و شگفتا اختیار انسان که می تواند آسمانی ترین کلمات را از زبان حق گوی چنان حجت خدا بشنود، آنگاه آن را ناشنیده انگارد.

گویی کلام الهی درباره ی اینان فرود آمده که فرمود:

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ (1)

«پس اگر پاسخ تو را ندادند بدان که فقط از هواهای نفسانی خود پیروی می کنند و گمراه تر از کسی که بدون هدایتی از سوی خدا از هواهای نفسانی خود پیروی کند، کیست؟ مسلما خدا مردم ستمکار را هدایت نمیکند».

8- حرکت دو سپاه به سمت بصره

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام تصمیم حرکت به سمت بصره گرفتند، خطبه ای ایراد فرمودند که در آن، انگیزه و برنامه ی خود را تشریح کردند. کلبی گزارش می دهد:

ص: 222

1- قصص: 50.

«لما أَرَادَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسِيرَ إِلَى الْبَصْرَةِ قَامَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَصَلَّىٰ عَلَىٰ رَسُولِهِ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبِضَ نَبِيَهُ إِسَاءَةً تَأَثَّرَتْ عَلَيْهِ مَا قُرِئَتْ بِالْأَمْرِ وَدَفَعْنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَمَا فَهَّ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَىٰ ذَلِكِ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسَدِّ لِمِينَ وَ سَمَكِ دِمَائِهِمْ وَ النَّاسُ حَادِيثُوا عَهْدٍ بِالْأَسْلَامِ وَ الدِّيُّ يُمَخَّضُ مَخْضَ الْوُطْبِ يَفْسُدُ أَدْنَىٰ وَهْنٍ وَ غَيْرُهُ أَقَلُّ خَلْقِي قَوْلِي الْأَمْرُ قَوْمٌ لَمْ يَأْلُوا فِي أَمْرِهِمْ اجْتِهَاداً ثُمَّ انْتَقَلُوا إِلَىٰ دَارِ الْجَزَاءِ وَاللَّهُ وَلِيُّ تَمَجِّصِ سَيِّئَاتِهِمْ وَ الْعَفْوِ عَنْ هَفَوَاتِهِمْ فَمَا بَا طَلَحَهُ وَ الزُّبَيْرِ وَ لَيْسَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ بِسَبِيلٍ لَمْ يَصْبِرَا عَلَىٰ حَوْلًا وَلَا شَهْرًا حَتَّىٰ وَثَبَا وَ مَرَقَا وَ نَارَعَانِي أَمْرًا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمَا إِلَيْهِ سَبِيلًا بَعْدَ أَنْ بَايَعَا طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ يَرْتَضِعَانِ أَمَا قَدْ فَطَمَتْ وَ يُحْيِيَانِ بِدَعَاةٍ قَدْ أُمِيتَتْ أُمَّ عَثْمَانَ زَعَمَا يَطَالِبَانِ وَ اللَّهُ مَا التَّبِعَهُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَ فِيهِمْ وَ إِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنَا رَاضٍ بِحُجَّتِهِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِ فِيهِمْ فَإِنْ فَاءَ وَ أَنَابَا فَحَطَّهُمَا أَحْرَزَا وَ أَنْفُسَهُمَا غَنَمَا وَ أَعْظَمَ بِهَا غَنِيمَهُ وَ إِنْ أُبِيَا أُعْطِيَتْهُمَا حَدَّ السِّيفِ وَ كَفَىٰ بِهِ نَاصِرًا لِحَقِّ وَ شَافِيًا مِنْ بَاطِلٍ ثُمَّ نَزَلَ» (1)

(وقتی حضرت امیر خواستند به طرف بصره بروند، برای مردم

ص: 223

1- بحار الأنوار، ج 32، ص 62.

خطبه خواندند. بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول خدا فرمودند: خدای متعال وقتی روح پیامبرش را قبض نمود، قریش حقمان را از ما ستاندند و ما را از حقی دور کردند که ما از همه مردم نسبت به آن شایسته تر بودیم. من دیدم که صبر در آن موقعیت بهتر از پراکنده کردن مسلمانان و ریختن خون آنان است. مردم تازه به اسلام و دین روی آورده اند و اکنون زمانی است که با کمترین سستی، دین مردم تباه می شود و دینداری به عکس می رسد.

کسانی سرپرستی مردم را به عهده گرفته اند که از عهده ی کوشش آن بر نمی آیند، سپس به قیامت که محل کیفر کردار است، انتقال می یابند، در حالی که زدودن بدیها و عفو لغزش هایشان کار خداست و بس. اینک طلحه و زبیر را چه می شود؟ اینان که در این مورد جایگاهی ندارند، نه یک سال، که یک ماه هم صبر نکردند، بلکه قیام و شورش کردند و با من به نزاع برخاستند در موضوعی که خدا در آن موضوع به آنها اختیاری نداده بود.

و این قصه بعد از آن بود که با من پیمان بستند، از روی اطاعت نه اکراه. از جایی شیر می خورند که شیر ندارد و بدعتی را که مرده بود زنده کردند. آیا می پندارند به خونخواهی عثمان برخاسته اند؟ به خدا قسم پیامد این کارها نزد آنها و در آنان است و بزرگترین حجت آنها به زبان خودشان است. من راضی هستم به حجت خدا بر آنها و علمی که به آنان دارد. اگر بازگردند و توبه کنند، به سهم خودشان می رسند و خودشان سود می برند، چه سود سرشاری! اما اگر ابا کنند، شمشیر را نشانشان میدهم.

این کافی است برای یاری حق و دور کردن باطل. سپس حضرت از منبر پایین آمدند».

نکات

1- امام در گزینش بین سختی صبر یا ایجاد تفرقه و خونریزی در میان مسلمین، بر این مصیبت صبر نمودند. مصیبتی که استخوان در گلولی علی بود و خاری در چشم او؛ که دین رطب ناری بود که می بایست به ثمر می نشست.

2 - حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در حقیقت ادامه دهنده ی راه انبیاء و اوصیاست که گاه در کلام هابیل تجلی می کند که در مقابل برادرشگفت:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ ^{صَلَّى} إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ (1)

«مسلم! اگر تو برای کشتن من دستت را دراز کنی، من برای کشتن تو دستم را دراز نمیکنم؛ زیرا از خدا پروردگار جهانیان می ترسم»

وگاه در کلام هارون، که تحمل در برابر بت پرستی بنی اسرائیل را به ایجاد تنش و تفرقه در جامعه ترجیح می دهد:

«قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي ^{صَلَّى} إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»؛ (2) 2

ص: 225

1- مائده: 28.

2- طه: 94.

گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را، من ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه و جدایی انداختی و سفارش مرا [در حفظ وحدت بنی اسرائیل] رعایت نکردی».

امیر مؤمنان علیه السلام، گاه در تفرقه افکنی سقیفه صبر پیشه می کند و گاه در برابر انحراف عمومی مردم از مسیر هدایتی که رسول خدا بدیشان ارزانی داشته بود. در حقیقت در این جا بحث بر تحمل فردی یا بروز معضل اجتماعی دائر می شود.

بدین روی، سیره ی انبیاء و اوصیاء در سیره ی علوی تجلی می کند.

3- در پس پرده ی تمامی این رویدادها، گرداندگی کار با بنی امیه بود. در روزهای نخستین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مهره های بنی امیه با آن سابقه ی قبلی، نمی توانستند بصورت علنی وارد کار شوند. لذا ماجرای سقیفه را پیش کشیدند تا راه هموار شده و سرانجام، سر رشته ی کار به دست بنی امیه رسد.

4- آن چه ادعای دموکراسی برای آن می شود، تنها انحصار طلبی قبیله ی قریش است و بس که حضرت به آن اشاره می کنند. انتخاب خلیفه ی اول، براساس رأی مردمی محقق نشد و بلکه با تصمیم یک گروه شش یا هفت نفره در محل سقیفه بود که آن هم به اتفاق آراء نبوده است. سقیفه در آن روز، شاهد درگیری و ضرب و شتم دو گروه موافق و مخالف ابوبکر بود. (1)

ص: 226

1- از طرفی بعد از آن، بیشک نقش قبیله اسلم در گرفتن بیعت برای ابوبکر قابل کتمان نیست، به گونه ای که عمر بن خطاب می گوید: «ما هو الا أن رأیت أسلم، فأیقنت بالنصر»؛ یعنی «زمانی که قبیله اسلم را دیدم، یقین پیدا کردم که پیروزی ما قطعی است». (تاریخ طبری، ج 2، ص 458؛ الشافی فی الامامه، ج 3، ص 190) ابن ابی الحدید معتزلی گوید: «و اذا قائل آخر یقول: قد بویع أبو بکر فلم ألبث واذا أنا بأبی بکر قد أقبل و معه عمر وأبو عبیده و جماعه من أصحاب السقیفه وهم محتجزون بالأزر الصناعیه لا یمرون بأحد الا خبطوه و قدموه فمدوا یده فمسحوها علی ید أبی بکر بیایعه شاء ذلک أو أبی»؛ یعنی: «از براء بن عازب یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، نقل شده که پس از سقیفه، ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و گروهی چماق به دست را دیدم که ژست حمله و تهاجم به خود گرفته و به هر کس می رسیدند وی را کتک می زدند و به زور دست او را گرفته، بعنوان بیعت، چه بخواهد و چه نخواهد، بر روی دست ابوبکر میکشیدند. [شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج 1، ص 219]

5- سیره ی علوی در برخورد با کسانی که موافقت خود را با روی کار آمد امیرالمؤمنین اعلام نکرده و با حضرتش بیعت نکردند، رویکردی کریمانه بود. حضرتش به آنان می فرمودند مادام که محارب نشده اید، آزادانه به زندگی خود ادامه دهید. کما اینکه، افرادی هم چون: حسان بن ثابت، زید بن ارقم، انس بن مالک و ... با حضرتش بیعت نکردند.

گاه انسان تصور می کند که هر کس طرفدار تو نباشد، حتما و الزاما علیه توست. سیره ی علوی، نشان داد که در منش الهی، این گونه نیست.

6- در جایی که خلیفه ی حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره ی کودتای سقیفه بیست و پنج سال صبر کردند و با صبر خویش مانع اغتشاش و تفرقه شدند، از طلحه و زبیر انتظار می رود که علی رغم مخالفت با امیر مؤمنان، حداقل یک سال صبر می کردند و جامعه را به اغتشاش نمی کشاندند. نه آن که به تعبیر حضرت امیر علیه السلام کمتر از یک ماه نیز درنگ نکردند و غائله ی جمل را پایه ریزی کردند.

7- از سوی دیگر، ورود سران جمل به بصره، با ظلم و تعدی و کشتار

ص: 227

آشکار نسبت به والی قانونی بصره و یاران او همراه بود، چنانکه ابن شهر آشوب می نویسد:

«فَلَمَّا نَزَلَتِ الْخَرِيبَةَ قَصَدَهُمْ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ وَ حَارِبُهُمْ فَتَدَاعَوْا إِلَى الصُّلْحِ فَكَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا أَنَّ لِعُثْمَانَ دَارَ الْإِمَارَةِ وَ بَيْتَ الْمَالِ وَ الْمَسْجِدَ إِلَى أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِمْ عَلَى فَقَالَ طَلْحَةُ لِأَصَدِّ حَايِهِ فِي السَّرِّ وَ اللَّهُ لَئِنْ قَدِمَ عَلَى الْبَصْرَةِ لَوْ خَذَنَ بِأَعْنَاقِنَا أَتَوْا عَلَى عُثْمَانَ بِيَاتًا فِي لَيْلِهِ ظَلَمَاءَ وَ هُوَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ قَتَلُوا مِنْهُمْ خَمْسِينَ رَجُلًا وَ اسْتَأَسَدَ رُؤُوسَهُمْ وَ نَتَّقُوا شَعْرَهُ وَ حَلَقُوا رَأْسَهُ وَ حَبَسُوهُ» (1) «هنگامی که سپاه طلحه و زبیر به نزدیکی بصره رسیدند، عثمان بن حنیف (والی بصره) آماده ی جنگ با آنها شد. طلحه و زبیر او را به صلح دعوت کردند و این گونه وانمود کردند که آنها وارد بصره می شوند و در گوشه ی شهر زندگی میکنند. مسجد و دارالاماره و بیت المال در اختیار عثمان بن حنیف باشد.

والی بصره، فریب این حيله را خورد، آنها وارد دارالاماره شدند و علی رغم قراردادی که امضا کرده بودند، عثمان بن حنیف را دستگیر کرده، سر و ریش او را کردند و او را کتک زده، از دارالاماره بیرون انداختند. به بیت المال هجوم آوردند، هر آن چه بود به غارت بردند و مسجد بصره را نیز به تصرف خود در آوردند و بر شهر مسلط شدند».

ص: 228

9- عایشه و نقش او در اغتشاش علیه حکومت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام

یکی از معضلات مهم امیر مؤمنان علیه السلام پس از آغاز حکومت، عایشه و اقدامات وی علیه آن حضرت بود. سرپیچی عایشه از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام و فتنه گری های وی امری ناگهانی نبود، بلکه این کینه توزی ها ریشه در گذشته داشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در طول حیات با برکت خویش، همواره فضایل برادر و پسر علیه السلام خود، علی بن ابی طالب علیه السلام را بیان می کردند و ایشان را بر سایر اصحاب و قبیله شان مقدم می داشتند؛ علی، نزد رسول خدا منزلتی داشت که هیچ یک از مسلمانان، به ویژه ابوبکر پدر عایشه از آن بهره مند نبودند. توجه ویژه ی پیامبر رحمت به آقای اوصیاء، علی بن ابی طالب علیه السلام و سیده ی زنان دو عالم، زهرا ی اطهر علیها السلام، سبب کینه ی عایشه بر حضرت امیر علیه السلام می شد.

عائشه از پیامبر فرزندی نداشت و این که رسول رحمت صلی الله علیه و آله حسنین علیها السلام را فرزندان خویش می نامیدند و فضل و مقام آنها را نزد خود بیان می کردند و نیز با مشاهده ی زینب کبری علیها السلام که به مریم علیها السلام شباهت داشت، سبب می شد که کینه ی آن زن، بیش از پیش افزوده گردد.

از سویی دیگر، عایشه گرچه علیه عثمان فعالیت می کرد و حتی دستور به کشتن وی می داد، اما علت این اقدامات این بود که عثمان وی را از امتیازاتی که در زمان پدرش ابوبکر و نیز عمر داشت محروم کرده بود و همین امر موجب دشمنی عایشه با عثمان شد. ضمن این که او توقع داشت بعد از کشته شدن عثمان، خلافت به پسر عمویش طلحه برسد و

بدین وسیله، خلافت را در قبیله اش تیم قرار دهد. عایشه این موضوع را در مکه بیان کرده بود. زمانی که با پسر عمویش طلحه آهسته صحبت می کرد، او را مورد خطاب قرار داد و گفت: «دیگر بگو ای صاحب انگشت، دیگر بگو ای «ابا شبل»، دیگر بگو ای پسر عمو، دیگر بگو، تو را به پدرت قسم بدان آنها طلحه را برای خلافت مناسب دانستند. گویا دارم به انگشتش نگاه می کنم و او مشغول معامله شتران است» (1).

آنگاه که طلحه، در رسیدن به حکومت ناکام ماند، روی دیگری از دشمنی عایشه با امیر مؤمنان آشکار شد.

مدائنی می نویسد:

«رَوَى أَبُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنَادَةَ قَالَ قَدِمْتُ مِنَ الْحِجَازِ أُرِيدُ الْعِرَاقَ فِي أَوَّلِ إِمَارَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي السَّلَامِ فَمَرَرْتُ بِمَكَّةَ فَأَعْتَمَرْتُ ثُمَّ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا نُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَخَرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَقَلِّدًا سَبْفَهُ فَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ نَحْوَهُ فَحَمِدَ اللَّهُ وَاتَّيَّ عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَاتَّهَ لِمَا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُهُ وَوَرِثَتُهُ وَعِزَّتُهُ وَ أَوْلِيَائُهُ دُونَ النَّاسِ لَا يُبَارِعُنَا سُلْطَانُهُ أَحَدٌ وَلَا يَطْمَعُ فِي حَقِّنَا طَامِعٌ إِذَا تَنَزَّى لَنَا قَوْمُنَا فَعَبَّضُوا سُلْطَانَهُ نَبِيَّنَا فَصَارَتْ الْإِمْرَةُ لِغَيْرِنَا وَصِرْنَا سُوقَةً يَطْمَعُ فِيْنَا الضَّعِيفُ وَ يَتَعَزَّزُ عَلَيْنَا الدَّلِيلُ فَبَكَتِ الْأَعْيُنُ مِنَّا لِذِيكَ وَ

ص: 230

1- أحاديث ام المؤمنين عائشه، ص 118.

«ابوالحسن مدائنی از عبدالله بن جناده نقل می کند که در ابتدای امارت امیرالمومنین علیه السلام میخواستیم از حجاز به عراق بروم. وقتی به مکه رسیدم، عمره به جا آوردم. سپس به مدینه رسیدم و وارد مسجد رسول خدا شدم. همان زمان صلاهی جماعت دادند و مردم گرد آمدند. امیرالمومنین علیه السلام نیز آمدند، در حالی که شمشیر آویخته داشتند و چشمها به سوی ایشان خیره شده بود. حمد و ثنای الهی گفتند و درود بر رسول خدا فرستادند، سپس فرمودند:

وقتی خداوند رسولش را قبض روح نمود، گفتیم ما اهل بیت او و ورثه و خاندان و اولیاء او هستیم که کسی در مورد این نسبتها با ما سر جنگ نداشته باشد و هیچ فردی در حق ما طمع نکند. قوم ما در مورد ما بدی کردند، جایگاه پیامبر را در مورد ما غصب کردند، امارت را به غیر ما واگذاشتند، ما هم مثل رعیتها شدیم. آنگاه در مورد ما ضعفها هم طمع کردند، ذلیلها هم در برابر ما عزیز شدند. در پی آن، چشم های ما از این واقعه گریان شد، دل های ما به درد آمد و نفس هایمان سخت شد.

نکته

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در پاسخ به این پرسش مهم، که چرا امیر مؤمنان علیه السلام حق خود را مطالبه نکردند، به محمودبن لیبید می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مثل الإمام من الكعبة، اذ توتی ولا تأتي»؛

«امام همچون کعبه است که باید به سویش حرکت کنند، نه این که او به جانب مردم رود».

سپس فرمودند: به خدا سوگند اگر می گذاشتند که حق بر مدار خود بچرخد، و آن را برای اهلس باقی می نهادند، و از خاندان محمد صلی الله علیه و آله پیروی می کردند، هیچ گاه دو نفر یافت نمی شدند که درباره خدای تعالی به اختلاف پردازند، و این روش از گذشتگان برای آیندگان به ارث می رسید و آیندگان آن را به میراث می بردند، که قائم ما علیه السلام که نهمین فرزند حسین علیه السلام است، قیام می کرد»⁽¹⁾.

مشابه این مضامین از امام باقر علیه السلام در پاسخ به جابر جعفی در همان کتاب نقل شده است.⁽²⁾ در آن روایت، در پاسخ به این سؤال که چرا اقدامی برای مطالبه ی حق خلافت نمی کنید، حضرتش به سه آیه از قرآن کریم استناد کرده اند که سیمایی از عملکرد سه نبی، نشان می دهد. انبیایی که از کمی یاران و دسیسه ی دشمنان به خداوند شکوه کرده و از او مدد می طلبند: حضرت لوط علیه السلام:

«قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»⁽³⁾

«گفت: ای کاش برای مبارزه با شما قدرت و نیرویی داشتم یا به پناهگاهی استوار مأوی میگرفتم».

حضرت نوح علیه السلام:

ص: 232

1- کفایه الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص 197 - 198.

2- همان، ص 246 - 248.

3- هود: 80

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»؛ (1)

«پس پروردگارش را خواند که من مغلوب شده ام [و از ستم و زورگویی آنان دلتنگم] بنابراین انتقام [مرا از اینان] بگیر».

حضرت موسی علیه السلام

«قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»؛ (2)

«[موسی گفت: پروردگارا! من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدایی انداز].»

«وَإِيمَ اللَّهِ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَيَبُورَ الدِّينُ لَأَعْلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ فَوَلِيَ الْأَمْرَ وُلَاةٌ لَمْ يَأْلُوا إِلَّا خَيْرًا ثُمَّ إِسْتَخْرَجْتُمُونِي أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ بَيْتِي فَبَايَعْتُمُونِي عَلَى شَيْءٍ مَا مَنِي لِأَمْرِكُمْ وَفِرَاسِهِ تَصَدَّقْتَنِي مَا فِي قُلُوبِ كَثِيرٍ مِنْكُمْ وَبَايَعَنِي هَذَانِ الرَّجُلَانِ فِي أَوَّلِ مَنْ بَايَعَ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ وَقَدْ نَكَّثَا وَغَدَرَا وَنَهَضَا إِلَى الْبَصَرِ بِعَاشِيهِ لِيُفَرِّقَا جَمَاعَتَكُمْ وَيُلْقِيَا بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ».

«به خدا سوگند، اگر نگرانی از تفرقه میان مسلمانان و بازگشتن کفر و هلاکت دین را نداشتیم، به گونه‌ی دیگری عمل میکردیم. پس ولایت امر را کسانی عهده دار شدند که خیری به مردم نرساندند، سپس مرا - ای مردم از خانه بیرون آوردید، با من

ص: 233

1- قمر: 10.

2- مائده: 25.

بیعت کردید در حالی که میدانستید از کارهای شما ناخوشنودم. و نیز با هوشمندی نسبت به این که آن چه در قلب های بسیاری از شماست، آن را تصدیق می کند. این دو نفر (طلحه و زبیر) در شمار نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و شما این را می دانید، آنگاه آنها عهد و پیمان خود را شکستند و نیرنگ کردند و به سوی بصره رفتند تا با عایشه قیام کنند و تفرقه در

جماعت شما اندازند و بین شما درگیری شدید بيفکنند».

نکته

این مضامین، در خطبه شقشقیه نیز به چشم می خورد.

«اللَّهُمَّ فَخُذْهُمَا بِمَا عَمِلَا أَخْذَهُ زَايِيَةً وَلَا تَنْعَشْ لَهُمَا صَرَعَةً وَلَا تُقْلِبْهُمَا عَثْرَةً وَلَا تُهْلِكْهُمَا فُؤَادًا فَإِنَّهُمَا يَطْلُبَانِ حَقًّا تَرَكَاهُ وَدَمًا سَفَكَاهُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْضَيْتُكَ وَعَدَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ لِمَنْ بَغَى عَلَيْهِ لِيَنْصُرْتَهُ اللَّهُ (1)

اللَّهُمَّ فَأَنْجِزْ لِي مَوْعِدِي وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ نَزَلْ». (2)

ص: 234

1- اشاره است به آیه ی حج: 60 «ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرْتَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ»؛ یعنی: «[مطلب درباره مؤمن و کافر] همان است [که گفتیم]، و هر کس به مانند آنچه به آن عقوبت شده [متجاوز را] عقوبت کند، آنگاه به وی ستم شود، یقیناً خدا او را یاری می دهد؛ زیرا خدا با گذشت و بسیار آمرزنده است».

2- بحار الأنوار، ج 32، ص 61-62.

پروردگارا! آنان را در قبال کاری که کرده اند به عقوبتی شدید کیفر بده و فرو افتادن آن دورا جبران مفرمای و لغزش آن دورا میامرز و آنان را به اندازه فاصله میان دو بار دوشیدن ناقه ای (که زمانی اندک است) مهلت مده، چون آن دو حقی را که هودرها کردند، می طلبند و خونی را که خود بر زمین ریختند، می خواهند. خدایا! من از تو وعده ای را مطالبه می کنم که داده ای، و وعده تو حق است بر کسی که به او ظلم شود که خدا او را کمک خواهد کرد.

خدایا! وعدهی مرا برسان و مرا به خودم وامگذار که تو بر هر چیز توانایی. سپس از منبر پایین آمدند».

نکته

از این بخش و کلمات دیگر امیر مؤمنان پیداست که آن بزرگوار در مواردی، افرادی را که پس از اتمام حجت های بسیار، باز مقابل حق ایستاده و سرکشی می کردند را نفرین کرده است. از این رو، نفرین دشمنان دین خدا، نه تنها در قرآن کریم و به زبان خداوند جاری شده، بلکه در لسان پیشوایان دینی ما علیهم السلام نیز سابقه دارد.

ص: 235

1- ام سلمه، مدافع ولایت امیر مؤمنان علیه السلام

در مقابل جبهه ی فتنه، ام سلمه یکی دیگر از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه تعدادی دیگر از زنان پیامبر که در قید حیات و مطیع فرامین رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، قرار داشتند.

در زمانی که حضرت امیر علیه السلام به سمت بصره حرکت کردند، ام سلمه در مدینه، مرجعی برای رساندن پیام حق به مردم شده بود.

جناب ام سلمه علیها السلام پیش از هجرت در خانواده ای شریف در مکه متولد شد؛⁽¹⁾ اما زمان ولادتش به طور دقیق مشخص نیست. ولی با توجه به تاریخ وفات و طول عمرش می توان حدس زد که 20 سال و اندی پیش از هجرت به دنیا آمده است.

ص: 237

1- سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 201 - 202.

نام ایشان، هند (1) و به نقلی رمله، دختر ابی امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بود. (2) نام پدرشان حذیفه (3) و به قولی سهیل (4)، ملقب به زادالركب، بود. او یکی از بخشنده ترین مردم عرب و در کرم و بخشش شهره عام و خاص بود. (5) مادر ایشان نیز عاتکه بنت عامر بن ربیعہ کنانی نام داشت. (6)

ایشان از اولین زنانی بود که مسلمان شد. در ابتدا همسر ابی سلمه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال مخزومی (7)، پسر عمه ی (8) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. (9)

پس از شهادت ابوسلمه (10)، به ازدواج رسول خدا درآمد. (11) جمال خیره کننده، عقل راجح و نافذ، حلم و وقار و سکینه جمع شده بود. او پس از حضرت خدیجه علیها السلام از کامل ترین زنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از الحاظ فهم و راجح ترین شان به لحاظ عقل (12) و تمام ترین شان از لحاظ

ص: 238

- 1- الطبقات الكبرى، ج 8، ص 69؛ استیعاب، ج 4، ص 1920.
- 2- انساب الاشراف، ج 1، ص 429؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.
- 3- استیعاب، ج 4، ص 1920.
- 4- الطبقات الكبرى، ج 8، ص 69؛ تاریخ طبری، ج 11، ص 603.
- 5- الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 3، ص 868؛ سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 202.
- 6- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 404؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 429.
- 7- الطبقات الكبرى، ج 8، ص 69؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 429.
- 8- تاریخ طبری، ج 3، ص 164؛ نهایه الأرب فی فنون الأدب، ج 18، ص 179.
- 9- المعارف، ص 136؛ الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 3، ص 9.
- 10- انساب الاشراف، ج 1، ص 429؛ تاریخ طبری، ج 11، ص 604.
- 11- انساب الاشراف، ج 1، ص 429.
- 12- الإصابه، ج 8، ص 406.

مشورت و طیب ترین شان از لحاظ خلق و اخلاق بود(1) و به واسطه فطانت و حکمت و تدبیر و بصیرتش به او مثال می زدند.(2) بیان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله درباره ی او در حدیثیه، اشاره ای است به وفور عقل و رای درست ام سلمه.(3)

زیبایی زایدالوصفش عایشه را به شدت آزرده خاطر می ساخت و حسادتش را بر می انگیخت. از عایشه نقل شده که می گفت: «هنگامی که رسول خدا با او ازدواج کرد، بسیار ناراحت شدم زیرا فهمیدم که زیباست اما به خودم دلداری دادم تا این که او را دیدم که چندین برابر زیباتر از آن بود که برای من توصیف شده بود».(4)

ایشان مورد احترام و محبت پیامبر بود و پیامبر بیش از دیگر زنان خود، بهام سلمه توجه داشتند. طبق اخبار تاریخی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، فهرست اسامی اهل بهشت و جهنم(5) و نوشته ای برای خلیفه بر حق پس از خود(6) و مقداری تربت کربلا(7) به ام سلمه سپرده بودند.

ایشان نیز پس از رحلت پیامبر رحمت، هم چنان وفادار ماند و در حوادث حساس و هنگام لزوم، از خاندان پیامبر دفاع می کرد و همواره

ص: 239

1- انساب الأشراف، ج 1، ص 432.

2- نساء النبی، ص 84.

3- تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس، ج 2، ص 23؛ دلائل النبوه، ج 4، ص 150.

4- الطبقات الکبری، ج 8، ص 75؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 431؛ تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، ج 5، ص 284.

5- بحار الأنوار، ج 26، ص 126.

6- همان، ج 22، ص 224.

7- سفینه البحار، ج 4، ص 231.

با نقل احادیثی از پیامبر خدا، ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و منزلتشان ایشان را نزد پیامبر به یاد مسلمانان می آورد (1) و مدافع ولایتش بود.

طبرسی گزارشی از احتجاج ام سلمه با عایشه را در آستانه ی جنگ جمل روایت می کند:

«روى الشعبي عن عبد الرحمن بن مسعود العبدى قال كنت بمكة مع عبد الله بن البير و طلحة و الزبير فأرسلوا إلى عبد الله بين الزبير فأتاهما وأنا معه.

فقالا له إن عثمة إن قتل مظلوماً وإنا نخاف أن ينقض أمر أمه محمد صلى الله عليه وآله فإن رأيت عايشة أن تخرج معنا لعل الله أن يرتق بها فتقاً ويشعب بها صدعاً

قال فخرجنا نمشي حتى انتهينا إليها فدخل عبد الله الزبير معها في سترها فجلست على الباب فأبلغها ما أرسلناه به.

فقد ألت سبجان الله أو الله ما أمرت بالخروج وما يخصدني من أمهات المؤمنين إلا أم سلمة فإن خرجت خرجت معها فيرجع إليهما فبلغهما ذلك فقالا لرجع إليها فلتاتها فهي أثقل عليهما منّا.

فرجع إليها فبلغها فأقبلت حتى دخلت على أم سلمة فقالت لها أم سلمة مرحا بعائشة و الله ما كنت لي بزواره

ص: 240

فَمَا بَدَأَ لَكَ قَالَتْ فَمَ طَلْحَةَ وَ الزَّيْبِرُ حَبْرًا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانُ قُتِلَ مَظْلُومًا.

«شعبي از عبدالرحمن بن مسعود عهدي روايت ميكند كه گفت: من با عبدالله بن زبير و طلحه و زبير در مكه بوديم، كه عبدالله بن زبير و مرا كه همراهش بوديم، مأمور كردند كه نزد عائشه برويم و بگويم: عثمان مظلومانه كشته شده و ما از عاقبت كار امت محمد صلي الله عليه و آله در هراسيم؛ پس اگر عائشه بخواهد همراه ما قيام كند، اميد كه خداوند به بركت حضور ام المؤمنين تشتت مردم را به اجتماع تبديل كند و اختلاف را از مسلمين بردارد.

من با عبدالله بن زبير راهي منزل عائشه شديم. عبدالله بن زبير (كه با عائشه محرم بود)، داخل اطاق مخصوص او شد و من در بيرون نشستم. او نيز همه آنچه بايد ميگفت ابلاغ كرد. عائشه در پاسخ گفت: سبحان الله! به خدا سوگند من امر به خروج نشده ام، و از همسران پيامبر تنها ام سلمه اين جا است. به او بگويد. اگر آمد، من هم مي آيم.

عبدالله نزد آن دو تن بازگشت و گفتهي عائشه را به سمع ايشان رسانيد. طلحه و زبير گفتند: نزد عائشه بازگرد و به او بگو: اگر خود شما با او مذاكره كنيد، بهتر و مؤثرتر است.

عائشه از خانه اش بيرون آمد و نزد ام سلمه رسيد. با ديدن او ام سلمه گفت: خوش آمدی، سوگند به خدا كه تو چنين محبت و لطفی نسبت به من نداشتی، بگو بدانم كه چه شده؟

گفت: طلحه و زبير به من خبر رسانده اند كه امير المؤمنين عثمان مظلومانه كشته شده است.».

بهانه ی افروختن آتش جنگ جمل، خون خواهی عثمان بوده است.

«قَالَ قَصْرَحْتُ أُمَّ سَلَمَةَ صَدْرُخَةَ أَسَدٍ مَعَتَّ مِنْ فِي الدَّارِ. فَقَالَتْ: يَا عَائِشَةُ أَنْتِ بِالْأَمْسِ تَشِّهْدِينَ عَلَيَّ بِالْكَفْرِ وَهُوَ الْيَوْمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ مَظْلُومًا؟ فَمَا تُرِيدِينَ؟»

قَالَتْ تَخْرُجِينَ مَعَنَا فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِخُرُوجِنَا أَمْرَ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قَالَتْ يَا عَائِشَةُ! أَتَخْرَجِينَ وَقَدْ بِيَعَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا سَمِعْنَا نَسَدُكَ بِاللَّهِ يَا عَائِشَةُ الَّذِي يَعْلَمُ صِدْقَكَ إِنْ صَدَقْتَ أَتَذَكِّرِينَ يَوْمًا يَوْمٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَصَدَّعْتُ حَرِيرَةً فِي بَيْتِي فَأَتَيْتُهُ بِهَا وَهُوَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى تَسْتَبِيحَ كِلَابٌ مَاءٍ بِالْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ الْحَوَائِبُ إِمْرَأَةً مِنْ نِسَائِي فِي فَنِّهِ بَاعِيَةٍ.

فَسَقَطَ الْإِنَاءُ مِنْ يَدَيَّ فَرَفَعْتُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَقَالَ: مَا لَكَ أُمَّ سَلَمَةَ؟

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَا يَسْقُطُ الْإِنَاءُ مِنْ يَدَيَّ وَأَنْتِ تَقُولُ مَا تَقُولُ؟ مَا يُؤْمِنُنِي أَنْ يَكُونَ أَذًا هِيَ؟ فَصَدَّحَكْتَ أَنْتِ قَالَتْ قُلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ مَا تَصْحِكِينَ يَا حَمْرَاءَ السَّاقِينَ؟ إِنْ أَحْسَبُكِ هِيَ.»

با شنیدن این مطلب، ام سلمه به فریاد آمد و ناله کنان گفت: ای عائشه! تو تا دیروز او را کافر میدانستی، اما امروز میگویی «امیرالمؤمنین» مظلومانه کشته شده است؟!

عائشه گفت: آیا با ما خروج میکنی، امید که خدا به واسطه ما کار امت محمد صلی الله علیه و آله را سامان دهد.

ام سلمه گفت: ای عائشه! من خارج شوم؟! با اینکه آن چه را که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب خروج شنیده ایم، تو نیز شنیده ای؟ تو را قسم به خدایی که از صدق و کذب سخنان تو باخبر است آیا آن روز را بخاطر داری که روز و نوبت تو با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و من در خانه حریرهای ساخته و نزد آن حضرت آوردم و او این مطالب را به تو می فرمود که:

«به خدا دیری نپاید که سگ های عراق - نزدیک آبی بنام حوآب - بر یکی از زنان من در حالی که میان گروهی از ستمکاران است پارس میکنند!» و با شنیدن این گفتار ظرف حریره از دستم افتاد و آن حضرت سر خود به سوی من بلند ساخته و فرمود: تو را چه شده ای ام سلمه؟ عرض کردم: ای رسول خدا با شنیدن این فرمایش انتظاری غیر از آن داشتید؛ چه تضمینی است که من آن زن نباشم؟ و تو ای عائشه خندیدی، و آن حضرت روی به تو کرده و فرمود: ای عایشه برای چه خندیدی و من گمان دارم که آن زن تو باشی؟!»

نکته

از آن جا که جناب ام سلمه، از جاهتی ویژه برخوردار بود، عائشه به طمع آنکه ام سلمه را با خود علیه امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله همراه کند، به

منزل وی رفت و با او گفتگو کرد. اما ام سلمه با یادآوری هشدار رسول خدا نسبت به یکی از همسران خویش، عایشه را به خطا بودن تصمیمش و بازنگری در آن، آگاه می کند.

«وَنَشَدُّكَ بِاللَّهِ يَا عَائِشَةُ! أَتَدَّكِرِينَ لَيْلَةَ أُسْرَى بِنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ مَكَانِي كَذَا وَكَذَا وَهُوَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُنَا فَأَدْخَلْتُ جَمَلِكَ قَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرَفَعَ مِقْرَعَهُ كَأَنَّهُ عِنْدَهُ يَضْرِبُ بِهَا وَجْهَ جَمَلِكَ وَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا يَوْمُهُ مِنْكَ بِوَاحِدٍ وَلَا بَلِيَّتُهُ مِنْكَ بِوَاحِدَةٍ أَمَا إِنَّهُ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ كَذَّابٌ».

«و باز تو را به خدا قسم میدهم آیا بیاد داری هنگامی را که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکانی به مکان دیگر در حرکت بودیم، و آن حضرت در میان من و علی بن ابی طالب در حرکت بوده و با ما سخن می فرمود، و تو شتر خود را پیش رانده و در میان آن حضرت و علی بن ابی طالب حائل شدی، و در آن وقت پیامبر تازیانه در دستش را بلند کرده و به شتر توزه و فرمود: سوگند به خدا که روز سخت و گرفتاری او از جانب تو یک مرتبه نیست، و این را بدان که به علت جز منافق و دروغگو بغض و کینه نمی ورزد».

نکته

در این بخش، باری دیگر ام سلمه، با یادآوری حدیثی از معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله، دشمن علی بن ابی طالب علیه السلام را به لسان پیامبر رحمت،

ص: 244

«وَأَنْشُدُكَ اللَّهَ! أَتَذَكِّرِينَ مَرَضَ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَأَتَاهُ أَبُو يَعْقُوبَ وَمَعَهُ عُمَرُ وَقَدَكَانُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَعَاهَدُ تَوْبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَعْلَهُ وَخُفَّهُ وَيَصْدُ لِحْ مَا وَهَى نَهَا فَدَخَلَ قَبْلَ ذَلِكَ فَأَخَذَ تَعْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَهِيَ حَصْرَمِيَّةٌ وَهُوَ يَخْصِمُ فِيهَا خَلْفَ الْبَيْتِ فَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُمَا.

فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ أَصَدَّ بَحْتًا؟ فَقَالَ أَصَدَّ بَحْتٌ أَحْمَدُ اللَّهُ قَالَ مَا بُدِّ مِنَ الْمَوْتِ قَالَ أَجَلٌ لَا بُدَّ مِنْهُ قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَهَلِ إِسْمٌ تَخْلَفْتِ أَحَدًا؟ قَالَ مَا خَلِيفَتِي فِيكُمْ إِلَّا خَاصِمٌ النَّعْلِ فَخَرَجَا فَمَرَّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ يَخْصِمُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَلَّ ذَلِكَ تَعْرِيفِيَّةً يَا عَائِشَةُ وَتَشْهَدِينَ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ يَا عَائِشَةُ! أَنَا أَخْرَجُ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَجَعْتُ عَائِشَةَ إِلَى مَنْزِلِهَا وَقَالَتْ يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ! أَبْلِغْهُمَا أَنِّي لَسْتُ بِخَارِجِهِ بَعْدَ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْ أُمِّ سَلَمَةَ فَوَجَعَ فَبَلَغَهُمَا قَالَ فَمَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ حَتَّى سَمِعْنَا غَاءَ إِبِلَهَا تَرْتَحِلُ فَارْتَرْتَحَلْتُ مَعَهَا» (1).

«و باز تو را به خدا قسم میدهم، آیا به یاد داری آن روزی را که

پیامبر در بستر بیماری بود، پدرت همراه عمر بن خطاب به قصد عیادت آن حضرت اجازه گرفته و وارد شدند، و علی بن ابی طالب در پشت اطاق مشغول وصله کردن لباس و دوختن کفش رسول گرامی صلی الله علیه و آله بود، آن دو گفتند: ای رسول خدا، حال و سلامتی شما چگونه است؟ فرمود: پیوسته سپاسگزار بوده و خدا را حمد و ستایش میکنم. گفتند: آیا مرگ برای شما حتمی است؟ فرمود: آری، چاره ای برای مرگ بشر نیست. گفتند: آیا کسی را برای بعد از خود خلیفه معین فرمودی؟ فرمود: خلیفه من جز همان که کفش مرا پینه می کند در میان شما نیست. پس ابوبکر و عمر از حجره آن حضرت بیرون رفته و در آن حال متوجه علی بن ابی طالب شدند که در پشت حجره نشسته و سرگرم دوختن کفش پیامبر بود؟.

سپس ام سلمه گفت: ای عائشه، آیا من پس از شنیدن این سخنان باز هم بر علی خواهم شورید؟! و سخنان آن پیامبر عظیم الشان را فراموش کنم؟

پس عائشه به منزل خود بازگشته و گفت: ای پسر زبیر، به آن دو (طلحه و زبیر) بگو من پس از شنیدن سخنان ام سلمه دیگر از شهر خارج نخواهم شد، ابن زبیر نیز بازگشته و سخن او را به آن دو رساند.

راوی گوید: در همان روز هنوز نیمه شب نگذشته بود که صدای شتر عایشه را شنیدم، و او با طلحه و زبیر به سوی بصره حرکت کردند».

نکته ی بسیار مهم این است که عایشه، نقشه ی ستیزه با علی را از پیشتر طراحی کرده و از انجام آن منصرف نبود! در قائله ی قتل عثمان، طبری مورخ قرن چهارم (1) و برخی مورخان دیگر (2) نقل کرده اند که عایشه در مورد عثمان می گفت: «اقتلوا نعثلا فقد كفر»؛ یعنی: «عثمان را بکشید که او کافر شده است». زمانی که شورشیان در مدینه بودند، مروان بن حکم به نزد عایشه رفت و از او خواست تا میان خلیفه و شورشیان وساطت کند. عایشه سفر حج را بهانه آورد. در نهایت عایشه نظر خود را در مورد عثمان گفت که دوست داشت او را در حالی که تکه تکه در جوار قرار داده، حمل کرده و به دریا بیندازد. (3)

بنابراین عایشه در خلال همین فضای متشنج، برای عمره به مکه رفت. در راه بازگشت از مکه، پیکی خبر کشته شدن عثمان را به او داد. بلافاصله پس از شنیدن خبر مرگ او پرسید با چه کسی بیعت شد؟ گفتند با علی!

جالب این جاست؛ او که تا پیش از این، مردم را برای کشتن عثمان تشویق می کرد، پس از شنیدن خبر بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام، به دلیل کینه و دشمنی دیرینه اش با علی بن ابی طالب علیه السلام، بلافاصله چرخشی 180 درجه در مواضع او ایجاد شد و ناگهان چنین تعبیری را برای قتل عثمان بکار برد که: «قتل عثمان مظلوما»!! یعنی عثمان به ظلم و ستم کشته شد و از همین جا نقشه مخالفت با امیرالمومنین علیه السلام را

ص: 247

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 459.

2- الکامل، ج 3، ص 206.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 175.

پس از این حرف دیگران علیه او موضع گرفتند و او را مذمت کردند که تو مردم را به کشتن او تحریک می کردی و حال امروز چنین میگوی؟! (1) عایشه در پاسخ و توجیه این تغییر رویه ی آشکار گفت: «مردم از او طلب توبه کرده بودند و سپس او را کشتند. من آنچه گفتید را گفته بودم اما آنچه اکنون می گویم بهتر از آن چیزی است که در آن زمان گفتم». (2)

هم چنین گفت: «یک روز با عثمان بودن را به یک عمر با علی بودن ترجیح می دهم!» (3)

2- پارس کردن سگان حوآب

حدیث طبر، یکی از فضائل بارز حضرت امیر است که به طرق مختلف و از راویان مختلف روایت شده است. علامه ی مجاهد، میر حامد حسین یکی از مجلدات کتاب جاودانه ی خود، عبقات الانوار، را به بررسی منابع و طرق و اعتبار و معنا و دلالت این حدیث اختصاص داده است. در یکی از این نقل ها آمده است:

«ابو حاتم رازی با سندی از انس بن مالک روایت کرده است که گفت: روزی پرنده ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه شد. فرمودند: خداوند! محبوب ترین بندگانت را نزد من حاضر کن تا با من در خوردن آن همراه باشد. من گفتم: خدایا چنین کسی را مردی از انصار قرار ده. آنگاه علی

ص: 248

1- الفتوح، ج 2، ص 437.

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 459.

3- الفتوح، ج 2، ص 437.

وارد شد. گفتم: رسول خدا مشغول کاری است. علی رفت، ولی دوباره بازگشت. بار دیگر نیز همان پاسخ را دادم، علی باز هم رفت و بازگشت. پس از سومین بار، رسول خدا فرمود: در را باز کن، من در را باز کردم. علی وارد شد. پیامبر فرمود: چه چیزی مانع ورود تو شد ای علی؟ علی علیه السلام فرمود: سه مرتبه است که انس من را بر می گرداند، و فکر می کرد شما کاری دارید. پیامبر فرمود: ای انس چه چیز تو را به این کار واداشت؟ گفتم: دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که مردی از قبیله ی من مورد دعای شما باشد. پیامبر فرمود: این مرد قوم خود را دوست دارد». (1)

این نقل صورت های دیگری نیز دارد؛ همچون نقلی که پیامبر در حضور همسرانش این چنین دعا می فرمایند. در آن زمان، عایشه مایل است که پدرش ابوبکر بر پیامبر وارد شود؛ حفصه نیز از خدا می خواهد که پدرش عمر، بر پیامبر ورود کند.

مرحوم میر حامد حسین در بیان دلالت حدیث به این دیدگاه اشاره می کند که مراد از محبویت نزد پیامبر، محبویت فقط در آن مجلس است. آنگاه در پاسخ به آن می نویسد:

«در برخی از نقل های روایت طبر آمده است که عایشه و حفصه دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدند که فرمود: خدایا، محبوب ترین بندگانت را نزد من بیاور تا با من از این مرغ بخورد»، آنگاه هر دو دعا کردند که پدرشان آن فرد باشد. اگر معنی «أحب» محبوب ترین فرد، تنها برای خوردن بود، چه دلیلی داشت که عایشه و حفصه علاقه مند

ص: 249

باشند آن فرد، پدر آنها باشد؟ اگر دعا تنها برای خوردن بود، هرگز یک امر جزئی بی اثر یعنی خوردن را، برای پدران خود که به گمانشان دارای مقام بالاتر و صاحب شأن برتر بودند. آرزو نمی کردند.

ولی در این جا، محبوب ترین به معنای تام و عام مطلق است که نتیجه اش برتری مطلق و تام است. این همان چیزی بود که عایشه و حفصه برای پدرانشان می خواستند، و انس آن را برای سعد بن عباد، یا دیگر انصار می خواست»⁽¹⁾.

باری، در این فصل، یکی از این نقل های این حدیث، محور بحث و گفتگو است. بر مبنای آن، آرزوی عایشه نقل می شود که مصداق حدیث طیر، پدرش باشد؛ آنگاه ادامه ی بحث به خبر دادن پیامبر نسبت به رویداد جمل می رسد. اینک به این حدیث که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج آورده، توجه شود.

طبرسی در احتجاج ضمن خبری طولانی در باب حدیث طیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَبَرِ الطَّيْرِ أَنَّهُ جَاءَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّتَيْنِ فَرَدَّتهُ عَائِشَةُ فَلَمَّا دَخَلَ فِي الثَّلَاثِ وَأُخْبِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِهَذَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ أَيْتِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ هَكَذَا يَا حُمَيْرَاءُ مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ هَذَا؟
قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَهَيْتُ أَنْ يَكُونَ أَبِي أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الطَّيْرِ.

ص: 250

1- این توضیح برگرفته است از: تلخیص عبقات الانوار، مجلد حدیث طیر، سمیه خلیلی آشتیانی، تهران: نبا، 1397.

فَقَالَ لَهَا: مَا هُوَ أَوَّلُ ضِغْنٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَلِيٍّ وَقَدْ وَقَفْتُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِكَ لِعَلِّي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى لَتَقَا تَلِينُهُ.

فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْ تَكُونُ النِّسَاءُ يُفَاتِلَنَ الرَّجَالَ؟

فَقَالَ لَهَا يَا عَائِشَةُ أَيُّ لُتْقَاتِي لِيْنَ عَلِيًّا وَبِصَّةِ حَبْكِ وَبِدَعْوِكَ إِلَيَّ هَذَا نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَأَصْحَابِي فَيَحْمِلُونَكَ عَلَيْهِ وَلِيَكُونَ فِي قِتَالِكَ أَمْرٌ يَتَحَدَّثُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ وَعَلَامَةُ ذَلِكَ أَلِي تَرْكِيْبِنَ شَيْطَانًا تُبْتَلِيْنَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغِي إِلَى الْمَوْضِعِ الَّتِي يُقْصَدُ بِكَ إِلَيْهِ فَتَنْبَحْ عَلَيَّ كِلَابُ الْحَوَابِّ فَتُسَالِيْنَ الرَّجُوعَ فَيَشْهَدُ عِنْدَكَ فَسَامَهُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مَا هِيَ كِلَابُ الْحَوَابِّ فَتَصِيرِيْنَ إِلَى بَلَدِ أَهْلِهِ أَنْصَارَكَ وَهُوَ أَبْعَدُ بِلَادٍ فِي الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ وَأَقْرَبُهَا إِلَى الْمَاءِ

وَلَتَرْجِعِيْنَ وَأَنْتِ صَاغِرَةٌ غَيْرُ بِالْغَةِ مَا تُرِيدِيْنَ وَيَكُونُ هَذَا الَّذِي يَرُدُّكَ مَعَ مَنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَإِلَيْهِ لَكَ خَيْرٌ مِنْكَ لَهُ وَ لِيُنْذِرُ مَا يَكُونُ بِهِ الْفِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي الْآخِرَةِ وَكُلُّ مَنْ فَرَّقَ عَلَيَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ بَعْدَ وَفَاتِي فَفِرَاقُهُ جَائِزٌ...» (1)

«اميرالمؤمنين عليه السلام دو بار به در خانه ی رسول خدا آمد، اما عايشه در را باز نکرد. بار سوم حضرت امير آمد و خبر به رسول خدا

ص: 251

رسید. پیامبر با شنیدن این مطالب به عایشه فرمود: خداوند این چنین مقدر فرموده است، ولی تو ای حمیراء! به چه منظور و جهتی چنین کردی؟

عایشه گفت: ای رسول خدا! من علاقه داشتم که پدرم برسد و از این غذا تناول کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این عمل تو نخستین اظهار بغض و کینه ات به علی نخواهد بود من. از قلب تو نسبت به علی آگاهم، و به خدا سوگند که تو با او خواهی جنگید.

عایشه گفت: ای رسول خدا! مگر ممکن است که زنان با مردها بجنگند؟

فرمود: ای عایشه! تو حتما با علی بن ابی طالب خواهی جنگید، گروهی از اصحاب من در این عمل با تو همراه می شوند و تو را تشویق و تحریک می کنند. همگان درباره ی این اقدام تو سخن خواهند گفت.

نشانه این عمل آن است که تو سوار اشتری خواهی شد که مانند شیطان باشد. پیش از این که به محل مقصود برسی، با حمله و صداهای سنگ های «حوأب» مواجه میشوی، و در آن مکان برای بازگشت اصرار میکنی. آن گاه جمعی به دروغ شهادت خواهند داد که آن محل «حوأب» نیست. سپس به سوی شهری حرکت میکنید که اهل آن دیار، یاران تو هستند. آن مکان دورترین شهرها از آسمان؛ و نزدیکترین مکان به آب دریا است. تو از آن جا به حالت مغلوبیت و ذلت مراجعت میکنی. علی بن ابی طالب در آن روز و در آن گرفتاری تو، جمعی از معتمدین یاران و اصحاب خود را با تو همراه می کند و تو را به

الْأَثْمِينَ» (1) در روایت امام باقر العلوم علیه السلام، به کتمان شهادتی اشاره شده که سبب نزول این آیه شده است. (2)

سخن در این است که وقتی گواهی ناروا دربارهی کسب دنیوی، این گونه مورد نهی و خشم خداوند متعال باشد، میزان حساسیت کار دربارهی دین و هدایت مردم به کجا می رسد؟! آری، کتمان حق گناهی بس بزرگ است:

«...وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ* الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (3) «... و مسلما گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، پنهان میدارند و آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده، حق همان است؛ تردید مکن».

3- محدثان اهل تسنن حدیثی نقل کرده و آن را در نهایتاً اعتبار دانسته اند و آن را در کانون توجه و تحقیق قرار داده اند، به این مضمون که پیامبر خدا برای ده تن وعده ی قطعی بهشت داده است که امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر در شمار آنان اند. این حدیث میان آنها به «حدیث عشره ی مبشره» شهرت دارد. درباره ی اعتبار این حدیث، از جهت سند و دلالت، بحث ها و پژوهش های زیادی سامان گرفته که برای حذر از تکرار و رعایت اختصار، از آن تفصیل چشم می پوشیم و علاقمندان را به منابع مربوطه ارجاع می دهیم. از جمله:

ص: 254

1- مائده: 106؛ یعنی: «.. و شهادت الهی را [که در حقیقت شهادت بر وصیت است پنهان نمیکنیم، که اگر پنهان کنیم از گناهکاران خواهیم بود]».

2- فقه القرآن، ج 1، ص 417 - 418.

3- بقره: 146 - 147.

الف. افسانه‌ی عشره مبشره (کتاب). م.ع. عطایی اصفهانی. قم: انتشارات حضرت عباس، 1387

ب. امام شناسی و پاسخ به شبهات (کتاب). علی اصغر رضوانی. قم: جمکران، 1385.

ج. پنداره‌ی عشره‌ی مبشره، نشانه‌ی رابطه‌ی سیاست و جعل حدیث. (مقاله). سید مهدی حسینی، علی راد. علوم حدیث، شماره 73، پاییز 1393، ص 52-76.

د. الصحف المنشره فی بطلان حدیث العشره المبشره (مقاله). سید حسن حسینی آل مجدد. تراثنا، سال 11، شماره 1 و 2، محرم - جمادی الثانیه 1416 ق. ص 13-64.

اینک در این جاقط یک سؤال از وجدان‌های بیدار می‌پرسیم:

چگونه دو تن از افراد که قطعاً بهشتی اند، با یک فرد دیگر که او هم قطعاً بهشتی است، رو در رو شوند و به روی هم شمشیر بکشند و به زبان تیر و نیزه با همدیگر سخن بگویند؟ از میان این ده نفر، آیا تنها علی نیست که رسول خدا درباره‌اش فرموده است: «علی مع الحق والحق مع العلی»؟! این واقعیت مشهود قطعی آیا نباید افراد منصف را به بازنگری درباره‌ی انگاره‌های پوسیده‌ی ذهنی‌ها و دارد؟!!

3- نامه نگاری عایشه با حفصه

حفصه دختر عمر بن خطاب - خلیفه‌ی دوم - و زینب (خواهر عثمان بن مظعون) است. (1) وی در سال پنجم پیش از بعثت، سال تجدید

ص: 255

1- طبقات، ج 8، ص 81؛ جمل من انساب الأشراف، 1417، ج 2، ص 54.

بنای کعبه به دنیا آمد. (1) او پیش از هجرت به مدینه، با خنیس بن حذافه سهمی ازدواج کرد (2) و به همراه خنیس به مدینه هجرت کرد. (3) خنیس چندی پس از جنگ بدر درگذشت. (4)

حفصه پس از مرگ شوهرش، در شعبان سال سوم هجرت، دو ماه (5) یا سه ماه قبل از جنگ احد (6) به همسری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد. (7)

بنابر منابع روایی، حفصه و عایشه مایه آزار پیامبر خدا می شدند. در صحیح مسلم از قول خلیفه دوم آمده:

«نزد عائشه رفتم، گفتم: ای دختر ابوبکر کارت به آنجا رسیده است که رسول خدا را اذیت می کنی؟! گفت: ای پسر خطاب! تو با من چه کار داری؟ به فکر مشکلات دختر خودت باش! سپس نزد حفصه رفتم و گفتم: چرا پیامبر خدا را اذیت می کنی؟ به خدا سوگند خودت می دانی که رسول خدا به تو را دوست ندارد و اگر من نبودم تو را طلاق می داد.» (8)

ص: 256

1- طبقات، ج 8، ص 81؛ ام المؤمنین حفصه بنت عمر: الضواحه القوامه، ص 1215

2- المنتخب من کتاب أزواج النبی او [آله]، ص 39.

3- طبقات، ج 8، ص 81.

4- طبقات، ج 3، ص 393، ج 8، ص 81؛ المعارف، ص 135، که به حیات خنیس در زمانی متأخرتر اشاره کرده است.

5- المنتخب من کتاب أزواج النبی [و آله]، ص 39؛ المعارف، ص 158؛ جمل من انساب الأشراف، ج 2، ص 54.

6- طبقات، ج 8، ص 83.

7- برای تفصیل ماجرای ازدواج وی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ر.ک: طبقات، ج 8، ص 83-81؛ جمل من انساب الأشراف، ج

2، ص 55-54.

8- صحیح مسلم، ج 2، ص 1105، ح 1479.

در آیه اول و چهارم سوره‌ی مبارکه‌ی تحریم، به اذیت و آزار عایشه و حفصه نسبت به رسول مهربانی‌ها، اشاره شده است. (1) این داستان در بسیاری از منابع اهل تسنن دیده می‌شود (2) و حتی بخاری نیز آن را بیان کرده است. (3) بخاری روایت دیگری در این رابطه به نقل از خلیفه دوم می‌نویسد که در آن عایشه و حفصه علیه پیامبر صلی الله علیه و آله هم پیمان شدند. (4) در نقل‌ها آمده است، حفصه و عایشه در زمان شدت گرفتن بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس از اینکه متوجه شدند پیامبر صلی الله علیه و آله قصد دارند علی بن ابی طالب علیه السلام را به جای خود برای اقامه نماز به مسجد بفرستند، به سراغ پدران خود رفتند و آن دو را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با آوردند. (5)

ابو مخنف از تاریخ نگاران رسمی که مورد قبول شیعه و اهل تسنن است، درباره‌ی کینه‌ی حفصه نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام می‌نویسد:

«وَلَمَّا نَزَلَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَا قَارٍ كَتَبَتْ عَائِشَةُ إِلَىٰ حَفْصَةَ أَمَا بَعْدُ إِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّ عَلِيًّا قَدْ نَزَلَ ذَا قَارٍ وَأَقَامَ بِهَا مَرْعُوبًا خَائِفًا لِمَا بَلَغَهُ مِنْ عَرَّتِنَا وَجَمَاعَتِنَا فَهُوَ بِمَنْزِلِهِ الْأَشْقَرِ إِنْ

ص: 257

-
- 1- ر.ک: جامع البیان عن تأویل آیات القرآن، ذیل آیات؛ اسباب نزول القرآن، ص 689-685؛ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 229.
 - 2- برای اطلاع از تفسیر آیات سوره تحریم در منابع شیعه و سنی نک: حسینی فاطمی، نقد و بررسی دیدگاه‌های موجود درباره افشای راز پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات ابتدایی سوره تحریم.
 - 3- صحیح البخاری، ج 5، ص 4964، ح 4966، کتاب الطلاق، باب «لم تحرم ما أحل الله لك».
 - 4- همان، ج 4، ص 1868، ح 4630، کتاب التفسیر، باب: «وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه؛ حديثاً».
 - 5- ر.ک: رجوع کنید به الجمل و الصره السيد العتره فی حرب البصره، ص 428.

تَقَدَّمَ عُقْرًا وَإِنْ تَأَخَّرَ نُحِرَ فَدَعَتْ حَفْصَةَ جَوَارِي لَهَا يَتَغَنَّيْنَ وَيَضْرِبْنَ بِالْأُفُوفِ فَأَمَرْتُهُنَّ أَنْ يَقْلْنَ فِي غِنَائِهِنَّ:

مَا الْخَبْرُ مَا الْخَبْرُ/ عَلَى فِي السَّفَرِ/ كَالْفَرَسِ الْأَشْقَرِ/ إِنْ تَقَدَّمَ عُقْرًا/ وَإِنْ تَأَخَّرَ نُحِرَ

وَجَعَلْتُ بَدَأْتُ الطَّلْقَاءَ يَدْخُلْنَ عَلَى حَفْصَةَ وَيَجْتَمِعْنَ لِسَمَاعِ ذَلِكَ الْغِنَاءِ فَبَلَغَ أُمَّ كَلْبُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ فَلَبِسَتْ جَلَابِيهَا وَدَخَلَتْ عَلَيْهِنَّ فِي نِسْوَةٍ مَتَنَكَّرَاتٍ ثُمَّ أَسْفَرَتْ عَنْ وَجْهَهَا فَلَمَّا عَرَفَتْهَا حَفْصَةُ حَجَلَتْ وَأُسْتُزُّ جُعْتُ.

فَقَالَتْ أُمَّ كَلْبُومٍ لِيْنُ تَظَاهَرْتُمَا عَلَيَّ الْيَوْمَ لَقَدْ تَظَاهَرْتُمَا عَلَيَّ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمَا مَا أَنْزَلَ. فَقَالَتْ حَفْصَةُ فِي رَحِمِكَ اللَّهُ وَأَمَرْتُ بِالْكِتَابِ فَمُرَّقٌ وَاسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ». (1)

«ابومخنف مینویسد: وقتی امیرالمومنین علیه السلام به ذی قار رسید، عایشه به حفصه (که در مدینه بود) نوشت: به تو خبر می دهم که علی به ذی قار رسید و در آن جا ناامن اقامت کرد، به خاطر تعداد و امکانات ما که خبرش به او رسید. او اکنون در منزل اشقر است؛ (همانند شتری سرگردان که) اگر برود، دست و پایش را قطع می کنند و اگر برگردد، او را می شکنند.

ص: 258

حفصه کنیزکانی را فراخواند تا بخوانند و بنوازند. امر کرد در شعر خود این را بخوانند: «خبر خبر، علی در سفر است، مثل شتر اشقر، که اگر برود دست و پایش را قطع میکنند و اگر برگردد او را میکشند».

دخترانی که در فتح مکه مورد عفو پیامبر قرار گرفته بودند، بر حفصه وارد شدند و گرد آمدند تا این سرود را بشنوند. خبر به ام کلثوم دختر امیرالمومنین علیه السلام رسید. چادر به سر کرد و بر آنها وارد شد. سپس پوشش از صورت خود برداشت. وقتی ایشان را شناختند، حفصه خجالت کشید و به نشانه ی مصیبت و سوگ، گفت: انا لله و انا الیه راجعون.

ام کلثوم گفت: اگر شما دو نفر (عایشه و حفصه) امروز بر پدر من شورش کردید، پیش از این بر علیه برادر او (رسول خدا) شورش کرده بودید. خدا هم در مورد شما آنچه را میدانید نازل کرده است. حفصه گفت: بس است. آن گاه دستور داد نامه را بیاورند و آن را درید.

نکته: آنگاه که حضرت ام کلثوم علیها السلام، برقع از چهره برگرفتند، همچون مادر خویش زهرای اطهر، خطاب به بدکاران، با لحنی کوبنده و آتشین فرمودند:

«خجالت نمیکشید؟! این چه تعبیری است که دربارهی امیر مؤمنان به کار می برید؟! اگر امروز پشت به پشت هم داده اید و دست در دست هم توطئه میکنید، پیش از این هم علیه پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را انجام میدادید و خداوند با نزول آیاتی شما را رسوا گردانید.

بعد از این سخنان کوبنده و آتشین، حفصه دستور داد نامه‌ی عایشه را حاضر کردند و آن را در مقابل دیدگان همه پاره کرد و به ظاهر از کردهای خود اظهار پشیمانی نمود و استغفار کرد».

4- اعزام امام حسن مجتبی علیه السلام و عمار یاسر به کوفه

اشاره

ابو مخنف، اعزام امام حسن مجتبی را از دو زاویه گزارش کرده است:

گزارش اول

«قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ فَلَمَّا أَبْطَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَمْ يَدْرِ مَا صَدَّ نَعَا رَحَلَ عَنِ الرَّبْدَةِ إِلَى ذِي قَارٍ فَنَزَلَهَا قَالَ فَلَمَّا نَزَلَ ذَا قَارٍ بَعَثَ إِلَى الْكُوفَةِ الْحَسَنَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ زَيْدِينَ صَوْحَانَ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَ مَعَهُمْ كِتَابٌ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى كَانُوا بِالْقَادِسِيَّةِ فَتَلَقَّاهُمُ النَّاسُ فَلَا دَخْلُوا الْكُوفَةَ قَرُّوا كِتَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ:

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ بِالْكُوفَةِ مِنَ الْمُسَدِّ لِمِينَ أَمَا بَعْدَ فَاِنِّي خَرَجْتُ مَخْرَجِي هَذَا إِمَّا ظَالِمًا وَ أَمَّا مَظْلُومًا وَ إِمَّا بَاغِيْرًا وَ إِمَّا مَبْغِيًّا عَلَى فَاِنشُدُ اللَّهَ رَجُلًا بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا إِلَّا تَفَرَّأَ إِلَيَّ فَاِن كُنْتُ مَظْلُومًا أَعَانِي وَ إِنْ كُنْتُ ظَالِمًا اسْتَعْتَبْنِي وَ السَّلَامُ».

ص: 260

«ابومخنف میگوید: ابن عباس و محمدبن ابی بکر از نزد امیرالمؤمنین آمدند، در حالی که (ظاهراً) نمی دانست که آنها چه کردند. از آن جا به ذی قار رفت. وقتی به ذی قار رسید، فرزند خود امام مجتبی و عمار یاسر و زیدبن صوحان و قیس بن سعدبن عباده را به کوفه اعزام فرمود و به وسیله ی آنها نامه ای برای اهل کوفه فرستاد. وقتی به قادسیه رسیدند، مردم را دیدند. وقتی وارد کوفه شدند، نامه ی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مردم خواندند:

«از بنده ی خدا علی امیرمؤمنان به مسلمانان کوفه: اما بعد! من از قبیله خود بیرون آمدم، در حالی که با ستمکارم یا ستم دیده، یا جنایتکارم یا جنایت شده. اینک من هر کسی را که این نامه به دستش می رسد، به خدا سوگند می دهم که به سوی من حرکت کند؛ اگر من ستم دیده ام مرا یاری کند و اگر من ستمگر باشم به من تذکر و هشدار دهد. والسلام».

نکته

حجت های الهی گاه از موضع جایگاه الهی خود سخن می گویند و گاه از موضع محکمه پسند! در آیه ای از قرآن مجید، با آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یقین خود را بر هدایت می داند و کافران را به حق، بر مسیر ضلال، اما از این موضع عدول می کند و بر سبیل محاجه و طریق مناظره سخن می گوید:

«...وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ [\(1\)](#)

«و بی تردید ما با شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم» 1.

ص: 261

در این بخش نیز حضرت امیر مؤمنان علیه السلام، با ادبیات محکمه ای، از مخالفان خویش می خواهد، دلایل مخالفت خود را بیان کنند تا کار به جنگ و خونریزی نینجامد.

«قال فَلَمَّا دَخَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَمَّارُ الْكُوفَةِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمَا النَّاسُ فَقَامَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَنْفَرَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اجْتَنَّاكُمْ نَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى كِتَابِهِ وَرَسُولِهِ وَإِلَى أَفْقِهِ مَنْ تَقَفَّهَ مِنَ الْمُسَدِّ لِمِينَ وَأَعْدَلُ مَنْ تُعَدُّونَ وَأَفْضَلُ مَنْ تَقْضُلُونَ وَأَوْفَى مَنْ تُبَايِعُونَ مَنْ لَمْ يُعِيهِ الْقُرْآنُ وَلَمْ تُجْهَلْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ تَقْعُدْ بِهِ السَّابِقَةَ».

«وقتی امام مجتبی علیه السلام و عمار یاسر وارد کوفه شدند، مردم اطراف آنها جمع شدند. امام مجتبی علیه السلام از جا برخاستند و از مردم کمک خواستند. حضرتش پس از حمد خدا و درود بر رسول خدا فرمودند: ای مردم! ما آمده ایم تا شما را به سوی خدا و کتاب او و سنت رسولش فراخوانیم؛ به سوی دین شناس ترین فرد از مسلمانان، عادل ترین در میان کسانی که عادل میشمارید، برترین در میان گروهی که برتر می دانید، و وفادار ترین فرد در میان افرادی که با آنها بیعت کنید. کسی که در فهم قرآن ناتوان نمی شود و نسبت به سنت جاهل نمی شود و در باب سبقت به دین، کسی او را زمین گیر نمیکند».

حضرت مجتبی علیه السلام، نه از موضع امامت و نه از موضع حاکمیت پدر بزرگوارشان، امیر مؤمنان علیه السلام، با مردم سخن می گوید؛ بلکه مردم را متوجه اعلمیت آن حضرت نسبت به قرآن و سنت رسول خدا می کند. و اینیک مسأله ی عقلی است که درباره ی آن چه نمی دانیم، بین آنکس که نادان است و آن کس که داناست، دانا انتخاب شود و از میان داناتر و داناترین، به داناترین رجوع کنیم.

حال که داناترین بودنی امیر مؤمنان علیه السلام برای مردمان بدهی است و نیازی به اثبات ندارد، چرا از همکاری با حضرتش تن بدهیم و گردن بدان نسپاریم؟

«الِی مَنْ قَرَّبَهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ قَرَابَتَيْنِ قَرَابَةَ الدِّينِ وَقَرَابَةَ الرَّحِمِ إِلَى مَنْ سَبَقَ النِّسَاءَ إِلَى كُلِّ مَا تُرَى إِلَى مَنْ كَفَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ وَالنَّاسَ مُتَخَذِلُونَ فَقَرَّبَ مِنْهُ وَهُمْ مُتَبَاعِدُونَ وَصَلَّى مَعَهُ وَهُمْ مُشْرِكُونَ وَقَاتَلَ مَعَهُ وَهُمْ مِنْهَزْمُونَ وَبَارَزَ مَعَهُ وَهُمْ مُحْجِمُونَ وَصَدَّقَهُ وَهُمْ مُكَذِّبُونَ إِلَى مَنْ لَمْ تَرِدْ كَهَ رَأْيِهِ وَلَا تُكَافِي لَهُ سَابِقَهُ.

وَ هُوَ يَسْأَلُكُمُ النَّصَرَ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ يَسْأَلُكُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَيْهِ لِتُؤَارِزُوهُ وَ تَنْصُرُوهُ عَلَى قَوْمٍ نَكُثُوا بَيْعَتَهُ وَ قَتَلُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ مَثَلُوا بِعَمَالِهِ وَ انْتَهَبُوا بَيْتَ مَالِهِ فَاشْخَصُوا إِلَيْهِ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْخَضِرُوا بِمَا يَخْضَرُ بِهِ مِنْ

«بشتابید به یاری کسی که دو قرابت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد: هم قرابت دین و هم قرابت خویشاوندی. به سوی کسی بشتابید که در همه نیکیها از همگان سبقت گرفته است؛ کسی که خداوند، بودن ایشان را برای حمایت رسول خدا کافی میدانست؛ در حالی که مردم از یاری ایشان دست کشیدند؛ کسی که به پیامبر نزدیک شد در زمانی که دیگران از آن گرامی دور می شدند؛ کسی که در رکاب رسول خدا جنگید در وقتی که دیگران میگریختند؛ کسی که پیامبر را تصدیق کرد در حالی که دیگران آن بزرگرا دروغگو می شمردند؛ کسی که پرچم او هرگز باز نگشت (شکست نخورد)؛ سابقهی هیچ کسی به پایه ی پیشینه ی او نمی رسد.

اینک چنین بزرگ مردی است که از شما یاری می طلبد، شما را به سوی حق فرا می خواند، از شما همگامی می خواهد تا در برابر گروهی که پیمان او را شکستند، حمایت و یاری کنید. آن پیمان شکنان، نیکان اصحاب راستین او را کشتند و کارگزاران او را مثله کردند و بیت المال را چپاول کردند.

خدا بر شما رحمت آورد. اینک به سوی او بسیج شوید، امر به معروف و نهی از منکر کنید و به آن چه صالحان پیش از شما عمل کردند، عامل باشید».

ص: 264

حضرت مجتبی علیه السلام در این بند، مردم را به دو نکته متذکر و از دو دیدگاه آنان را به پیوستن به سپاه امیر مؤمنان علیه السلام دعوت می کنند:

اول آنکه مردم را متوجه نقش بسیار پررنگ امیرالمؤمنین علیه السلام در یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و دین خدا کردند. نقشی که هیچ کس، در آن شریک نیست و هیچ کس چنین سابقه ای نداشته و ندارد. به خصوص در مقایسه با دیگرانی که مدعی یاری اسلام بودند.

موضع دوم، آن است که بعد از تذکر به حاکمیت و اعلیت و اقریت، توجه کنید که اکنون سپاه امام در موضع دفاع بوده و آغازگر جنگ نبوده است؛ بلکه جملیان آتش جنگ را برافروخته اند و بر شماسست که به دفاع برخیزید. در دنیای کنونی نیز، توجه به این مطلب که چه کسی آغازگر جنگ است، از موارد بسیار مهم دانسته می شود. آغازگر جنگ ولو بعد از گذشت قرن ها، در اذهان عموم همیشه محکوم خواهد بود.

گزارش دوم

«قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ وَ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ تَمِيمِ بْنِ حُذَيْمٍ قَالَ قَدِمَ عَلَيْنَا الْحُبُّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَسْتَنْفِرَانِ النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُمَا كِتَابُهُ فَلَمَّا فَرَّغَا مِنْ كِتَابِ قَامَ الْحَسَنُ عَلَيَّ وَ هُوَ فَتَى حَدَّثَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُرْثِي لَهُ مِنْ حَدَاثِهِ سِتَّةً وَ صَدُّعُوبِهِ مَقَاهُ فَرَمَاهُ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ «اللَّهُمَّ سَدِّدْ مَنْطِقَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّنَا» فَوَضَعَ يَدَهُ

عَلَى عَمُودٍ يَتَسَانَدُ إِلَيْهِ وَكَانَ عَلِيًّا مِنْ شَكْوَى بِهِ».

«امام حسن بن علی علیه السلام و عمار یاسر آمدند تا مردم را به یاری امیرالمؤمنین گسیل دارند. آنان نامه ی حضرتش را با خودشان آورده بودند. وقتی از خواندن نوشته حضرت فارغ شدند، امام مجتبی به پا خاست. راوی گوید: آن گرامی در سن جوانی بود. به خدا قسم، من به دلیل جوانی او و سختی کارش در دل به سوگ او نشستم. مردم با نگاه خود به او اشاره می کردند، در حالی که میگفتند: خدایا! کلام پسر پیغمبر ما را استوار گردان. و او دست خود را بر ستونی نهاد و بر آن تکیه کرد، چون بیمار بود».

نکته

جوان بود حضرت مجتبی علیه السلام مردم کم خرد را به این گمان انداخته بود که ایشان، در گفتگو و احتجاج در مقابل مردم، ناتوان بوده و از عهده ی آنان بر نمی آید. از این رو دعا می کردند که خدایا پسر پیامبر ما را یاری رسان تا از عهده ی استدلال برآمده و استوار سخن بگوید؟

هیئات که نشناختن این خاندان، و حتی ندانستن آیات قرآن که در آن، از اعطای حکمت و نبوت به یحیای خردسال خبر می دهد، [\(1\)](#) انسان را چگونه به خطا می افکند!

«فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ سِوَاءَ بَيْنِكُمْ مِنْ أَسْرِّ الْقَوْلِ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ

ص: 266

1- مریم: 12.

مُسَّ تَحْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهُرِ النَّعْمَاءِ وَ عَلَى مَا أَحْبَبْنَا وَ كَرِهْنَا مِنْ شِدَّةٍ وَ رَخَا وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اٰمَنَّا بِبُيُوتِهِ وَ اخْتَصَمَهُ بِرِسَالَتِهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَحْيَهُ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ حِينَ عَبْدَ الْأَوْثَانِ وَ أَطِيعَ الشَّيْطَانَ وَ جَحَدَ الْمَ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَزَاهُ أَفْضَلَ مَا جُزِيَ الْمُرْسَلِينَ».

«امام مجتبی علیه السلاموندند: حمد و سپاس از آن خدای عزیز جبار واحد قهار کبیر متعال است که [برای او] یکسان است کسی از شما سخن [خود] را نپنهان کند با کسی که آن را فاش گرداند، و کسی که خویشتن را به شب پنهان دارد و در روز، آشکارا حرکت کند. حمد او میگویم برای آزمون نیکویش و فوران نعمتهایش، و بر هر آن چه دوست داشتیم و خوش نداشتیم، از آسایش و سختی .

و شهادت می دهیم که جز الله معبودی نیست و پیامبر، بنده و رسول خداست که خدای متعال با نبوت او بر ما منت نهاد و او را به رسالت اختصاص داد، وحیش را بر او فرو فرستاد و او را در میان همه آفریدگانش برگزید، او را بر جن و انس برانگیخت در هنگامی که مردم بت ها را می پرستیدند و از شیطان اطاعت میکردند و خدا را انکار می کردند. اینک درود خدا بر او و خاندانش باد. و خدای، برترین جزا و پاداش فرستادگان را به او دهد».

حضرت مجتبی علیه السلام بنا به سنت حسنه ی اهل البیت علیهم السلام، سخن خود را با معارف توحیدی و آموزه های صحیح و مبنایی نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز می کند.

این آموزه ای است برای پیروان اهل البیت علیهم السلام که قبل از شروع هر بحثی، جایگاه آن را نسبت به توحید و نبوت معین کرده و سپس بحث را دنبال کنند. که اگر چنین شود، مطلب مورد نظر با استواری به مخاطب منتقل خواهد شد.

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَأَقُولُ لَكُمْ إِلَّا مَا تَعْرِفُونَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أُرْسِدَ اللَّهُ أَمْرَهُ وَأَعَزَّنِي بِهِ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ يَدْعُوكُمْ إِلَى الصَّوَابِ وَإِلَى الْعَمَلِ بِالْكِتَابِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ فِي عَاجِلِ ذَاكَ مَا تَكْرَهُونَ فَإِنْ فِي آجَلِهِ مَا تُحِبُّونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَلِيًّا صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَدَّثَهُ وَأَنَّهُ يَوْمَ صُدِّقَ بِهِ فِي عَاشِرِ مِنْ سَنَةِ ثُمَّ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَمِيعَ مَشَاهِدِهِ».

«اما بعد، من سخنی به شما نمی گویم که خودتان ندانید. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - بزرگ مردی است که خدا کار او را راه نماید و یاری او را عزت بخشد - مرا به سوی شما فرستاده تا شما را به کار درست و عمل کردن به قرآن و جهاد در راه خدا فرا خواند؛ به گونه ای که اگر اکنون هم آن را خوش ندارید، در آینده آن را دوست خواهید داشت، اگر خدا بخواهد.»

می دانید که علی امیرالمؤمنین آن کسی است که به تنهایی با رسول خدا نماز گزارد، و کسی است که در سن ده سالگی آن حضرت را تصدیق کرد، سپس با رسول خدا در تمام صحنه ها حضور داشت».

نکته

حضرتش در این بخش، در مقام تذکر دهنده، مطالبی را خاطر نشان می فرماید و دانسته هایی را به یاد مردمان می آورند؛ گویا امام مجتبی علیه السلام می بیند و می یابند که مردم، با دیدن همسر پیامبر و دو صحابی مشهور، دانسته های مسلم خود درباره ی علی بن ابی طالب علیه السلام را به دست فراموشی سپرده اند و از این رو، نیازمند یادآوری هستند.

سبقت در اسلام در ست ده سالگی و همراهی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تمامی معرکه ها، مطالبی بود که نشان افتخارش بر سینه ی هیچ کس جز علی زیننده نبود و همگان بدان معترف بودند.

«وَ كَانَ مِنَ الْجِهَادِ فِي مَرْضَاهُ اللَّهُ وَطَاعَهُ رَسُولِهِ وَ آثَرَهُ الْحَسَنَةُ فِي الْأَسْلَامِ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ وَ لَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ رَاضِيًا عَنْهُ حَتَّى غَمَّصَهُ بِيَدِهِ وَ غَسَلَهُ وَ حَادَهُ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانُهُ وَ الْفَضْلُ ابْنُ عَمِّهِ يَنْقُلُ إِلَيْهِ الْمَاءَ ثُمَّ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَ أَوْصَاهُ بِقَضَاءِ دِينِهِ وَ عِدَاتِهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ مَنْ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ وَ اللَّهُ مَا دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ لَقَدْ تَدَاكَ النَّاسُ عَلَيْهِ تَدَاكَ الْإِبِلُ الْهَيْمِ عِنْدَ وُرُودِهَا فَبَايَعُوهُ طَائِعِينَ ثُمَّ نَكَثَ مِنْهُمْ نَاكِثُونَ بِإِلَّا حَدِيثٍ أَحَدْتَهُ وَلَا خِلَافٍ أَتَاهُ حَسَدًا لَهُ وَ بَغْيًا

ص: 269

عَلَيْهِ فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْجِدِّ وَالصَّبْرِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَالْخُفُوفِ إِلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَصَمَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ بِمَا عَصَمَ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ وَأَهْلَ طَاعَتِهِ وَالْهَمَمْنَا وَإِيَّاكُمْ تَقْوَاهُ وَأَعَانْنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى جِهَادِ أَعْدَائِهِ وَاسْتِغْفِرُ اللَّهُ الْعَظِيمَ لِي وَلكُمْ» (1).

«درباره ی تلاش گسترده او در جهت دستیابی به رضایت خدا و اطاعت از رسولش و نشر نیکی ها در اسلام خبرهایی به شما رسیده است. پیوسته رسول خدا از ایشان راضی بود، تا زمانی (آخرین لحظات) که با دستان ایشان چشمان پیامبر بسته شد و ایشان به تنهایی با کمک ملائکه آن حضرت را غسل دادند، در حالی که پسر عمش فضل بن عبدالمطلب برای ایشان آب میریخت.

آن امام همام، پیامبر را در قبرشان سرازیر کرد، حال آنکه دیون و تعهدات رسول خدا به عهده ی ایشان بود و دیگر منت هایی که خدا بر ایشان نهاد. آن گاه، به خدا سوگند، او شما را به سوی خودش فرا نمی خواند؛ بلکه مردم دور ایشان ازدحام کردند، آنگونه که شتران هنگام ورود به آبشخور ازدحام میکنند. اینان، از سر طاعت با ایشان پیمان بستند، سپس بدون آنکه حضرتش بدعتی آورده باشد یا مرتکب مخالفتی شده باشد - پیمان خود را شکستند، بدان روی که بر او حسد بردند و بر وی سرکشی کردند.

ص: 270

اینک، ای بندگان خدا! بر شما باد تقوای الهی و تلاش و صبر و کمک خواستن از خدای متعال و شتاب کردن در آن چه امیرالمؤمنین شما را به آن فرا می خواند. خداوند ما و شما را از خطا نگاه دارد، همان سان که اولیای خود را حفظ کرده است، تقوا را به ما و شما الهام کند، ما و شما را برای جهاد در برابر دشمنان یاری کند. از خداوند برای من و شما آمرزش می طلبم. سپس امام مجتبی علیه السلام به رحبه رفتند و منزلی برای پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام آماده کردند».

نکته:

حضرت مجتبی علیه السلام، پدرشان را چنین وصف می کنند:

امیر مؤمنان علیه السلام هرگز دست از حمایت و همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دین خدا نکشید و با وجود سختی های بی شمار، استوار ایستاد. در حالی که مدعیان، هیچ کدام این گونه رفتار نکردند. به این ترتیب، آیا او حق دارد مردم را به سوی خود فرا بخواند؟! با این همه ایشان از این حق قانونی و طبیعی خویش استفاده نکرده و هیچگاه مردم را به حکومت خود دعوت ننمود و هنگامی آن را پذیرفت که خود خواستید! هنوز شش ماه از درخواست عمومی شما برای پذیرش حکومت نگذشته است که پیمان می شکنید.

این پیمان شکنان، از سر حسادت مقابل ما صف آرایی کرده اند و خون خواهی عثمان بهانه ای بیش نیست.

باید توجه داشت که شیعه، به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام براساس نص و نصب الهی باور دارد و این سخنان حضرت مجتبی علیه السلام تنها بر مسیر احتجاج بر مردمان ایراد شده است.

ص: 271

5- سیمایی از اخلاق نیکوی امیر مؤمنان

در مقدمات جنگ جمل، تاریخ شاه یکی از شگفتی های سیره ای امیر مؤمنان علیه السلام می شود که به حق جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نمایانده ی خلق عظیم نبوی هستند. مرحوم ثقه الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی روایت می کند:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ الْبَصْرَةَ نَزَلَ بِالرَّبَذَةِ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ مُحَارِبٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَي تَحَمَّلْتُ فِي قَوْمِي حِمَالَهُ وَإِنِّي سَأَلْتُ فِي طَوَائِفِ مِنْهُمْ الْمَوَاسَاةَ وَالْمَعُونَةَ فَسَبَقْتُ إِلَيَّ أَلَسْتُمْ بِالنَّكَدِ قَمَرُهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَعُونَتِي وَحُثُّهُمْ عَلَيَّ مُوَاسَاتِي.

فَقَالَ أَيْنَ هُمْ فَقَالَ هَؤُلَاءِ فَرِيقٌ بَيْنَهُمْ حَيْثُ تَرَى قَالَ فَنَصَّ رَاحِلَتَهُ فَادَلَّتْ كَأَنَّهَا ظَلِيمٌ فَأَذَلَفَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا فَيَلَايَا بِالْأَيِّ مَا لِحَقَّتْ فَأَنْتَهَى إِلَى الْقَوْمِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَسَأَلَهُمْ مَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ مُوَاسَاةِ صَاحِبِهِمْ فَشَكَوَهُ وَشَكَاهُمْ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَ امْرُؤٌ عَشِيرَتَهُ فَانْهَمَ أَوْلَى بِيَرِّهِ وَذَاتِ يَدِهِ وَوَصَلَتْ الْعَشِيرَةُ أَخَاهَا إِنْ عَثَرَ بِهِ دَهْرٌ وَأَدْبَرَتْ عَنْهُ دُنْيَا فَإِنَّ الْمُتَوَاصِلِينَ الْمُتَبَاذِلِينَ مَأْجُورُونَ وَإِنَّ الْمُتَقَاطِعِينَ الْمُتَدَابِرِينَ مَوْزُونُونَ قَالَ ثُمَّ بَعَثَ رَاحِلَتَهُ

«امام باقر علیه السلام فرمودند: چون امیرالمؤمنین علیه السلام به عزم بصره بیرون رفت، در ربه (که مولد و مدفن ابی ذر غفاری است) فرود آمد، مردی از قبیله محارب خدمتش آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من از قبیله‌ی خود غرامتی را به عهده گرفتم و چون از برخی از آنها تقاضای مواسات و کمک کردم، از سختی و تهیدستی دم زدند. ای امیرمؤمنان! به ایشان امر فرما به من نیکی کنند و آنها را به کمک رساندن به من وادار.

فرمود: آنها کجایند؟ عرض کرد: دسته‌ای از آنها آن جایند که می‌بینی. حضرت مرکب خود را به سرعت هر چه تمام‌تر به حرکت آورد، در حالی که مرکب مانند شتر مرغ می‌رفت. جماعتی از اصحاب که پیش را گرفتند، به سختی و کندی به او رسیدند. حضرت به آنها رسید، بر آنها سلام کرد و پرسید که چرا با رفیق خود مواسات نمیکنند؟ آنها از او، و او از آنها شکایت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر کسی باید با بستگان خود پیوست داشته باشد، زیرا ایشان به احسان و دستگیری مالی او، از دیگران سزاوارترند. هم چنین هر خانواده‌ای باید با کسان خود پیوند داشته باشد، اگر روزگار به زمینشان زند، و از آنها پشت بگرداند؛ زیرا کسانی که با یک دیگر پیوند دارند و بذل و بخشش میکنند، پاداش می‌یابند؛ ولی آنها که از هم ببرند و به هم پشت کننده سنگین بارند. سپس مرکب خود را برانگیخت و فرمود: برو».

ص: 273

رفتار و گفتار ائمه‌ی هدایت علیه‌السلام، همه و همه در راستای قوام دین و روشنگری برای مردم است. پیشتر اشاره شد که حضرت امیر علیه‌السلام از هر فرصتی برای آموزش معارف حقه‌ی دین خدا بهره می‌بردند؛ گاه در تحکیم پایه‌های توحیدی، گاه در روشن شدن مطالب نبوت و گاه با آموزش عملی اخلاق، سعی در رشد مسلمانان داشته و ایشان را به صراط مستقیم رهنمون می‌شدند.

در آغاز جمل، حضرت امیر علیه‌السلام از مدینه به سمت بصره - جایی که فتنه‌گران اجتماع کرده بودند. حرکت کردند. از آن جا که فاصله‌ی مدینه تا بصره طولانی بود، جمع‌آوری نیرو از مناطق نزدیک بصره انجام می‌شد.

در این میان، یکی از منزلگاه‌های رسمی بین راه، منطقه ربهه بود. حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام مشغول جمع‌آوری سپاه و تجهیزات بودند که مردی از قبیله‌ی محارب خدمت آن حضرت آمده و گفت: یا امیرالمؤمنین، من در میان قوم خود مسئولیت مهمی را قبول کردم؛ مقروض هستم و دین سنگینی به عهده‌ی من است. به هر کسی مراجعه کردم تا به من کمک کند، هر یک به نحوی مرا آزرده‌اند و تقاضای مراد کردند. من از شما درخواست می‌کنم به آنان فرمان بدهی تا به من کمک کنند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن شرایط سخت و بحرانی که درگیر فتنه‌ی طلحه و زبیر و عایشه و مشغول تجهیز سپاه هستند، با روی باز به آن مرد گفتند: آنها کجا هستند؟!

آن مرد حضرت امیر علیه السلام را به سوی آنان برد. حضرت امیر علیه السلام به آنان سلام کردند و پرسیدند: از چه روی شما به این مرد که قوم و خویش شماست کمک نمی کنید؟ آنان شروع به بدگویی و شکایت از هم قبیله‌های خود کردند.

حضرت امیر به آنان فرمودند: به خویشان خود نیکی کنید، زیرا فامیل و نزدیکان به نیکی کردن اولی هستند، هر چند دنیا به آنان پشت کرده باشد!

سپس فرمودند: آنانی که به هم می پیوندند و صله ارحام انجام می دهند و به یکدیگر بذل و بخشش می کنند ثواب می برند و مأجور هستند، و آنانی که به هم پشت می کنند، وزر و وبال گناه به گردن دارند.

در بحبوحه ی جنگ جمل، که به صورت طبیعی آرامشی نمی توان جستجو کرد، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان هادی امت که اکنون حاکم و فرماندهی جنگ است، به جهت ارشاد عملی مردم به یکی از اصول اخلاقی، معرکه را رها کرده و اقدامی علمی صورت می دهد.

6- مسلم بن عبدالله مجاشعی، نخستین شهید جنگ جمل

مسلم فرزند عبدالله(1)، از سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل بود و عجلی(2) و مجاشعی(3) خوانده شده است. مسلم در سال 35 هجری قمری در شهر مدائن می زیست(4) و در جنگ جمل (سال 36 قمری)، در

ص: 275

1- تاریخ الأمم و الملوک، ج 3، ص 524.

2- همان، ج 3، ص 524؛ اعلام، ج 7، ص 222.

3- المناقب، ج 3، ص 155.

4- ارشاد القلوب، ج 2، ص 323 و 324.

بر پایه آن چه حسن بن محمد دیلمی، محدث شیعه، از مسلم بن عبدالله نقل کرده، گفتگوهای او با حذیفه بن یمان (درگذشت 37 ق)، والی شهر مدائن، باعث گرایش او به امیر مؤمنان علیه السلام شده است. (2)

به گفته دیلمی در ارشاد القلوب، امیر مؤمنان علیه السلام پس از پذیرش خلافت، حذیفه بن یمان، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر حکومت مدائن ابقاء کرد. حذیفه به منبر رفته و در ضمن سخنرانی خود، امیر مؤمنان علیه السلام را امیرالمؤمنین حقیقی دانست. مسلم این سخن را کنایه از این دانست که خلفای سه گانه پیش از حضرتش، امیرالمؤمنین حقیقی نبوده اند. حذیفه به درخواست مسلم برخی از رویدادهای گذشته را بیان کرد. از جمله این که ملقب شدن علی بن ابی طالب علیه السلام به «امیرالمؤمنین» از جانب جبرئیل و خواندن خلفای سه گانه به این لقب از جانب مردم بوده است. (3) او هم چنین صحیفه ملعونه، ماجرای رم دادن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله در گردنه ی هرشا، واقعه غدیر و غضب خلافت توسط ابوبکر و عمر بن خطاب را برای مسلم گزارش کرد. (4)

مسلم بن عبدالله در جنگ جمل، در 10 جمادی الاول 36 ق به شهادت رسید. (5)

ص: 276

-
- 1- الجمل، ص 340.
 - 2- ارشاد القلوب، ج 2، ص 341.
 - 3- همان، ص 323 و 324.
 - 4- همان، ص 328 - 333.
 - 5- مروج الذهب، ج 2، ص 361؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 524؛ الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 246.

امیر مؤمنان علیه السلام پیش از آغاز جنگ و برای آخرین اتمام حجت، از یارانش پرسید چه کسی با قرآن به نزدلشکر مقابل می رود؟ اصحاب امام علیه السلام گفتند: ای امیر مؤمنان! تیرهای آنان ما را زخمی کرده است، منتظر چه هستی؟!!

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: خدایا! تو را گواه می گیرم که من راه عذرشان را بستم و به آنها هشدار دادم، پس تو برای من در برابر آنان گواه باش.

سپس آن حضرت زره خود را خواستند و آن را به تن کردند، شمشیرشان را حمایل کردند و عمامه را بر سر و صورتش پیچیدند و بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شدند. آن حضرت در حالی که قرآن به دست گرفته بودند رو به سپاه خود کرده فرمودند: ای مردم! چه کسی این قرآن را می گیرد تا این قوم را به آن چه در آن است بخواند؟

در این میان مسلم که قبایی سفید بر تن داشت بر جست و به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! من آن را می گیرم (1) و روبه روی صف دشمن قرار گرفت. (2) وی امیر مؤمنان علیه السلام را دعوت کننده به قرآن دانست و از آنها خواست به اطاعت خدا و به عمل به کتاب خدا بازگردند. (3)

به گزارش ابن اثیر، تاریخ نگار اهل سنت در قرن هفتم قمری، دست راست او را قطع کردند و او قرآن را با دست چپ گرفت. دست چپش

ص: 277

1- مناقب خوارزمی، ص 186، ح 223.

2- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 246؛ الجمل، ص 340.

3- ارشاد القلوب، ج 2، ص 343.

نیز قطع شد و او قرآن را به سینه گرفت(1). به گفته محمد بن جریر طبری، او به سبب اصابت تیر(2) و بنا بر گزارش شیخ مفید، به دستور عایشه و هجوم نیزه داران به شهادت رسید.(3) امیر مؤمنان علیه السلام چگونگی شهادت او را از پیش گفته بود(4) و او را از کسانی دانسته بود که خدا قلبشان را از نور و ایمان پر کرده است.(5)

مادر مسلم هنگام شهادتش حضور داشت(6). فریادی کشید و خود را بر او افکند و او را از قتلگاهش بیرون کشید و گروهی از لشکریان امیر مؤمنان نیز به او پیوستند و در حمل جنازه به وی یاری رساندند؛ تا این که او را پیش امیر مؤمنان علیه السلام آوردند و مادرش گریست و ناله می زد:

پرودگارا! مسلم آنان را به (قرآن) فراخواند. کتاب خدا را می خواند و از آنان نمی هراسید، اما نیزه هایشان را از خون اورنگین کردند؛ در حالی که مادرشان (عایشه) ایستاده بود و آنان را می نگریست و آنان را به کشتن فرمان می داد، نه آنکه آنان را باز دارد!(7)

نحوه شهادت مسلم، یادآور رفتار داعش و تکفیریان در عصر

ص: 278

-
- 1- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 246؛ نگاه کنید به: تذکره الخواص، ج 1، ص 378.
 - 2- مروج الذهب، ج 2، ص 361؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 524؛ الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 246.
 - 3- الجمل، ص 340.
 - 4- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 246.
 - 5- ارشاد القلوب، ج 2، ص 342.
 - 6- تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 524.
 - 7- دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج 13، ص 557؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 524.

حاضر است که مسلمان را به جرم محبت علی ذبح می کنند، ولو آنکه در حال قرآن خواندن باشد:

«وَفِي رِوَايَةٍ قَالَتْ عَائِشَةُ لَا وَاللَّهِ بَلْ خِيفْتُ سُبُوفَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمَا إِنَّهَا طَوَّالٌ حِدَادٌ تَحْمِلُهَا سَوَاعِدُ أَنْجَادٍ وَ لَيْنٌ خِيفَتَهَا لَهُ خَافَهَا الرَّجَالُ مِنْ قَبْلِكَ فَرَجَعَ إِلَى الْقِتَالِ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ قَدْ رَجَعَ فَقَالَ دَعُوهُ فَإِنَّ الشَّيْخَ مَحْمُولٌ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ وَ أَبْصَارُكُمْ وَ عَضُّوا عَلَيَّ نَوَاجِدِكُمْ وَ أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ رَبِّكُمْ وَ أَيَّاكُمْ وَ كَثَرَهُ الْكَلَامُ فَانَهُ فَسَلُّ وَ نَظَرْتُ عَائِشَةَ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَجُولُ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ.

«در روایتی آمده که عایشه (به زبیر) می گفت: نه به خدا قسم، از شمشیرهای پسر ابی طالب می ترسی که بلند و برنده است و افراد بزرگ آن را بر می دارند. البته اگر از آن ترسیده ای، بدان که مردانی پیش از تو هم از آن ترسیده اند. لذا به کارزار برگشت. به امیر مؤمنان علیه السلام گفته شد که او برگشت. فرمود: او را رها کنید که پیر مرد را به این صحنه کشانده اند.

سپس فرمود: ای مردم! چشمان خود را ببندید و بر نیروی خود تکیه کنید و بسیار یاد پروردگار کنید و زیاد سخن نگویند که شکست را در پی دارد. عایشه به حضرت امیر نگاه کرد در حالی که حضرت میان صف لشکریانش راه میرفت.

«فَقَالَتْ أَنْظُرُوا إِلَيْهِ كَأَن فَعَلَهُ فِعْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْمَ بَدْرٍ أَمَا وَ اللَّهُ لَا يُنْتَظَرُ بِكَ إِلَّا زَوَالُ الشَّمْسِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا

عَايِشَةُ! عَمَّا قَلِيلٍ لَتُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ.

فَجَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِ فَنَهَاهُمْ أَمِيرُ الْمِنِيِّ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعَذَرْتُ وَأَعَذَرْتُ فُكِنَ لِي عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ثُمَّ أَخَذَ الْمُصَدِّحَ وَطَلَبَ مَنْ يَقْرُؤُهُ عَلَيْهِمْ: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» - الْآيَةَ (1)

فَقَالَ مُسَدِّمٌ الْمَجَاشِعِيُّ هَا أَنَا ذَا فَخَوْفَهُ بَقِطْعَ يَمِينِهِ وَشِمَالِي وَقَتْلَهُ فَقَالَ لَا عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَهَذَا قَلِيلٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَ وَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ فَقَطَعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ الْيُسْرَى فَقَطَعَتْ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ بَأْسُنَانِهِ فَقَتِلَ فَقَالَتْ أُمُّهُ:

يَا رَبِّ انْ مُسْلِمًا أَتَاهُمْ *** بِمُحْكَمِ التَّنْزِيلِ إِذْ دَعَاهُمْ

يَتْلُو تَابَ اللَّهِ لَا يَخْشَاهُمْ *** فَرْمَلُوهُ رَمَلَتْ لِحَاهُمْ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الآن طاب الضراب» [رأى حل القتال] (2)

«عایشه گفت: به او (امیرالمؤمنین) نگاه کنید. او همان گونه عمل میکند که رسول خدا در روز بدر عمل کرد. به خدا قسم به جز زوال خورشید کسی انتظار تو را نمیکشد. حضرت فرمودند: عایشه! به زودی پشیمان خواهی شد. آنها به طور جدی وارد جنگ شدند، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را نهی می فرمود و گفت: خدایا من حجت را تمام کردم و هشدار دادم. تو بر من

ص: 280

1- حجرات: 9.

2- بحار الأنوار، ج 32، ص 174.

شاهد باش. سپس قرآن را به دست گرفت و از کسی خواست که برایش این آیه را بخوانند: «و اگر دو گروه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [گروهی] که تعدی میکند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

مسلم مجاشعی گوید: من برای این مأموریت آماده ام. حضرتش به او هشدار داد که دست راست و چپش را قطع می کنند و سپس او را میکشند. گفت: اینها در راه خدا بسیار اندک است یا امیرالمؤمنین! آنگاه قرآن را به دست گرفت و میان لشکر جمل رفت و آنها را به سوی خدا فراخواند. دست راستش را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت. آن را نیز قطع کردند، به دندان گرفت و سرانجام کشته شد.

مادرش این دو بیت را خواند:

خدایا! مسلمانی نزد آنان رفت و آیات محکمت تو را نازل شده میان آنان برد تا آنان را فراخواند. او کتاب خدا را بدون وحشت بر آنان خواند و او را به خاک و خون کشاندند و کشتند.

پس امام علیه السلام فرمود: اکنون جنگ مشروعیت پیدا کرد».

ص: 281

آن چه تاکنون در این مجموعه به رشته ی نگارش در آمد، مروری بود بر استقرار حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، نحوه ی بیعت کردن مردم با آن حضرت، روش حکومت حضرت، خوش نیامد برخی از چهره های مشهور از نحوه ی حکومت حضرت امیر علیه السلام و جنگ افروزی جملیان علیه امیر مؤمنان علیه السلام.

اما آن چه در جمل روی داد، مطلبی است که به یاری خداوند، در نوشتاری دیگر به ثمر خواهد نشست.

1. اجتهاد در مقابل نص، شرف الدین، ترجمه: دوانی، علی، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی، 1351 ش.
2. أحادیث ام المؤمنین عائشه، عسکری، سید مرتضی، قم: المجمع العلمی الإسلامی، 1417 ق. 3. الإحتجاج، طبرسی، احمد بن علی بن ایطالب، مشهد: مرتضی، 1403 ق.
4. الأحكام السلطانیة، ماوردی، علی بن محمد، کویت: دار ابن قتیبہ، 1409 ق.
5. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ مفید، 1413 ق.
6. ادوار فقه، شهابی، محمود، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1366 ش.
7. ارشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، حسن بن محمد، قم: الشریف الرضی، 1412 ق.
8. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، 1413 ق.

9. اسباب نزول القرآن، واحدى نيشابورى، على بن احمد، روايه بدرالدين ابى نصر محمد بن عبدالله ارغيانى، رياض: ماهر ياسين فحل، 1426 ق / 2005 م.
10. الإستيعاب فى معرفه الأصحاب، ابن عبدالبر، تحقيق و تعليق: معوض، على محمد، عادل احمد عبدال موجود، بيروت: دارالكتب العلميه، 1415 ق. 1995 م.
11. أسد الغابه، ابن اثير، على بن محمد، بيروت: دار الفكر، 1409 ق/ 1989 م.
12. اسرار آل محمد صلى الله عليه و آله (ترجمه كتاب سليم)، هلالى، سليم بن قيس، مترجم: انصارى زنجانى خوئينى، اسماعيل، قم: الهادى، بى تا.
13. الإصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين، بيروت: دار الكتب العلميه، 1415 ق.
14. اعلام النسا المؤمنات، الحتون، محمد، قم: دار الأسوه، بى تا.
15. أعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النسا من العرب و المستعربين و المستشرقين، زرکلى، خيرالدين، بيروت: دارالعلم للملايين، 1989 م.
16. أغانى، اصفهانى، ابو الفرج، بيروت: دار احيا التراث العربى، 1415 ق.
17. أمالى، ابن بابويه، محمد بن على (صدوق)، تهران: كتابچى، 1376 ش.
18. أمالى، طوسى، محمد بن حسن، قم: دار الثقافه، 1414 ق.
19. أمالى، مفيد، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، 1413 ق.
20. الإمامه و السياسه المعروف بتاريخ الخلفاء دينورى، ابن قتيبه، عبد الله بن مسلم، تحقيق: شيرى، على، بيروت: دارالأضواء، چاپ اول، 1410 ق/ 1990 م.
21. امتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفده و المتاع، مقريزى، تقى الدين، بيروت: دار الكتب العلميه، 1420 ق.

22. أنساب الاشراف، بلاذري، احمد بن يحيى بن جابر، تحقيق: محمودى، محمداقفر، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1394ق/1974 م.
23. الأنساب، سمعاني، عبد الكريم بن محمد، تحقيق: عبدالرحمن بن يحيى المعلمى اليماني، حيدر آباد: مجلس دائره المعارف العثمانيه، 1382 ق/1962 م.
24. بحار الأنوار، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بيروت: 1403 ق.
25. البدايه و النهايه، ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر، بيروت: دار الفكر، بي تا.
26. البد و التاريخ، مقدسى، محمد بن طاهر، بور سعيد، مكتبه الثقافه الدينيه، بي تا.
27. بلاغات النساء ابن طيفور، احمد بن أبى طاهر، قم: الشريف الرضى، بيتا.
28. بنى اميه در تاريخ، فقيهى، على اصغر، در مقالات فارسى كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، قم: كنگره جهانى شيخ مفيد، شماره 62، 1413ق.
29. تاريخ الأمم و الملوك، طبرى، محمد بن جرير، تحقيق: ابراهيم، محمد ابوالفضل، بيروت: دار التراث، چاپ دوم، 1387 / 1967.
30. تاج العروس من جواهر القاموس، زبيدى، محمد مرتضى، تهران: دار الفكر، 1414 ق.
31. تاريخ اسلام (دوره خلافت عثمان)، افتخار زاده، سيد حسن، تهران: نأ، 1393 ش.
32. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ذهبى، شمس الدين، بيروت: دار الكتاب العربى، 1413ق.
33. تاريخ خليفه بن خياط، ابن خياط، ابو عمرو خليفه بن خياط ليشى عصفرى، تحقيق: فواز، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1415ق/1995 م.

34. التاريخ الخميس فى احوال انفس النفيس، ديار بكرى، حسين بن محمد، بيروت: دار صادر، بى تا.
35. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ابوالقاسم على بن حسن، قم: دارالفكر، 1415ق.
36. تاريخ اليعقوبى، يعقوبى، ابن واضح احمد بن ابى يعقوب، ترجمه: آيتى، محمد ابراهيم، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، 1378 ش.
37. تذكره الخواص من الأمه بذكر خصائص الأئمه عليهم السلام، ابن جوزى، يوسف بن قزاوغلى، تحقيق: تقى زاده، حسين، قم: المجمع العالمى لأهل البيت عليهم السلام، مركز الطباعة والنشر، 1426 ق.
38. تذكره الموضوعات، الفتنى، محمد طاهر بن على، بى جا، 1342 ق.
39. تسليه المجالس وزينه المجالس، مجدى، محمد بن ابيطالب، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، 1418 ق.
40. تصوير خانواده پیامبر صلى الله عليه و آله در دائره المعارف اسلام، تقى زاده داورى، محمود، قم: انتشارات شيعه شناسى، 1387 ش.
41. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تحقيق: سامى بن محمد السلامه، دار طيبه للنشر والتوزيع، 1420 ق / 1999 م.
42. تفسير القمى، على بن ابراهيم قمى، قم: دار الكتاب، 1404ق.
43. تلخيص عبقات الانوار، مجلد حديث طير، سميه خليلى آشتياني، تهران: نبا، 1397
44. توحيد، ابن بابويه، محمد بن على (صدوق)، قم، چاپ اول، 1398 ق.
45. جامع البيان عن تأويل آى القرآن، طبرى، محمد بن جرير، مصر: 1373 / 1954
46. جاىگاه و نقش آل زبير در تاريخ اسلام، فلاح زاده، احمد، فصلنامه تاريخ اسلام، سال يازدهم، شماره سوم و چهارم، پاييز وزمستان 1389، مسلسل 43-44، ص 121 - 171.

47. جمل من انساب الأشراف، بلاذري، احمد بن يحيى، تحقيق: سهيل زكار ورياض زرکلى، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1417ق / 1996 م.
48. الجمل و النصره لسيد العتره فى حرب البصره، مفيد، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، 1413ق.
49. جواب المسائل الشويه والشبه الحشويه، قاسمى، حميدان بن يحيى، بى جا، بيتا.
50. جوامع السيره النبويه، ابن حزم اندلسى، بيروت: دار الكتب العلميه، بى تا.
51. حق و باطل، مطهرى، مرتضى، تهران: انتشارات صدرا، 1398 ش.
52. النخصال، ابن بابويه، محمد بن على (صدوق)، قم، جامعه مدرسین، 1362 ش.
53. دانشنامه ی اميرالمؤمنين عليه السلام، محمدى رى شهرى، محمد، دارالحديث، چاپ اول. 54. الدر المنثور فى طبقات ربات الخدور، فواز، زينب، مؤسسه هنداوى، 2014م.
55. رجال النجاشى، نجاشى، احمد بن على، قم: جامعه مدرسین، 13 ش.
56. روضه الواعظين و بصيره المتعظين، فتال نيشابورى، محمد بن حسن، قم: دليل ما، 1423ق. 57. سفينه البحار، قمى، عباس، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامى، 1374ش.
58. سير اعلام النبلا، ذهبى، محمد بن احمد، بيروت: چاپ شعيب ارنؤوط و ديگران، 1401 - 1409 / 1981 - 1988.
59. السيره النبويه، ابن هشام، عبدالملك، به كوشش مصطفى سقا و ديگران، بيروت: دار المعرفه، بى تا.
60. سيره اميرالمؤمنين عليه السلام در برخورد با مخالفان جنگ طلب محمد حسين مهورى، مجله علمى پژوهشى حكومت اسلامى شماره 17، 1379ش.
61. الشافى فى الإمامه، سيد مرتضى، تهران: مؤسسه الصادق، 1426ق.

62. شرح المقاصد، تفتازانى، سعدالدين، قم: الشريف الرضى، 1409ق.
63. شرح تجريد العقائد، قوشچى، على بن محمد، چاپ سنگى، تهران 1285 ق.
64. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، مرعشى، قم: مكتبة المرعشى، 1404ق.
65. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، استانبول: چاپ محمد ذهنى افندى، 1401 / 1981.
66. صحيح مسلم، نيشابورى، مسلم بن الحجاج، تحقيق: عبد الباقي محمد فؤاد، بيروت: دار احيا التراث العربى.
67. الصحيح من سيره النبى الأعظم، عاملى، جعفر مرتضى، قم: دار الحديث، 1426 ق.
68. الصوارم المهرقه فى نقد الصواعق المحرقة، شوشترى، قاضى نور الله، تهران: مطبعة النهضه، 1367 ق.
69. الصوامه القوامه (ام المؤمنین حفصه بنت عمر)، خراط، امينه، دمشق: 2000 / 1421
70. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، بيروت: دار الكتب العلميه، 1410ق / 1990 م.
71. عيون الحكم و المواعظ، ليشى واسطى، على بن محمد، قم: دار الحديث، 1376 ش.
72. الغارات، ثقفى، ابراهيم بن محمد، تحقيق و تصحيح: سيد جلال الدين محدث ارموى، تهران: انجمن آثار ملي، 1395ق.
73. الفتوح، ابن اعثم كوفى، ابو محمد احمد، تحقيق: شيرى، على، بيروت: دار الاضواء، 1411ق / 1991 م.
74. فتوح البلدان، بلاذرى، احمد بن يحيى، بيروت: دار و مكتبة الهلال، 1988 م.

75. فرق الشيعه، نوبختی، حسن بن موسى، بيروت: دارالاضواء، 1404ق / 1984 م.
76. فقه القرآن، راوندی، قطب الدين، قم: مكتبه المرعشى، 1405ق.
77. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب، تهران: اسلاميه، 1407 ق.
78. كشف الغمه فى معرفه الأئمه، اربلى، على بن عيسى، تبريز: بنى هاشمى، 1381 ق.
79. كامل الزيارات، ابن قولويه، جعفر بن محمد، نجف اشرف: چاپ اول، 1356 ش.
80. الكامل فى التاريخ، ابن اثير جزرى، على بن محمد، بيروت: دار صادر، 1385 ق.
81. كفايه الأثر فى النص على الأئمه الإثني عشر، خزاز رازى، على بن محمد، محقق / مصحح: حسيني كوهكمري، عبد اللطيف، قم: بيدار، 1401 ق.
82. كمال الدين و تمام النعمه، ابن بابويه، محمد بن على (صدوق)، محقق / مصحح: غفارى، على اكبر، تهران: اسلاميه، 1395 ق.
83. گفتگوی دو مذهب، اراكى، محسن، قم: دفتر نشر معارف، 1395 ش.
84. المحبر، هاشمى بغدادى، ابوجعفر محمد بن حبيب بن أميه، تحقيق: ايلزه ليختن شتيتير، بيروت: دار الآفاق الجديده، بى تا.
85. مدينه المعاجز، بحراني، سيد هاشم، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، 1413ق.
86. مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودى، ابوالحسن على بن حسين، تحقيق: اسعد داغر، قم: دارالهجره، چاپ دوم، 1409ق.
87. المزار الكبير، ابن مشهدى، محمد بن جعفر، قم: بى جا، چاپ اول، 1419 ق.
88. المصنف، ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد، بيروت: دار الفكر، 1409ق.

89. المعارف، ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، تحقیق: ثروت عكاشه، القاهره: الهيئه المصريه العامه للكتاب، الطبعة الثانيه، 1992م.
90. معانی الأخبار، ابن بابويه، محمد بن علی (صدوق)، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1403ق.
91. معجم رجال الحديث، خویی، ابوالقاسم، بی جا، 1413ق.
92. معناکوی روایت های «جنگ تأویل»، مرادی، محمد، مجله علوم حدیث، دوره 19، زمستان 1393، شماره 74، صفحه 26-54.
93. المغازی، واقدی، محمد بن عمر، به کوشش: مارسدن جونز، بیروت: مؤسسه الاعلمی، 1409ق/1989م.
94. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، احمدی میانجی، علی، قم: دار الحدیث، 1419ق.
95. مکاتیب الائمة صلی الله علیه و آله، احمدی میانجی، علی، قم: دار الحدیث، 1426ق.
96. الملل و النحل، شهرستانی، عبدالکریم، قم: الشریف الرضی، 1364 ش.
97. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، تصحیح: رسولی، هاشم و آشتیانی، محمد حسین، قم: علامه، بی تا.
98. مناقب علی بن ابی طالب، خوارزمی، موفق بن احمد، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، 1411ق. 99. المنتخب من کتاب أزواج النبی صلی الله علیه و آله، زبیرین بکار، بیروت: چاپ سکینه شهابی، 1403 / 1983.
100. من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر چاپ دوم، 1413ق.
101. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، خویی، میرزا حبیب الله، تهران: مکتبه الإسلامیه، 1400ق.

102. منیه المرید، شهید ثانی، قم: مکتبه الإعلام الإسلامی، 1409ق.

103. موسوعه الحضاره العربیه، بستانی، بطرس، بیروت: دار کلمات، 1997م.

104. نسا النبی، جمیلی، سید، بیروت: دار و مکتبه الهلال، 2003 م.

105. نقد و بررسی دیدگاه های موجود در باره افشای رازهای پیامبر صلی الله علیه و آله، حسینی فاطمی، سید علی. تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره 11، پاییز 1385، ص 113 - 130.

106. نقش عایشه در تاریخ اسلام، عسکری، سید مرتضی، ترجمه: سردارنیا، عطا محمد، تهران: مجمع علمی اسلامی، بی تا.

107. النکت الاعتقادیه، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، 1413ق. 108. نهاییه الأرب فی فنون الأدب، نویری، شهاب الدین، قاهره: دار الکتب و الوثائق المصریه، 1992م. 109. وسائل الشیعہ، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسه

آل البيت عليهم السلام،

ص: 291

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

